

تاریخ تحلیلی

موسیقی در اسلام

نگاهی به تاریخ موسیقی اعراب و خلفای جور و
جبهه‌ی باطل و سیر تاریخی مواجهه‌ی
اندیشمندان ایرانی و فقیهان شیعی به موسیقی

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

تاریخ تحلیلی موسیقی در اسلام

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ تحلیلی موسیقی در اسلام:
نگاهی به تاریخ موسیقی اعراب... / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: تهران: صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۳۰۰ ص.
شابک: ۰ - ۱۴ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: اسلام و موسیقی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ت ۲ ۸ ن / ۸۲ / ۲۳۲ BP
رده‌بندی دیویی: ۴۸۷۸ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۴۳۴۹۴

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال
تهران - اسلام‌شهر - نسیم‌شهر - وجیه‌آباد
دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN : 978 - 600 - 7347 - 14 - 0



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

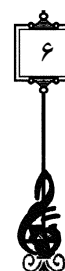
پیش‌گفتار

- ۱۶ ضرورت شناخت تاریخ موسیقی
- ۱۸ چگونگی مواجهه‌ی دین با موسیقی

فصل یکم: موسیقی خلفای جور

- ۲۵ اعراب و موسیقی
- ۲۶ الحان و آهنگ‌های اعراب
- ۲۷ موسیقی و رویکرد خلفای جور
- ۲۸ موسیقی و امویان
- ۳۱ غناخوانی اعراب
- ۳۱ دولت عباسیان و موسیقی
- ۳۶ دوره‌های رویارویی حق و باطل
- ۳۶ میدان‌داری باطل در سقیفه
- ۳۸ گذرگاه تنگ تاریخ
- ۳۹ ولایت؛ گذرگاه سنجش
- ۴۰ چهره‌های باطل حق‌نما
- ۴۶ انقطاع باطل و جایگزینی چهره‌ها

- ۴۹ کودتای سقیفه؛ عبرت آموز زندگی در عصر غیبت
- ۵۰ سیستم ظالمانه و خشن خلفای جور
- ۵۲ حاکمیت زور شمشیر و جهل بدعت آمیز
- ۵۳ بغض عایشه نسبت به خاندان ولایت
- ۵۵ سیاست مظلومیت قهرمانانه و افشاگرانه
- ۶۰ نقش ساده اندیشی توده ها در حاکمیت باطل
- ۶۲ اتمام حجت
- ۶۳ از مقبولیت مردمی تا رویارویی با خواص هوس معیار و جاهل
- ۶۵ مظلومیت امام حسن علیه السلام
- ۶۸ سیاست خشونت و سرکوب
- ۷۱ ضرورت قیام علیه ظلم سیستماتیک و آشکار
- ۷۲ سلطنت ظالمانه ی یزید
- ۷۴ کوفیان سست اراده و جابه جایی آرام پیشوایی
- ۷۶ حفظ قداست کعبه
- ۷۷ عاشورا؛ میدان آشکاری حق و رسوایی چهره های باطل
- ۷۹ پیروزی حق با افشا شدن اوج پلیدی چهره های باطل
- ۸۱ صحیفه ی سجاده؛ ارایه دهنده ی معیار مبارزه با چهره های
- ۸۲ دام عناوین الهی و بدافزارهای جبهه ی باطل برای شکار
- ۸۵ جبهه ی باطل و تزریق سیستماتیک آلودگی به جامعه
- ۸۶ مکتب انتظار
- ۸۷ موج سواری باطل و غیبت و غربت حق
- ۸۸ چیرگی جبهه ی باطل بر فضای غنا و موسیقی
- ۸۹ سیطره ی جبهه ی باطل بر جهان دانش و نگارش کتاب
- ۹۰ شناخت فضای اندیشاری روایات غنا





۹۴	صوت موسیقایی قرآن کریم
۹۸	دستگاه موسیقایی دعای کمیل
۹۹	دستگاه موسیقایی مناجات عارفان
۱۰۱	موسیقی دعای غیبت
۱۰۱	موسیقی اذان
۱۰۲	موسیقی نماز
۱۰۶	موسیقی و رجزهای جنگی صدر اسلام
۱۰۸	غناى جبهه‌ی باطل
۱۲۰	حاکمیت خلفای جور و تغییر فرهنگ جامعه‌ی زنان مسلمان
۱۲۹	جدایی مقام ثبوت و اثبات غناى زنان
۱۳۵	ضرورت شادمانی و نشاط جامعه‌ی زنان
۱۳۷	حاکمیت خلفای جور و تأثیر آن بر رقص و شادمانی
۱۴۴	رقص‌های لازم
۱۴۵	عقده‌های درونی
۱۴۵	رقص‌های حرام

فصل دوم: موسیقی فلسفی و درمانی

۱۵۱	موسیقی فلسفی
۱۵۴	تاریخ موسیقی درمانی
۱۵۷	موسیقی نوشت‌های فارابی
۱۵۸	نابغه‌ی زمان؛ ابن سینا
۱۶۳	خواجه‌ی طوسی و دوران ویرانگر مغولان
۱۶۵	مولوی و دستگاه‌های ضربی موسیقی
۱۶۸	فخرالدین عراقی
۱۷۰	فرصت الدوله‌ی شیرازی

فصل سوم: تاریخ فقه موسیقی

۱۷۵ تاریخ فقه موسیقی
۱۷۵ شیخ صدوق <small>رحمته الله</small>
۱۷۶ شیخ مفید <small>رحمته الله</small>
۱۷۷ شیخ طوسی <small>رحمته الله</small>
۱۷۹ ابن ادريس <small>رحمته الله</small>
۱۸۲ محقق حلی <small>رحمته الله</small>
۱۸۲ علامه‌ی حلی <small>رحمته الله</small>
۱۸۳ شهید ثانی <small>رحمته الله</small>
۱۸۵ مقدس اردبیلی <small>رحمته الله</small>
۱۹۳ صفویان و گسترش موسیقی درویشی
۱۹۶ شیخ بهایی <small>رحمته الله</small>
۱۹۹ مرحوم محقق سبزواری <small>رحمته الله</small>
۲۰۴ شیخ علی عاملی <small>رحمته الله</small>
۲۱۱ فیض کاشانی <small>رحمته الله</small>
۲۱۵ شیخ حر عاملی <small>رحمته الله</small>
۲۱۹ جناب میرلوحی <small>رحمته الله</small>
۲۲۰ محمد بن محمد دارابی <small>رحمته الله</small>
۲۲۲ شیخ یوسف بحرانی <small>رحمته الله</small>
۲۲۶ سید محمد جواد حسینی عاملی <small>رحمته الله</small>
۲۲۷ شیخ محمد حسن نجفی <small>رحمته الله</small>
۲۲۸ شیخ انصاری <small>رحمته الله</small>
۲۳۵ مرحوم مامقانی <small>رحمته الله</small>



۲۳۷ آقا سید احمد خوانساری <small>رحمته الله علیه</small>
۲۳۸ حضرت امام خمینی <small>ره</small>
۲۴۹ آیت الله سید ابوالقاسم خویی <small>رحمته الله علیه</small>
۲۵۲ آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی <small>رحمته الله علیه</small>
۲۵۴ آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی <small>رحمته الله علیه</small>
۲۵۵ ترسیم سخت‌گیرانه از شریعت سهله
۲۵۶ موسیقی از عصر پسااصفویان تا انقلاب اسلامی

فصل چهارم: موسیقی نظام ولایی

۲۶۳ میدان‌داری موسیقی ولایی
۲۶۵ صداهای دین‌ستیز جبهه‌ی باطل
۲۶۸ بدافزار شایعه
۲۷۰ قیام خون علیه باطل چیره
۲۷۰ غنا و موسیقی و اعتقاد به ظلم سیستماتیک
۲۷۶ حرمت احیای نمادهای باطل، در موسیقی و نمایش‌های هنری
۲۸۰ مداحی براندازانه
۲۸۳ مداحی‌های حرام
۲۸۳ پرهیز از افراط در موسیقی
۲۸۶ فرهنگ موسیقی مبارزه و غنای محبت ولایی
۲۹۰ نیازمندی دین به نظریه‌پرداز
۲۹۶ اجتهاد پیشتاز و اجتهاد عزلت‌جو

پیش‌گفتار

دانش موسیقی از علوم پیچیده‌ی امروز است. همان‌گونه که ارسطو با دقت نظر در روابط گفتاری و نوشتاری مردم، به کشف گزاره‌های منطقی نایل آمد، ابزار موسیقی و دستگاه‌ها و مقامات آن با مطالعه و اندیشه‌ی حکیمان شکل گرفته است. دستگاه‌ها، مقامات و گوشه‌ها، از طبیعت و لهجه‌ها به دست آمده و با گذشت زمان، رو به پیشرفت گذاشته و مدرن و پیچیده گردیده است و به انصاف می‌توان دانش موسیقی را در دنیای امروز، از پیشرفته‌ترین دانش‌های بشری دانست.

موسیقی، دانش صوت و صداست؛ خواه صدا با دم ایجاد گردد یا با ابزار و یا با موسیقی دلنشین طبیعت. صدای خوش و آرام‌بخش شرشر آب، نوای دلنشین و مستانه‌ی چهچه‌ی بلبل، ناله‌ی حزین باد بر درخت صنوبر، خنکای نسیم سحری و لطافت نسیم صبحگاهان، همه موسیقیای خاص خود را دارد. می‌توان به ناله‌ی جانسوز و آه حزین باد بر درخت صنوبر و صدای شاخه و برگ درخت گوش فرا داد و با اندوه آن، آرامش اعصاب را به دست آورد. همان‌گونه که می‌توان هم‌چون دنیای استکبار،

آلات موسیقی و صدا را هم چون سم مهلکی درآورد و آن را به آرامی و با لطایف حیل در حلقوم روان بشر امروز فرو ریخت و او را به استعمار و استحمار گرفت.

صدای وحی و صدای ربوبی، از اسرار هستی است. صدا و صوت، واقعیت و حقیقتی شگرف است که هنوز بشر به حقیقت آن نرسیده و نتوانسته است آن را از انبیای الهی ﷺ بیاموزد؛ صوتی که پیامبران از آن بهره بردند و با آن زنگار دل را صیقل دادند و به خدا عشق ورزیدند.

متأسفانه در طول تاریخ چنین بوده است که کم توجهی و بی رغبتی اهل حق به دنیای سیاست یا ساده‌انگاری بسیاری از توده‌ها، موجب لیدر شدن اهل باطل در بسیاری از امور گردیده است. امروزه اقتصاد، سیاست، موسیقی و هر ابزار کارآمد دیگری در دست دشمنان است و مسلمانان خلع سلاح شده و بسیاری از امور را از دست داده‌اند. بیگانگان از دین، این امور را در تبلیغات گسترده، با دست پس می‌زنند، اما آن را برای خود با پا پیش می‌کشند و میدان‌دار صحنه‌ی سیاست می‌شوند و مردم با دیدن آنان و کنار رفتن اهل حق، معانی واژه‌ها را فراموش می‌کنند؛ از این روست که سیاست به معنای زرنگی و بازی و فریب شده است.

وقتی سیاست از دست اولیای الهی گرفته شود، نباید جز این انتظاری داشت. وقتی عشق از دست یوسف گرفته شد، نازل آن را باید در لیلی و معجون و شیرین و فرهاد و خسرو و شیرین جست‌وجو کرد. موسیقی نیز همین سرنوشت را دارد. صوتی که می‌توانست سجادی و داوودی باشد، به دست اراذل و اوباش افتاد و آنان چنان بر آن چیره شده‌اند که دیگر

نمی‌شود به‌راحتی آن را از چنگال آنان نجات داد. وجود چنین ناگواری‌هایی است که پژوهش‌های موسیقی‌شناخت با رویکرد فقهی را در زمان حاضر، ضرورت مضاعف می‌بخشد.

بحث موسیقی، از بحث‌هایی است که در چند صد سال اخیر، جای آن در حوزه‌ها خالی بوده است و حوزویان در شناخت این موضوع، اقبالی نشان نداده‌اند؛ از این رو، این بحث همواره دچار افراط و تفریط بوده است و تاکنون تحقیقی جامع و منسجم در آن نشده است؛ بلکه تنها تکنگاری‌هایی اندک در این زمینه انجام گرفته است، که آن نیز بیانی ثابت، گویا و روشن را به دست نمی‌دهد و بیش‌تر نویسندگان آن از دانش موسیقی، آگاهی چندانی نداشته‌اند و تنها آن را به صورت مفهومی و لفظی پی گرفته‌اند؛ به ویژه آن‌که غنا و موسیقی هیچ‌گاه از دستیازی سیاست‌مداران به دور نبوده است. برخی از اندیشمندان، به خاطر تقدسی که در نهادشان بوده است، به‌طور کامل از آن پرهیز داشته‌اند. برخی نیز که به تحقیق و فراگیری این دانش روی می‌آوردند، به‌طور قهری و بدون آن که استدلال و دلیلی برای اتهام و یا محکومیت آنان در دست باشد، انگشت اتهام به سوی آنان نشانه می‌رفته است.

غنا و موسیقی رایج، امری مربوط به نفس آدمی است و برای آنان که در عوالم و مقامات فوق‌نفس سیر دارند، به کار نمی‌آید و ترنم برای آن عوالم‌نشینان ناسوتی، از جنس دیگری است؛ به همین خاطر است که اولیای کمال الهی از این گونه ابزارها استفاده‌ای نمی‌برند؛ چرا که آنان در افق برتری سیر می‌کنند؛ ولی برای اهل ناسوت و انسان‌های عادی که

اسیر نفسانیات می‌باشند، وجود نشاط‌افزاها و روان‌کننده‌های نفس، لازم است تا وضعیت این گروه را به تعادل رساند.

آنچه رعایت آن لازم است، این است که در استفاده‌ی از موسیقی نباید افراط و تفریط نمود. کسانی که به این امور بیش از اندازه اشتغال دارند، به دلیل رونده شدن مفرط نفس، سست و ناتوان می‌شوند و با یک حرکت یا اضطراب یا با تلنگری، از پا درمی‌آیند؛ زیرا نفس آن‌ها هم‌چون دستی است که تازه از حمام درآمده و بسیار حساس گشته است و از برخورد به در و دیوار می‌ترسد. نفس همین‌گونه است و با کثرت غنا و موسیقی، سست شده و به پیری زودرس دچار می‌شود. کسی که نواختن ساز، ویالون و چنگ شغل اوست، به مرور زمان به شدت حساس و ضعیف می‌گردد و کم‌ترین انتقادی را نمی‌پذیرد و در مقابل واقعیت‌ها بسیار ضعیف و شکننده می‌گردد و با پیشامدی ناخوشایند یا کوچک‌ترین ناراحتی یا چالشی، از پا درمی‌آید.

غنا و موسیقی می‌تواند هم انسان را به حق و حقیقت نزدیک نماید و هم او را از حقیقت دور سازد. تشخیص موسیقی شایسته و این که کدام دور و کدام نزدیک می‌سازد، بر اساس بیان شارع است؛ چرا که شارع هر آن‌چه را که ما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می‌سازد، بیان نموده است، که یکی از همین امور، غناست که هر دو جهت را داراست؛ از این رو، امر بسیار مهمی است که توجه نداشتن به آن، معرکه‌ی آراست. عده‌ای از روان‌شناسان بر این عقیده‌اند که موسیقی بر کیفیت کار می‌افزاید، غم را می‌زداید، شادابی و نشاط می‌آورد، انسان را از تنهایی

خارج می‌سازد، طول عمر و تسکین اعصاب به همراه دارد و فواید بسیاری را برای آن فهرست می‌کنند؛ اما باید توجه داشت که این امر در حد اقتضاست و نمی‌توان به‌طور کلی و برای هر کسی، چنین حکمی داد. عده‌ای در برابر می‌گویند: غنا و موسیقی، ماده‌ای چرکین و غده‌ای زاید است که بی‌غیرتی، گناه، نامردی، ضعف اراده و ضعف اعصاب می‌آورد. فهرست این گروه نیز بسیار بلند است؛ اما باید دانست این سخنان نیز به‌طور مطلق درست نیست؛ بلکه این‌گونه امور برای موسیقی و غنا، در حد اقتضاست، نه بیش از آن و ممکن است برای برخی افراد پیش آید. می‌توان گفت هر دو گروه، نظری‌ارایه داده‌اند که در مقام تطبیق بر افراد و یا مصادیق، کارشناسانه نیست و هر یک به مغالطه‌ی اخذ وجه به جای کنه یا تحویلی‌نگری، گرفتار آمده‌اند؛ از این رو، کتاب‌هایی که تنها منافع موسیقی را برمی‌شمرد و یا کتاب‌ها و نوشته‌هایی که فقط مضرات و زیان‌های موسیقی را بیان می‌کند، ارزش علمی ندارد و جز پندارگونه‌هایی قشری، و تعصبی از سر ناآگاهی و نیز مغالطه‌ای بیش نمی‌باشد. کتابی نوشته شده است که نویسنده‌ی آن نزدیک به پنجاه ضرر برای موسیقی آورده بود و هر ناسزایی که در توان داشت، علیه آن به کار برده بود. روشن است که این‌گونه مزاج‌ها، مزاج‌های عصبانی است؛ چرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست. اینان سخن را از بین دندان‌های خود بیرون می‌دهند؛ به عکس انسان‌های آرام که سخن را با لب‌های خود بیان می‌کنند. سخنان فرد عصبانی حجتی ندارد و لوازم شرعی بر آن حمل نمی‌شود؛ از این رو، اگر انسان عصبانی، حتی به خداوند متعال کفر

بگویند، کافر نمی‌شود؛ چون بر آن، اندیشه و اراده ندارد و مزاجی سخن می‌گویند، نه با منطق و استدلال و به صورت آگاهانه.

نمی‌توان برای غنا و موسیقی، حکمی کلی و یکسان داد؛ بلکه گاهی به اعتبار فرد خواننده یا شنونده و یا به لحاظ زیادی و استفاده‌ی افراطی و بی‌رویه، از آن به بدی یاد می‌شود و گاه به لحاظ زمان‌ها و مکان‌ها و افراد، به نیکی خوانده می‌شود. بنابراین حکم غنا و موسیقی، امری نسبی است که دایر بین انواع احکام تکلیفی است. غنا و موسیقی، انواع گونه‌گونی دارد. بخشی از آن برای بعضی خوب و سرشار از خیر، و پاره‌ای از آن برای برخی بد و زیان‌بار است و نمی‌توان بر آن حکمی کلی بار نمود و آن را به صورت کامل حلال یا حرام دانست. حکم شرعی در روندی پیچیده و با معیاری علمی تحلیل می‌گردد و به دست می‌آید. مجتهد برای صدور حکم، باید دانش‌های بسیاری را بداند و در رعایت اصول و قواعد آن کوشا باشد و تمامی این امور را بر معیار ملکه‌ی قدسی بنا نهد؛ ملکه‌ای که از آن، در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» سخن گفته‌ایم.

ضرورت شناخت تاریخ موسیقی

ما در این کتاب، از حکم غنا و موسیقی نمی‌گوییم؛ بلکه تنها بر آنیم که بر این نکته پای فشاریم که برای شناخت حکم غنا و موسیقی باید تاریخ و موضوع آن را به طور کامل دانست و به زمان صدور حکم رفت تا بتوان دریافت که موضوع آن چه بوده و چرا حلال یا حرام شمرده شده است؟ بحث موسیقی نیز این چنین است. ما در این کتاب می‌خواهیم از تاریخ

غنا و موسیقی سخن بگوئیم. بسیاری از اهل ذوق، عارفان، فلسفیان و شاعران، به سبب خوشامد نفسی، موسیقی را حلال می‌دانستند. برخی از فقیهان و کلامیان نیز در برابر آنان، با عصبانیت تمام، حرمت مطلق غنا و موسیقی را فریاد می‌کردند. با این وصف، باید به همه‌ی تاریخ غنا و موسیقی شک نمود؛ چرا که بیش‌تر نظرات ارایه شده در این زمینه، خالی از سیاست‌زدگی نبوده و آنان چندان در پی دلیل‌های شرعی نمی‌رفتند و یا با پیش‌فرض‌ها و احکامی که آن را ثابت و غیر قابل‌تغییر می‌دانستند، به سراغ بررسی ادله می‌رفتند. برای یافتن این معنا، شناخت تاریخ غنا و موسیقی بسیار حایز اهمیت است.

همان‌گونه که گذشت، فقیه برای دریافت حکم صحیح شریعت در موضوعات گوناگون، ناچار از شناخت موضوع و هم‌چنین شناخت سیر تحولات و تبدلات تاریخی آن است و استنباط حکم، بدون داشتن چنین معرفتی، ناقص است. در به دست آوردن حکم غنا و موسیقی نیز فقیه بدون دانستن سابقه و حکایت گذشته‌ی موسیقی، نمی‌تواند فتوایی داشته باشد که ارزش علمی آن محفوظ باشد. دیدن چند روایت و بررسی سند آن برای استنباط در این زمینه بسنده نیست؛ بلکه وی باید مبادی لازم استنباط را در اختیار داشته باشد؛ از این رو، ما ناچاریم تاریخ موسیقی صدر اسلام و پس از آن را بررسی نماییم تا سیر تحولاتی را که بر موضوع غنا و موسیقی وارد شده است و مقتضیات مکانی و زمانی آن را بنمایانیم. این مسأله‌ای است که حایز اهمیت بسیار می‌باشد و خود را در استدلال‌های ما در بحث «فقه غنا و موسیقی» برجسته می‌سازد.

چگونگی مواجهه‌ی دین با موسیقی

با تأمل در نوع گفته‌ها و گزاره‌های دینی و نیز تاریخ غنا و موسیقی، می‌توان مذاق دین در رابطه با غنا و موسیقی را چنین برداشت نمود. این استنباط، فرایند روشمند به دست آوردن حکم دینی را داراست و دلایل و شواهد آن در جای خود و در کتاب هفت جلدی «فقه غنا و موسیقی» به تفصیل بازخوانی گردیده است. هم‌چنین فلسفه‌ی موسیقی و احکام آن را در کتاب «منطق موسیقی» آورده‌ایم.

در زمان صدور روایات، خلفای جورِ بنی‌امیه و بنی‌عباس، مهندسی فرهنگ و اندیشه‌ی مردم را به دست گرفتند و برپایی مجالس و پارتی‌های گناه را در دستور کار خود قرار دادند. از طرف دیگر، شیعیان برای در امان ماندن از ظلم و ستم آنان، رویه‌ی تقیه را پیش گرفتند. آنان از خود چیزی نداشته‌اند و امامان شیعه علیهم‌السلام با آن که بطلان نظام و سیستم حاکم را بیان می‌کردند، اما زمینه‌ی آن را نداشتند که در همه‌ی جوانب، با آنان برخورد نمایند و نمی‌توانستند برای طرب و غنایی که دربار در دست داشته است، جانشینی معرفی نمایند.

در صدر اسلام، خلفای جور از موسیقی، غنا، رقص و پارتی‌های شبانه و روزانه، در راستای اصل «اغفال مردم» استفاده می‌کردند؛ ولی اهل حق و ولایت همانند امامان معصوم علیهم‌السلام در تقیه و کتمان بودند و نمی‌توانستند مجلس، نشست و محفلی داشته باشند. همه‌ی مجالس، نشست‌ها و کنسرت‌های موسیقی در دست دشمنان بود و آنان بودند که به مقتضای اهداف شوم خود مجلس‌داری و بزم‌آرایی می‌کرده و این مجالس را در

تضعیف اهل حق و ولایت به خدمت می‌گرفتند و غنا و موسیقی را صوت
جبهه‌ی باطل ساخته بودند. روایاتی که با شدیدترین لحن، از غنا و
موسیقی نهی می‌کند، شدت سوء استفاده‌ی دشمن را برای در دست
داشتن اراده‌ی مردم آشکار می‌سازد. آنان این مجالس و پارتی‌ها را
سازماندهی می‌کردند و از مطربان و عیاشان و خوانندگان و نوازندگان و
شاعران حمایت می‌نمودند تا مردم را هرچه بیش‌تر به خلیفه نزدیک
نمایند و نگذارند مردم در این اندیشه فرو روند که امام باقر یا امام
صادق علیه‌السلام نیز در حوزه‌ی اندیشه و سیاست وجود دارد. آنان مردم را تا
آخر شب، به بدمستی می‌کشاندند و خلیفه نیز هزینه‌های آن را
می‌پذیرفت و آن را تشویق می‌کرد تا مردم با سری گیج به خانه روند. با این
وصف، دین و امام باقر علیه‌السلام برای آنان جایگاهی نداشت؛ از این رو، در
روایات با بغض از این گونه موسیقی‌ها سخن گفته شده است و این بغض
برای ذات موسیقی و غنا نیست؛ بلکه برای عمل استکبار و استعمار
است، که نماد آن در آن زمان، خلیفه می‌باشد که در پی تکذیب ولایت و
تثبیت حکومت باطل خود است. چنان‌که برخی از دولت‌ها هنگامی که
می‌خواهند کارهای سیاسی یا اقتصادی‌ای را انجام دهند که مردم به آن
حساسیت بسیار نشان می‌دهند، پربیننده‌ترین سریال‌ها و مجموعه‌ها را
در آن طول زمانی مورد نیاز، به روی آنتن می‌آورند و با سرگرم نمودن و
اغفال ساختن مردم به زندگیِ شخصیت‌های محبوب آن مجموعه،
سیاست خود را یک گام به جلو می‌برند و اراده‌ی جمعی مردم را در مقابله
با آن، به تحلیل می‌برند.

خلفای جور، حکومت خود را در سایه‌ی اغفال مردم از ارزش‌ها، پایدار نگاه می‌داشتند. آنان همه‌ی اوقات فراغت و بلکه اوقات کاری مردم را پُر می‌کردند تا مردم ذهنی خالی و آسوده برای اندیشه نداشته باشند و حتی به این نیز نیندیشند که امامی دارند، و با این کار، دین را به اندراس می‌کشیدند.

توجه به پیشینه و تاریخ غنا و موسیقی نشان می‌دهد که باید میان مقام ثبوت و مقام اثبات در این بحث تفاوت گذارد و این دو مقام را به هم خلط ننمود. نتیجه‌ی تفاوت قایل شدن میان این دو مقام، این است که در حال حاضر با حاکمیت نظام اسلامی بر دل و جان شیعیان، ایرانی ولایت‌مدار می‌تواند و باید با همت خویش فرهنگ برتر صدساله‌ی پس از این را در بحث غنا و موسیقی، به نام فرهنگ برتر و مترقی شیعی رقم زند. این امر، نیاز به طراحی دقیق و ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان و لیدرهایی توانا دارد که با چشمان نافذ خویش، چالش‌های صد سال آینده‌ی دنیا را - که در مسیر هدایت دینی و گسترش بنیان‌های اندیشار شیعی وجود دارد - ببینند و از امروز برای گذار از آن‌ها بیندیشند. آنان باید نخست پیرایه‌ها را از دین بزدایند و با خرافه‌هایی که دنیای علمی صد ساله‌ی آینده، آن را خرده خواهد گرفت، مبارزه کنند و حلال و حرام دین را به وضوح بیان دارند و سپس بر ترویج آن سرمایه‌گذاری نمایند.

متأسفانه حوزه‌های علمی ما بعد از مرحوم علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله و امام راحل رحمته‌الله کم‌تر لیدری توانا را در خود دیده است. اگر ما بتوانیم موسیقی حلال را به جهان ارایه نماییم، به جای آن که فردی ولایت‌مدار به

جای خلوت رود تا موسیقی حرام همسایه را بشنود، کافری به خواننده‌ای
شیعی می‌نگردد و غنا و موسیقی او چنان معنویتی در او زنده می‌کند و او را
به وجد می‌آورد که بر پیشوایان تربیت کننده‌ی چنین خواننده‌ای، بارها و
بارها درود می‌فرستد.

ستایش خدا راست

پیش‌گفتار

تاریخ تحلیلی
موسیقی
در اسلام



فصل یکم:

موسیقی خلفای جور

اعراب و موسیقی

شعر، موسیقی و رقص، برآمده از احساسات، عواطف و حالات نفسانی آدمی - مانند بیم، امید، غم، شادی، میل، نفرت - و دیگر کیفیات درونی بوده است و از این رو همزاد بشر می‌باشد. طبیعی‌ترین وسیله‌ی آواز، سینه و حلقوم طبیعی انسانی است که امام صادق (علیه السلام) در «توحید مفضل» از آن به «مزمار اعظم» یاد می‌کند. شاخ حیوانات و رویدنی‌هایی که در دسترس آدمی بوده است، او را به اختراع سازهای بادی - مانند: بوق و نی - و ساخت انواع طبل‌ها و سازهای ضربی و زهی واداشته است. هم‌اکنون کمانچه و ویالون از انواع سازهای زهی دانسته می‌شود. کاوش‌های باستان‌شناسی، تاریخ سازهای بادی و زهی را به چند هزار سال پیش از میلاد می‌رساند. آلات موسیقی با گذشت زمان بر دو نوع «بزمی» و «رزمی» تقسیم شد و شیپور، نی، بربط، تنبک، کوس، کرنای (کرنا)، سورنای (سرنا)، طبل، دهل، جام، جلجل، تبیره، خر مهره، دَمامه، خم، گاودم، ناقوس و سنج از انواع آن است^۱.

۱- مشحون، حسن، تاریخ موسیقی ایران، صص ۳۷ - ۳۸.

الحان و آهنگ‌های اعراب

الحان موسیقی رزمی از پیش از اسلام میان اعراب و به‌ویژه سپاهیان آنان رایج بوده است. آنان با الحانی که داشتند، احساسات جنگ‌جویان را برمی‌انگیختند و در میدان جنگ، «رجز خوانی» می‌کردند. رجز خوانی، نوعی موسیقی به شمار می‌آید. اعراب آهنگ دیگری نیز داشتند که مانند رجز، تند خوانده می‌شد و به آن «نصیب» می‌گفتند. آنان پیش از اسلام، از آلات موسیقی، جز طبل و بوق، چیز دیگری نداشتند. از موسیقی بزمی، الحانی که آن را «غنا» می‌نامیدند و آن را با شعر ادا می‌کردند، در میان آنان شایع بود.

عصر جاهلیت نزدیک به ظهور اسلام، عصر شکوه شعر عربی و اوج ادبیات آنان بوده و شعر آنان از موسیقی جدا نبوده است. هم‌چنین اعراب، که صحرای خشک و سوزان عربستان را با شتر طی می‌کردند، با حرکت کاروانیان، برای شتران لحنی می‌خواندند که به آن «حُدا» می‌گفتند. آهنگ چهار نعل اسب در تاخت را نیز «حبا» می‌خواندند. «غناء الרכبان» به آواز سوارانی اطلاق می‌شود که به سفر می‌روند.

اعراب، موسیقی بزمی نداشتند و اگر مختصر غنایی داشتند، بی‌رویه و متناسب با عادات و اخلاق و خوی خشن و ناهموار عرب بادیه‌نشین صحر اگر بود. مردان و زنانی نیز بودند که در مجالس عزا یا شادی و عروسی حاضر می‌شدند و بالحن و آواز مناسب مجلس، نوحه‌سرایی یا طرب‌انگیزی می‌کردند و در موقع نشاط، کف می‌زدند. کم‌کم الحان دیگری در بحور گوناگون میان اعراب رواج یافت. مرثیه‌خوانی و خواندن



آوازهایی متناسب با زمان شادی، که با دف (دایره) و مزمار (نی) و زدن کف اجرا می‌شد و به آهنگ آن می‌رقصیدند، به موسیقی عرب راه جست. از آلات موسیقی نیز دف و مزمار، به این موسیقی اضافه شد.

نخستین کسی که در میان اعراب دوره‌ی جاهلیت به غنا و دانستن موسیقی معروف گشته و عرب را به آواز و الحان سازهایی چون چنگ و نای و بربط و طنبور و ون یا ونج و غیره آشنا کرد، «اعشی بن قیس» بود. او اسامی این سازها را نیز با اندک تغییری در اشعار خود به کار برده است. اعشی به سبب ارتباط با دربار ملوک حیره و ایران، با موسیقی و سازهای ایران آشنا شد و زبان فارسی را فراگرفت. وی در زمان انوشیروان به مداین نیز سفر کرد. آشنایی او با موسیقی ایران و سازهای ایرانی، از لابه‌لای اشعاری که سروده است، آشکار می‌باشد. از این مقدمه برمی‌آید که عرب، آلات غنا را ابتدا نزد ایرانیان دیده و موسیقی را بیشتر، از آنان اقتباس کرده است.

در زبان عربی، لفظ بربط، نخستین بار در اشعار «اعشی» دیده شده است. بعضی را عقیده بر این است که «نضر بن حارث بن کله» نخستین فرد در عرب است که برابر آهنگ‌های ایرانی، با بربط آواز خوانده و اوست که نواختن بربط را به مردم مکه آموخته است.

موسیقی و رویکرد خلفای جور

غنا و موسیقی، با ظهور اسلام جایگاه متزلزلی یافت. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلفای جور، مصدر امور مسلمانان شدند. آنان - به ویژه

عمر - از تجملات دوری می‌کردند. در شریعت اسلام، موسیقی تحریم شده بود و تنها قرآن را بالحن می‌خواندند و اشعار را زمزمه می‌کردند، و غنارا در قرائت قرآن و گفتن اذان و در مجالس عروسی جایز می‌شمردند؛ به همین سبب، اعراب تازه مسلمان و متعصب، از غنای ساده‌ای که در عهد جاهلیت رواج داشت، پرهیز نمودند و توجهی به آن نداشتند و بازار غنا و موسیقی در همان پایه که بود، از رونق افتاد. عمر، موسیقی را بسیار بد و ناپسند می‌دانست و این اخلاق در پیروان وی نیز نهادینه گردیده بود. سه خلیفه‌ی جور، بر خلاف فرهنگ اسلام، مسلمانان را از شهرنشینی باز می‌داشتند. عمر تا آخرین روز حیات خود، به مسلمانان اجازه‌ی زراعت نداد تا مبادا آنان از عادت خانه‌به‌دوشی و صحرانگردی دست بردارند و روستانشین شوند.

موسیقی و امویان

امویان که از زمان حکومت عثمان ریشه در حاکمیت اسلام دوانیده بودند، دستگاه خلافت را به صورت رسمی به سلطنت تبدیل نمودند و معاویه، پایه‌گذار نخستین سلطنت عربی گردید. سلاطین اموی از مجالس تجملی و عیش و عشرت خوشامد بسیار داشتند و از خوانندگان، نوازندگان و مطربان حمایت می‌کردند.

در زمان امویان مسلمانان مانند بزرگان ایران و روم، به ساختن کاخ‌های عالی پرداختند و در عیش و فساد غوطه‌ور شدند و عرب‌ها با ایرانیان و رومیان - که به آنان موالی می‌گفتند - معاشرت می‌نمودند. آنان شیوه‌ی

تجملی زیستن و لذت بردن از زندگی پر نعمت را به آنان آموزش می دادند. موسیقی بزمی نیز از آموزه‌های آنان به اعراب است. زندگی راحت شهرنشینی، که با فتح ایران و دیگر کشورها و به دست آوردن غنایم بسیار، نصیب اعراب شده بود و فراوانی کنیزان ایرانی و رومی که خوانندگی و رقاصی می دانستند، آنان را به شنیدن ساز و آواز و پرداختن به عیش و عشرت علاقه مند ساخت. آنان که ساز و آواز می دانستند به درباریان نزدیک می شدند و میان خلفا و امرا و هم نشینان آنان جایگاه بلندی می یافتند.

با آشنایی سلاطین اموی با موسیقی، آنان بیش تر وقت خود را به لهو و لعب و آسایش و شنیدن ساز و آواز می گذراندند و در این میان، بسیاری از احکام شریعت اسلام را نادیده می گرفتند. علاقه‌ی شدید امویان به عیش و سرور و خوشگذرانی، راه را برای ورود موسیقی دانان و رامشگران ایران و روم به حوزه‌ی حاکمیت مسلمانان هموار کرد و انواع سازها - مانند: چنگ، تنبور و بریط (عود) - در فرهنگ مسلمانان رواج یافت^۱.

در دوران سلطنت امویان، که نزدیک به یک قرن به درازا کشید، آنان برای تغییر فرهنگ محبت آمیز مردم به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به ویژه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، تبلیغات بسیاری علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شخص امیر مؤمنان علیه السلام به راه انداختند؛ به گونه‌ای که بخشی از مسلمانان علیه ایشان شمشیر کشیدند و آن حضرت را شهید نمودند. آنان پیکر امام حسن علیه السلام را که به زهر امویان شهید شده بود، تیرباران نمودند و از به

خاک سپاری آن در کنار مرقد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوگیری نمودند و با این کار، القا می نمودند که آن حضرت از مشی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دور شده است.

البته این عایشه بود که آنان را رهبری و هدایت می نمود. او در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سمت نظارت بر آهنگران و صنعتگران ایرانی را داشت که برای مسلمانان شمشیر می ساختند. عایشه را باید مغز متفکر کودتاگران سقیفه دانست و خلفای سه گانه، شاگرد وی به شمار می روند. اگر او عقیم نبود، فرزند خود را به خلافت می رساند. البته، عقیم بودن وی داغی بر دل او نهاده بود و این داغ، موجب گشت که وی نتواند حضرت زهر عَلَيْهَا السَّلَام و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را - که به تصریح قرآن کریم کوثر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و نسل پیامبر از آنان بود - تحمل نماید و همین امر سبب شد بغض و کینه‌ی ایشان را به دل گیرد. ابوبکر و عمر در سایه‌ی حمایت عایشه، به خلافت رسیدند. امروزه نیز اهل سنت در عربستان سعودی عایشه را عزیزتر از خلفا می دانند.

هم چنین یزید که از تیره بخت‌ترین سلاطین اموی به شمار می رود، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و یاران ایشان را با لب تشنه و عطشان و در نهایت قساوت و بی‌رحمی شهید نمود و خاندان آن حضرت را به اسارت برد. او اجساد شهیدان کربلا را زیر سُم اسب‌ها پامال نمود و از دفن اجساد پاره پاره‌ی آنان خودداری کرد. هم چنین امویان امام سجاد و امام باقر عَلَيْهِمَا السَّلَام را به شهادت رساندند. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در زمان خود تنها بیست یاور همراه داشت و در نهایت غربت به سر می برد؛ از این رو، زبان گویایی جز دعا نداشت. در این مدت، خواندن حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز ممنوع اعلام شده بود.

غناخوانی اعراب

از نخستین اعرابی که از موسیقی ایرانی و رومی اقتباس نمود، زرخردی مکی به نام «سعید بن مسجح» بود. وی آواز نیکویی داشت و به موسیقی علاقه‌مند بود. او در اواخر قرن اول هجری و زمانی که امویان، مکه را در زمان عبدالله زبیر محاصره کرده بودند، می‌زیست. او تصنیف‌های ایرانی و آهنگ‌های رومی و ایرانی را مطابق ذوق عرب‌ها تنظیم می‌کرد. پس از آن، موسیقی‌دانان مسلمان در تکمیل این فن کوشیدند و هرچه در اواخر دولت اموی و اواسط دولت عباسی بر تجمل و خوش‌گذرانی میان مسلمانان افزوده می‌شد، موسیقی نیز به همان میزان اوج می‌گرفت.

غناخوانان که «مغنی» خوانده می‌شدند، زنان و مردانی بودند که در مجالس عروسی و شادی یا عزا شرکت می‌کردند و بالحن مناسب حال و هوای مجلس، به تغنی می‌پرداختند. معروف‌ترین آنان «عیسی بن عبدالله» مشهور به «طویس» از بردگان آزاد شده بود^۱.

دولت عباسیان و موسیقی

در دوره‌ی خلفای عباسی، موسیقی اسلامی بر اصول و قواعد موسیقی ایرانی قرار گرفت و مقامات و الحان موسیقی ایران، که با ذوق عربی هماهنگ شده بود، جانشین موسیقی عرب گردید و موسیقی آنان بر پایه‌ی موسیقی ایرانی استوار گردید^۲.

۱- مشحون، حسن، تاریخ موسیقی ایران، ج ۱، ص ۸۲.

۲- همان، ص ۸۹-۹۰.

معروف‌ترین موسیقی‌دانان سده‌های نخستین ایران پس از اسلام، کسانی بودند که در دستگاه خلافت عباسی در بغداد یا در قلمرو حکومت عباسیان زندگی می‌کردند. اینان بیش‌تر درباری و ندیم و معاشر خلفا و خلیفه‌زادگان و بزرگان دولت عباسی بودند. ابراهیم بن ماهان، معروف به «موصلی» و فرزندان و اعقاب و بستگان «اسحاق» و «حماد» و «زلزل»، مشهور این دوران می‌باشند^۱.

در زمان جنگ میان امویان و منصور دوانیقی، امام صادق علیه السلام توانست از این فرصت استفاده نماید و با دور شدن نسبی تهدیدها، برخی از علوم و احکام دین را به یاران خویش بیاموزد. در این زمان، امام صادق علیه السلام از فواید غنا و طرب سخن گفته‌اند و کسب و درآمد برخی از خوانندگان و نوازندگان را حلال دانسته‌اند. روایت آن حضرت در توحید مفضل، در این زمینه حایز اهمیت است.

روایاتی در حرمت غنا و موسیقی از امام کاظم علیه السلام رسیده است. در این زمان، هارون الرشید از جمله عیاشان پسر باز بوده است که زیبارویانی از پسران - از جمله مثلی، ابن جامه، سهما، زلز، غزال و برسوما - را نزد خود داشته و از اختلاط آنان با دختران لذت می‌برده است. روزی هارون به «برسوما» می‌گوید: این‌ماجه چگونه است؟ او در پاسخ می‌گوید: «او هم‌چون عسل است و هر جای او را بچشی، خوشمزه است.»

هارون الرشید با استفاده از نام «امیرالمؤمنین» که بر خود نهاده بود،

۱- همان، صص ۱۱۸ - ۱۱۹.



دست به هر کار فجیع و شرم‌آوری می‌زد و این نام مقدس را لکه‌دار می‌کرد. این گونه بوده است که امامان می‌فرمایند: به ما امیرالمؤمنین نگوید؛ در حالی که آن حضرات به حقیقت امیرالمؤمنین هستند؛ ولی چون اگر آنان می‌گفتند ما امیرالمؤمنین دوم هستیم، دیگران مدعی سومی آن و به همین ترتیب می‌شدند و از این عنوان سوء استفاده‌ی سیاسی می‌کردند، لقب امیرالمؤمنین را منحصر در حضرت علی علیه السلام دانستند و از اطلاق آن بر دیگر امامان پرهیز می‌دادند.

هم‌چنین هارون پسر زیبارو و خوش صدایی در اختیار داشت که نام او را «سوسن» نهاده بود و هارون با او کار دخترانه می‌کرد. گاه قیمت پسرها از دخترها بیش‌تر بوده است. پسرها زیر ابرو گرفته و آرایش می‌کردند. سوسن برای هارون بسیار دلنشین بود و برای او خوانندگی می‌کرد؛ اما پس از آن که با کنیزی نزدیکی نمود، از خوانندگی دست برداشت. این گزارش، چگونگی فساد اخلاق سلاطین عباسی و درباریان را می‌نمایاند. حال در چنین محیطی چگونه می‌توان انتظار داشت امامان شیعه علیهم السلام غنا و موسیقی را حلال بدانند.

موسیقی عرب در دوران مأمون به اوج خود رسید. او برای شرعی جلوه دادن کار خود، گاه حکم جواز غنا و موسیقی را به دروغ به امام رضا علیه السلام نسبت می‌داد. او چنان از نفوذ امام رضا علیه السلام در میان یاران خویش و گستردگی قدرت اجتماعی آنان می‌ترسید که ناچار شد امام علیه السلام را به بهانه‌ی ولایت‌عهدی، در دربار خود تحت نظر قرار دهد و معاشرت‌ها و روابط ایشان را به صورت مستقیم کنترل نماید و برای آن‌که مکتب علمی

ایشان را - که شهره‌ی آفاق شده بود - دارای رقیب سازد، فلسفه‌ی یونان را حمایت نمود و ترجمه‌ی کتاب‌های فلسفی را که برای اعراب، مکتب و فرهنگ جدیدی بود، به بازار نشر مسلمانان آورد تا ذهن و اندیشه‌ی آنان را به آن مشغول دارد و آنان را از شنیدن صدای معصوم باز دارد. هم‌چنین وی انواع آوازه‌ها و سازها را با توجه به همین سیاست تبلیغ می‌نمود. آوازه‌ها و سازها در دوران اموی و عباسی در دست استعمار زمان بود. برای دریافت بهتر این موضوع، می‌توان به فتوای حرمت تنباکو در عصر میرزای شیرازی مثال زد. تنباکو در آن زمان در انحصار استعمار انگلستان قرار گرفته بود و چون ابزاری استعماری شده بود، میرزا به حرمت آن فتوا داد. اگر استعمار، روزی قرآن کریم یا نماز را نیز ابزار پیشبرد اهداف شوم و استعماری خود و جبهه‌ی باطل قرار دهد، همان‌گونه که معاویه در جنگ صفین چنین نمود، خواندن آن قرآن حرام می‌گردد.

اگر بخواهیم در میان سلاطین جور، کسانی را معرفی کنیم که فضایل امامان شیعه علیهم‌السلام را می‌شناخته‌اند (و از این رو می‌توان دشمنی آنان را آگاهانه دانست؛ آگاهانی که «صاحب ولایت» را می‌شناختند) تنها معاویه و مأمون را می‌یابیم. البته عمرو عاص نسبت به معاویه اعلم است؛ ولی وی شاگرد او به شمار می‌رود. باید دید نطفه‌ی اینان چگونه ریخته شده بوده که آنتی‌تز معصوم بوده‌اند. ابن ابی العوجا نیز آنتی‌تز امام صادق علیه‌السلام و جبهه‌ی باطل ایشان بوده است.

اگر از مسایل پیچیده‌ی ولایت و معرفت آن، تنها به سینه‌زدن، روضه خواندن و پیراهن سیاه اکتفا شود - آن هم به صورت ناقص و با حفظ

پرستیژ و بانوک انگشت - و از مباحث معرفتی آن غفلت شود، غربت و مهجوریت این باب، هم‌چنان ادامه خواهد یافت.

در زمان اولیای معصومین علیهم‌السلام غربت و تنهایی آنان در اوج بود و آن حضرات ناچار از تقیه بودند؛ طوری که در روایات است: «التقیة دینی و دین آبائی»^۱. حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام چنان مظلوم بود که شخصی در حضور همگان وارد مسجد می‌شود و به آن حضرت علیه‌السلام ناسزا می‌گوید و حضرت نیز بزرگواران سکوت می‌کنند. پس از حادثه‌ی خون‌بار کربلا، اهل بیت علیهم‌السلام شادی به خود ندیدند. اگر محبی چند شعری در مورد فضایل اهل بیت علیهم‌السلام می‌سرود، گویا با خون خود بازی کرده است. خفقان و استبداد، جایی برای آزادی و شادی شیعیان نگذاشته بود و زمینه‌ای برای تشکیل مجالس غنایی و موسیقی برای آنان نبود. در زمان امام سجاد علیه‌السلام تا چهل سال اصلاً برای شیعه ننگ بود که نام شادی بر لب آورد؛ بلکه دایم در مصیبت عظیم کربلا غم داشت و حتی امروزه نیز ختم مجالس شادی با روضه و نوحه‌ای بر امام حسین علیه‌السلام است و عالمان می‌گویند: مگر دشمنان ولایت برای شیعه جای شادی باقی گذارده‌اند؟ و در واقع و به حقیقت نیز چنین است و تا زمان ظهور هیچ شادمانی دنیایی برای شیعه باقی نمانده است.

غربت امامان علیهم‌السلام روز به روز بیش‌تر و مضاعف گردید و چون شرایط برای آنان رفته رفته سخت‌تر می‌شد، غیبت صغرا و کبرا پیش آمد تا جان

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵.

آخرین امام معصوم حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محفوظ بماند. البته تا خواننده در آن شرایط قرار نگیرد، به درک واقعی آن نمی‌رسد.

ما برای آن که فضای آن موقع، تصویر بهتری از خود نشان دهد، ناگزیریم چهره‌ی مظلومیت اهل بیت (علیهم‌السلام) را بازخوانی نماییم تا به دست آید چرا «طرح شادمانی دینی» زمینه برای ظهور و بروز نیافته است؟ البته پیش از آن باید به نکته‌ای بسیار مهم اشاره کنیم و آن این‌که شنیدن صدای جبهه‌ی باطل و اعتقاد به دستگاه حاکم جور و ظالم، حرام است که از آن در فصل پایانی این کتاب، سخن خواهیم گفت.

دوره‌های رویارویی حق و باطل

گفتیم جبهه‌ی باطل بر غنا و موسیقی دست گذاشت و آن را ابزاری برای بسط نفوذ خود در میان توده‌ها و افراد جامعه و دوری آن‌ها از مقام ولایت و از برترین ابزارها برای انتقال صدا و فرهنگ خود نمود. این رویارویی در تاریخ اسلام، شش سرفصل مهم دارد: دوره‌ی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، زمان حکومت حضرت امیرمؤمنان (علیه‌السلام)، گذرگاه تنگ تاریخ و حکومت شش‌ماهه‌ی امام حسن (علیه‌السلام)، عاشورا و آشکارسازی چهره‌ی باطل و رسوایی آن، تحول معرفتی و تبدیل آن به فرهنگ، زمان غیبت صغرا و کبرا.

میدان داری باطل در سقیفه

با شهادت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باطل در چهره‌ی نقابداران منافق و دو چهره

و با استفاده از ساده‌پنداری و کوتاه‌فکری امت اسلامی، میدان‌دار سیاست و رهبری اجتماعی گردید و چهره‌ی شاخص حقیقت، امیرمؤمنان علیه السلام را به انزوا برد. حق‌خواهی آن حضرت که با ولایت خویش «فصل الخطاب» بودند و در جایی از حق به خاطر مصلحت و سازش با دیگران کوتاه نمی‌آمدند، سبب ریزش بسیاری از خواص دنیاطلب و اهل هوس و تمایلات نفسانی و جدایی آنان از آن حضرت گردید. سه عامل یاد شده تجربه‌ی توفیق حکومت اهل بیت عصمت علیهم السلام و اجرای صحیح دین را تا زمان ظهور، از جهانیان سلب کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود توانستند دین حق را جایگزین باطل نمایند و این بنای حقیقی را برای همیشه مستحکم و ماندگار سازند؛ اما چون مجال دگرگونی ریشه‌ای تمامی افکار و سنت‌های ناصواب اجتماعی را نیافتند، باطل تنها از صحنه‌ی ظاهری اجتماع ساقط شد و در باطن، به توطئه و طراحی کودتای سقیفه رو آورد و باطل برای مدت ۲۵ سال میدان‌دار تمامی جامعه‌ی مسلمانان گردید. با حکومت امام علی علیه السلام، ایشان تمامی همت خود را بر افشای چهره‌های باطل و پیرایه‌ها و بدعت‌های آنان گذاشتند. آن حضرت علیه السلام توانستند در مدتی کوتاه، ترنمی از اسلام ناب محمدی و احکام اجتماعی آن را در جامعه شکل بخشند و بسیاری از زنگارها و پیرایه‌هایی که در ۲۵ سال گذشته بر اسلام وارد شده بود را بزدايند و چهره‌ی زیبای عدالت و مهربانی حق را برای اندک زمانی ظاهر سازند و این ناموس خلقت را از پرده‌ی غیبت به در آورند. امام علی علیه السلام طعم شیرین صداقت و درستی را در کوتاه‌ترین مدت

در کام بشر نهاد و برای آشکار ساختن حق و مسیر حقیقت بسیار کوشیدند. البته جبهه‌ی باطل، در برابر اقدامات حق‌طلبانه‌ی آن حضرت علیه السلام، سه جنگ بزرگ را بر ایشان تحمیل کرد. افسوس که حضرت علیه السلام با افرادی مواجه بودند که بعد از صدها استدلال و برهان می‌گویند: یا علی، دیر آمدی و اگر زودتر می‌آمدی، با تو بیعت می‌کردیم. صاحبان چنین استدلالی که از زندگی جز چهره‌ی گذرای آن را نمی‌بینند، نباید جز شومی فرجامی داشته باشند؛ هر چند افرادی مثل سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، در میان آنان باشند؛ زیرا آنان در مقابل عملی انجام شده قرار می‌گیرند و نمی‌توانند کاری جز تأسف و سکوت داشته باشند.

گذرگاه تنگ تاریخ

دوره‌ی شش ماهه‌ی امامت امام حسن علیه السلام گذرگاه تنگ تاریخ بود. آن حضرت علیه السلام به‌طور عملی نشان دادند چگونه باید از گسل‌های پیش رو گذشت و زمینه را برای افشای چهره‌ی باطل آماده ساخت. در این دوره، باطل چهره‌ی مزورانه و باطن پلید خود را آشکار ساخت، اما نه چنان که دیگر ابهامی در هویت آن نباشد و در دوره‌ی چهارم، تمامی چهره‌ی باطل آشکار شد و حتی افراد ساده‌لوح آن زمان، چهره‌ی خواص خود فروخته را که لباس دین به تن داشتند، به صورت کامل شناختند؛ به گونه‌ای که ابهامی در شناخت آنان برای جامعه باقی نماند.

در دوره‌ی پنجم، حضرات معصومین علیهم السلام هدف اصلی خود را ایجاد تحول فرهنگی و معرفتی در اسلام و تبیین اندیشه‌های بلند در

مرزبندی‌های مشخص، به‌طور عملی در دورانی طولانی قرار دادند و هرگونه ابهام را برای درک واقعی اسلام در زمان خود و یا غیبت، دور ساختند.

ولایت؛ گذرگاه سنجش

مطالعه‌ی این دوره‌های پنج‌گانه و رویکردهای هر یک از خواص آن زمان در برابر صاحبان ولایت علیهم‌السلام، به‌خوبی نشان می‌دهد چه بسیار می‌شود که فردی مؤمن باشد و برای خدا سجده نماید، ولی وقتی در بوت‌های امتحان و محک تجربه قرار گیرد و به‌وسیله‌ی صاحب ولایت تحلیل عینی یابد، با روش حق و راه صاحب ولایت و سبک زندگی جبهه‌ی حق، انکار و عناد داشته باشد و خود و اندوخته‌های به‌ظاهر ایمانی خویش را به باطل ببازد و راه خود را از راه معصوم جدا کند. نمونه‌ی گویای این امر، در کودتای سقیفه، جنگ جمل، نهروانیان صفین، مخالفان صلح امام حسن علیه‌السلام و کسانی که با امام حسین علیه‌السلام همراه نشدند، می‌توان یافت. در این میان، مخالفان صلح امام حسن علیه‌السلام که بیش‌تر بازمانده‌ی نهروانیان بودند، عناد بی‌پایانی از خود نشان دادند و با کمال بی‌حرمتی به آن حضرت، ایشان را «مذلل المؤمنین» تبلیغ کردند. آنان کسانی بودند که نه قدرت تحلیل صلح را داشتند و نه مرد جنگ، ایثار و شهادت بودند؛ بلکه تنها چیزی که آنان را به مخالفت و می‌داشت، عناد نفسانی بود. گذرگاه امتحان که پیش آید، به دست می‌آید ایمان تمام و انقیاد کامل و التزام محکم، چه نایاب است؛ به‌گونه‌ای که باید از آن، لب فرو بست و چیزی نگفت.

چهره‌های باطلِ حق‌نما

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در زمان خود، سه چهره‌ی باطل که ادعای حقانیت داشتند را آشکار ساختند: قاسطین، ناکثین و مارقین. در زمان غیبت، هر گاه خداوند به یکی از اولیای خود اذن آشکارسازی دانش خود دهد، این سه چهره با حق‌نمایی در برابر او - که حق الهی است - خواهند ایستاد.

قاسطین (تبه‌کاران) دنیاطلبانِ خوش‌گذران و عافیت‌طلب هستند که ریاست و قدرت برای عافیت دنیایی می‌خواهند. آنان به دین اهتمامی ندارند؛ هر چند می‌شود خود را در لباس دین نشان دهند.

ناکثان با آن که بزرگان و خواص اهل دین هستند، بر گرد پول، طواف می‌کنند و حق حساب می‌خواهند تا آرام بگیرند، و گرنه فریاد «وا اسلاما» در برابر صاحب دین سر می‌دهند و پیمان دین‌داری می‌شکنند. اگر باطل در چهره‌ی تبه‌کاران حکومت کند، به این گروه حق حساب می‌دهد.

مارقان و خارج‌شدگان از دین، موقعیت ویژه‌ای در دین دارند و چهره‌های مقدس مآبِ دیانت شناخته می‌شوند. بزرگ‌ترین مشکل اهل حق، این گروه می‌باشند که جهل دینی آنان چهره‌ی ادعای فهم دین دارد. این گروه، همان ارتجاع‌طلبان خشک‌مقدس هستند که با ظواهر و نام‌های دینی، به جنگ حق و صاحب ولایت می‌آیند و چماق تکفیر و تفسیق آنان همواره بالاست و گروهی را که در مسجد آنان نماز می‌گزارند، داخل در

دین داخل، و بسیاری را از آن خارج می‌کنند^۱. چهره‌ی بارز خشک مقدسان را می‌شود در جبهه‌ی ابن زیاد دید که به نام دین و پیروی از خلیفه‌ی مسلمین که به اعتقاد آنان یزید بود، امام حسین علیه السلام را خارج شده از دین دانستند که پیکار با وی، واجب شرعی می‌باشد. شمر که بر منبر، حدیث می‌گفت با همین استدلال به کربلا آمد.

مارقان چهره‌های دینی ساده‌انگار و نادان هستند و در عین حال، تعصب مزاجی بالا و تقدسی بی‌محتوا دارند که بیش‌تر عمل می‌کنند و کم‌تر اندیشه می‌ورزند. آنان از دین، جز پوسته و ظاهری که الفاظ دین را یدک می‌کشد، نمی‌شناسند و آن را بر هر چیزی، حتی بر صاحب دین و صاحب ولایت ترجیح می‌دهند. آنان عالم‌نمایی ظاهرگرا هستند که به راهی جز میل قشری خود نمی‌روند. خودسری و خودرأیی از صفات آنان است. چیزی جز خود نمی‌بینند و تنها از خود پیروی دارند و به هیچ وجه به رأی دیگری در نمی‌آیند. استکبار در این گروه نمایانی سرسختانه‌ای دارد.

تبه‌کاران در تزویر (اعم از حيله، حقه، تقلب، ریا و نفاق) و بهره بردن از زور و زر و زاری تردستی دارند؛ به‌گونه‌ای که خواص کارشناس در تشخیص حق از باطل، از تردستی‌های آنان در شگفت و حیرت می‌شوند. تساهل دینی و ایجاد بدعت به نام مصلحت برای پروتق و چیره ساختن جبهه‌ی خود علیه حق، سیاست دایمی آنان است. این گروه از دین،

۱- نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۱.

عناوین ظاهری آن را به سختی برای خود استفاده می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که حتی مثل یزید نیز خود را بی‌پروا خلیفه‌ی مسلمانان می‌خواند و برای حفظ این عنوان، حتی حضرت اب‌عبدالله علیه السلام را به شهادت می‌رساند. تبه‌کاران، پشتیبانی مالی از دو گروه دیگر یعنی ناکثان (خواص پول‌مدار) و مارقان (خواص خشک‌مقدس) و میدان دادن به چهره‌های برجسته‌ی آنان را در سیاست خود دارند؛ به‌گونه‌ای که نمی‌شود تبه‌کاری در جایی چیره باشد و ناکثان و مارقان را برای رویارویی با حق، پشتیبانی و حمایت نکند. تبه‌کاران، در ابتدا برای مبارزه با حق و صاحبان ولایت، خود عقب می‌نشینند و ابتدا این دو گروه را پیش می‌آورند تا در برابر جبهه‌ی حق صف‌آرایی کنند و فریاد وا اسلاما و وا حق علیه حق سر دهند. تبه‌کاران منافق‌پیشه و مزور تا می‌شود چهره‌ی خود را در پناه تحریک این گروه‌ها پنهان می‌دارند.

چگونه می‌شود تمامی این سه تبار، شیطانی و باطل نباشند؛ در حالی که علی علیه السلام را در میان خود داشتند که هیچ‌گاه حق از او جدایی نداشت؛ اما آنان از ایشان پیروی نمی‌کردند. چه زیباست این بیان که: هرگاه شخصی زمامدار مردم گردد و حال آن که دانای‌تر از وی در رتق و فتق امور و رفع مشکلات دینی و دنیوی مردم هست، وی فاقد ولایت و جاهت دینی و گمراه و بدعت‌گذار است^۱؛ اما شکوه ظاهری و دینی ناکثان و مارقان و میدان‌داری قاسطان، چنان است که حتی اگر امتی، حضرت

علی علیه السلام در میان خود داشته باشند، شک و تردید در حقانیت وی بر فضای فکری جامعه سنگینی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که برخی می‌گفتند: آیا ممکن است عالمانی هم‌چون طلحه و زبیر و چهره‌ای مقدس چون عایشه در جبهه‌ی باطل باشند؟ طلحه و زبیر، حب ریاست و دنیا بر آنان چیره بود و می‌دیدند علی علیه السلام مردی نیست که با ستم بر بندگان خدا، دنیای آنان را فراهم آورد. علی چنین بود که خود می‌گوید:

«اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار به سر برم، یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که خدا و رسولش را روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، به خاطر جسمی که تار و پودش به سرعت به‌سوی پوسیدن و کهنگی پیش می‌رود (و از هم می‌پاشد) و مدت‌های طولانی در میان خاک‌ها می‌ماند.

سوگند به خدا! عقیل (برادرم) را دیدم که به شدت فقیر شده بود تا آن‌جا که از من خواست یک من از گندم‌های شما (بیت المال) را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از فقر و گرسنگی، موهایشان ژولیده و رنگشان دگرگون گشته بود. گویی صورتشان با نیل، رنگ شده بود. «عقیل» باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته‌ی خود را تکرار نمود. من به او گوش فرا دادم، خیال کرد دینم را به او می‌فروشم و به دلخواه او قدم بر می‌دارم و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (برای بیداری و هوشیار شدنش) آهنی را در آتش گذاختم، سپس آن را به بدنش نزدیک کردم، تا با آن، عبرت گیرد. ناله‌ای هم‌چون

بیمارانی که از شدت درد می‌نالند، سر داد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: آگاه باش ای عقیل، زنان سوگمند بر تو بگریند و شیون کنند! از آهن داغی که انسانی آن را به بازیچه سرخ کرده، ناله می‌کنی؛ ولی مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار، با شعله‌ی خشم و غضبش، آن را برافروخته است! تو از این رنج می‌نالی، و من از آتش سوزان ننالم؟

و از این ماجرا شگفت‌آورتر، داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوی لذیذ به در خانه‌ی ما آورد؛ ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم. گویی آن را با آب دهان مار یا استفراغش خمیر کرده بودند! به او گفتم: هدیه است، یا زکات و یا صدقه؟ که این دو، بر ما اهل بیت حرام است؟ گفت: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است. به او گفتم: زنان بیچه‌مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آیین خدا وارد شده‌ای که مرا بفریبی، دستگاه ادراکت به هم ریخته، یا دیوانه شده‌ای، و یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفت‌گانه را با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جواز دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد و دنیای شما نزد من از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، خوارتر و بی‌ارزش‌تر است. علی را با نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های نابود شدنی دنیا چه کار! به خدا پناه می‌بریم از به خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح و از او یاری می‌جوییم.»^۱

حضرت علی علیه السلام با خوارج - که از بدترین دشمنان متعصب حضرت

بودند - مانند دیگر مردم جامعه و به گونه‌ی عادی و بدون اعلام وضعیت زرد یا قرمز رفتار می‌کردند. امیرمؤمنان علیه السلام، سهمیه‌ی خوارج را از بیت‌المال قطع نکردند. خوارج در اظهار عقیده و مرام خود آزادی کامل داشتند. برای نمونه، برخی از خوارج در میان سخنرانی حضرت، به مسجد می‌آمدند و جنجال راه می‌انداختند. روزی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر بودند، فردی پرسشی نمود و آن حضرت بی‌درنگ پاسخ او را داد، یکی از بین مردم فریاد زد: «قاتله الله ما أفهمه»؛ خدا او را بکشد؛ چقدر این مرد دانشمند و فهیم است! مردم حاضر در مسجد، قصد تعرض به او کردند، حضرت فرمود: رهایش کنید، او به من جسارت کرده است.

خوارج در نماز جماعت حضرت شرکت نمی‌کردند؛ چرا که او را کافر می‌دانستند. روزی در میان نماز جماعت، «ابن الکواء» برای ترور شخصیت و وجاهت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فریاد زد و به کنایه این آیه را خواند:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْبُطَنَّ عَمَلُكَ
وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱؛

ای پیامبر، و به تحقیق به سوی تو و پیامبرانی که پیش از تو به نبوت و رسالت رسیده بودند وحی فرستادیم که اگر مشرک شوی، همه‌ی کردار خیر و نیک تو تباہ خواهد شد و در گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت.

وقتی ابن کوا این آیه را می خواند، حضرت سکوت کرده بود؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱؛

زمانی که قرآن تلاوت می شود، گوش فرا دهید و خاموشی برگزینید، باشد که مورد رحمت حق قرار گیرید.

«ابن کوا» چند بار دیگر این آیه را قرائت کرد و امام علیه السلام چند بار سکوت نمود تا وی آیه را تمام کند. در این حال، مردم متوجه شدند که او می خواهد با این قرائت و بی توجهی، نماز را بر هم زند. از این رو، حضرت در پاسخ وی، در حال نماز، این آیه را خواندند:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾^۲؛

صبر و استقامت در راه حق را پیشه‌ی خود ساز؛ به درستی که وعده‌ی خدا بر نصرت صابران حق است و کسانی که ایمان و یقین به آخرت ندارند، هیچ گاه نخواهند توانست تو را در انظار، خوار و سبک نمایند.

انقطاع باطل و جایگزینی چهره‌ها

چیرگی هر یک از سه گروه باطل بر سرنوشت سیاسی و مدیریت جامعه، پی‌آمدی مشترک دارد و آن این که این افراد به دلیل ضعف درونی و احساس خودباختگی و وابستگی که لازم باطل است نمی‌توانند استقلال، عظمت و استمرار داشته باشند. این افراد گذشته از آن که

تاریخ تحلیلی
مؤسسه‌ی
در اسلام



۱- اعراف / ۲۰۴.

۲- روم / ۶۰.

صاحب حقارت طبیعی هستند و برای همین نمی‌توانند قدرت صاحب ولایت را تحمل کنند و او را به انزوا می‌برند؛ آن هم با هیاهو و با ابزارهایی که احساسات جمهور و توده‌ها را برانگیزاند و موسیقی یکی از این ابزار مهم است. بزرگی الهی و عظمت حقانی صاحبان ولایت، کوچکی و ناچیز بودن چهره‌های پر هیاهوی باطل را عریان می‌سازد و به همه نشان می‌دهد شریک جرم تمامی کارهای ناشایست دیگران، بلکه عدت اساسی این امر و عامل انحراف و انحطاط جوامع مذهبی و بیماری و معیوب شدن زندگی‌ها همین چهره‌های باطل و سردمداران پر ادعا می‌باشند. ویژگی باطل این است که ابر است و استمرار ندارد؛ برخلاف حق که چهره‌ای مستمر دارد و کوثر است و تبار تاریخی آن پیوسته و بدون انقطاع است. توده‌ها نیز درگیر احساسات و عواطف خود هستند. از این رو، آنان یا با حق همراه می‌شوند و یا با باطل. همراهی آنان بر مدار این است که جبهه‌ی حق چیره می‌شود یا جبهه‌ی باطل. البته همراهی آنان سرنوشت‌ساز است؛ هرچند خود آنان نه در عنوان حق جای می‌گیرند و نه در عنوان باطل. آنان با کمیت و شماره‌ی خود با تغییر جهت به سوی حق و باطل، موازنه‌ی حق و باطل را تغییر می‌دهند و جبهه‌ی باطل با درک کامل این معنا بر آن است تا افراد جامعه را بر اساس تحریکات نفسانی و با برانگیختن شور و احساسات و بر مدار انگیزش‌ها با خود همراه سازد و برای این کار چه ابزاری کارآمدتر از موسیقی و غنا. حق و باطل همیشه در قامت افراد شجاع یا دارای جریزده رخ می‌نماید، نه در قالب جمعیت‌ها. جمعیت، نقش سیاهی لشکر را دارد و

این افراد هستند که نظریه پرداز برای حق یا مهره‌ی باطل قرار می‌گیرند. جمعیت‌ها یا توده‌ها افراد عادی هستند که از امور خیالی و نفسانی ساده پیش‌تر نمی‌روند و مسیر خور و خواب و شهوت معمولی دارند و به لقمه نانی راضی و به داشتن خانه و خودرو و همسری خرسند می‌باشند و چندان به زندگی و مسیر سلامت و سعادت آن نمی‌اندیشند.

اهل حق کوثر دارند؛ به این معنا که جریان‌ی مستمر و دائمی می‌باشند و باطل منقطع و ابتر و بدون نسل است و فرهنگی مستمر و پایدار نیست، بلکه متوقف بر افراد است که البته به طور دائم، جایگزین می‌شوند. امروز نسل ثابتی از باطل نیست و نمی‌توان فرزند ابولهب‌ها، بنی‌امیه، بنی‌عباس یا دیگر شاهان باطل را دید و باطل را در نسلی به صورت جریان مستمر نام برد؛ برخلاف حق که در چهره‌ی انبیایی است که تمامی از یک ریشه و تبار می‌باشند و سیادت و نیز تبار انبیا تا به امروز ادامه دارد و نمی‌شود کسی چهره‌ی حق گردد و تبار انبیایی نداشته باشد.

هم‌چنین مقتضای طبیعی ظلم و فساد این است که خود عامل نابودی خویش می‌شود و ظلم زمینه‌ی آزادی را درون خود یا کنار خویش می‌پروراند. صاحبان ولایت همیشه در کنار مردم می‌مانند؛ زیرا دین برای هدایت و نجات مردم آمده است. صاحبان ولایت که حق هستند، کنار مردم می‌باشند و باطل اگر در مصدر امور قرار گیرد، به معارضه با صاحب ولایت رو خواهد آورد؛ زیرا همواره این یک قانون است که فرد سست‌بنیاد که ریاست و قدرت برای وی بزرگ می‌نماید، هرگز توان تحمل صاحبان ولایت را ندارند؛ زیرا عظمت روح این چهره‌های بزرگ

حق، جز حق را بزرگ نمی‌بیند و آنان در تحکیم بنیادهای فکری مردم
کوشا هستند و آنان را پولادین تربیت می‌کنند تا نه تنها به باطل نگروند،
بلکه با آن، به ستیز برخیزند.

کودتای سقیفه؛ عبرت‌آموز زندگی در عصر غیبت

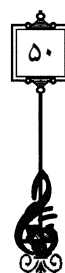
تمامی اسلام در در دو رکن که چهره‌ی واحدی از یک حقیقت هستند
منحصر است: قرآن کریم و حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام. قرآن کریم و
شخص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان اسلام و میزان آن حضرت علیه‌السلام است که
فصل الخطاب و صراط مستقیم و قسیم جنت و نار و ملاک شناخت کفر و
ایمان و برهان ثابت اوست. در زمان غیبت، باید از ماجرای شوم سقیفه
عبرت گرفت و تلاش داشت از افرادی نبود که به جهالت و گمراهی دامن
می‌زنند و خواسته یا ناخواسته در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند. انحراف
مسلمین از مسیر اسلام حقیقی که پیوند با صاحبان ولایت در تمامی
شؤون زندگی است، فاجعه‌ای بسیار زیان‌بار برای بشر گردید؛ به‌گونه‌ای
که ریشه‌ی تمامی مفاسد عصر حاضر و آیندگان است. مسلمین حق را رها
کردند و به‌راحتی حامی باطل، نیروی گمراهی و سیاهی لشکر انحراف
گردیدند و خود را از بلندای رفعت به خاک مذلت کشانیدند تا جایی که
امروزه این خفت و انحراف، دامنگیر بیش‌تر کشورهای به‌ظاهر اسلامی
شده است و آنان هنوز تاوان جدایی خود از مقام ولایت و ظلمی را که بر
حضرت زهرای مرضیه علیها‌السلام وارد آوردند، می‌پردازند. بعد از پیامبر
اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسانی خلافت را غضب کردند که هیچ‌گونه وجاهت علمی و
عملی در میان مسلمین نداشتند؛ بلکه سوابق منفی آنان کم نبود و عجیب

این است که بیش تر مسلمانان، آنان را پذیرفتند و به راحتی از پذیرش حق سر باز زدند. اگر در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام، افراد بسیار برجسته ای قرار می گرفتند، قابل پذیرش و توجیه بود که بیش تر مسلمانان فهمی درست از اوضاع سیاسی دارند و تنها نسبت به مصداق فضیلت، گمراه بوده اند؛ ولی کسانی در برابر علی علیه السلام دست به توطئه و کودتا زدند که موقعیت فضیلتی در نظرگاه افراد جامعه نداشتند و سست ارادگی، خشونت و ریاکاری آنان برای همه شناخته شده بود. آنان کسانی بودند که مورد لعن آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند؛ زیرا از امر ایشان تخلف ورزیدند. البته سابقه ی کفر آنان نیز امر پنهانی نبود.

سیستم ظالمانه و خشن خلفای جور

اسلام که با رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهره ی صداقت همگانی و احترام به حقوق تمام بندگان و مهرورزی اجتماعی را پرورش داد، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و با رهبری افراد آلوده ی جبهه ی باطل، از دست رفت و سیستم ظالمانه ای به جای آن نشست که مهد زور و تجاوز شد. آنان چنان ظالم و خشن بودند که حتی شمشیر بر نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کشیدند و با جگرگوشه ی نبی اکرم، حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام با بدترین و خشن ترین و فجیع ترین حالات برخورد کردند که قلم از بیان آن شرمسار است. تنها برای بیان سختی های زهر علیها السلام همین بس که آن حضرت در کنار آدم، یعقوب، یوسف و امام سجّاد علیه السلام از بگّاءان پنج گانه ی تاریخ است و نیز قدر، قبر، سال تولّد و روز شهادت ایشان مجهول است؛ در حالی که آن حضرت علیها السلام حقیقت کامل و مثل اعلاّیی از گنج پنهان پروردگار

تاریخ تحلیلی
موضوعی
در اسلام



می‌باشد. یکی از معضلات باب ولایت، حضرت زهر ع است و هرگز ولایت کسی بدون شناخت ایشان، کامل و حتی سالم نمی‌شود.

کسی که حق تعالی به بغضش خشمناک می‌گردد و به رضایتش شادمان، چگونه جبهه‌ی کفر، نفاق و الحاد، با تمام خبائث و عناد و عجیب آن که با داعیه‌ی دیانت و دین‌مداری، مورد هجوم قرار دادند و آن کس که در جبهه‌ی باطل بیش از همه داعیه‌ی دین داشت، چگونه میان در دیوار، محسن ایشان را شهید کرد و آن مبارک نور را به شهادت رسانید! راستی این چه دین‌داری است که با چنین کفر و الحاد و عنادی سازگار است و هر ظلم و ستمی را مرتکب می‌شود! چنین دین‌داری‌ها چیزی جز ظاهر فریبی برای پنهان‌سازی باطن و باطل درون نیست و آن حضرت ع با شهادت خود، بیش از دیگر اولیای دین ع، چهره‌های باطل را برای بشر ساده‌انگار یا هوس‌محور، رسوا ساخته است.

باید توجه داشت جبهه‌ی باطل چون صداقت ندارد، هیچ‌گاه در دوره‌ای که حاکم است، جنایات، چپاول‌ها و تجاوزهای آن به مال و ناموس و شئون فردی و اجتماعی دیگر افراد، آشکارا مطرح نمی‌گردد و کم‌تر کسی از آن آگاه می‌شود و در نهایت، یا به چشم نمی‌آید و پنهان می‌گردد و یا در شعاع محدودی باقی می‌ماند و بعدها به سانسور یا نابودی خبری مبتلا می‌گردد و یا به طور ناقص، در صفحه‌ی تاریخ باقی می‌ماند؛ بدون آن که محکمه، دادگاه و قاضی و یا مدعی و یا شاهدی ماندگار داشته باشد. هیچ‌گاه نمی‌شود از وضعیت درست حاکم باطل، در زمان حیات و قدرت وی اطلاعات کافی به دست آورد و از تجاوزها و

جنایت‌های وی خبر گرفت و تنها می‌توان با مقایسه‌ی گذشته‌ی هر گروه، وضع حاکم فعلی را تا حدودی شناخت. جنایات و ظلم‌های حاکمان باطل با سانسورهایی که اعمال می‌شود و با نظارتی که بر رسانه‌هاست، تنها روزی قابل بررسی است که دیگر، آن فرد و گروه وی در کار نباشند. بعد از مرگ آنان، تنها ناله و نفرینی که از خود به جای گذاشته‌اند، در محکمه‌ی قضاوت تاریخ حضور دارد؛ بدون آن که متهم و جنایت‌کاری در میان باشد؛ البته اگر در آن هنگامه‌ی منع نقل حدیث و نگارش آن، سندی باقی مانده باشد. تاریخ امروز، از جنایات توطئه‌گران سقیفه، معاویه و دیگر ظالمان، بسیاری از اخبار را در دسترس ندارد؛ هرچند همان مقدار که گزارش شده است، از فجیع‌ترین جنایات تاریخی می‌باشد.

حاکمیت زور شمشیر و جهل بدعت‌آمیز

توطئه‌گران نفاق‌پیشه‌ی سقیفه، مثال قدرت و شجاعت، امیرمؤمنان علیه السلام را با مظلومیت تمام و در عین توانمندی و قدرت، ریسمان به گردن انداختند و همزمان با ضرب و شتم دختر رسول کریم و آتش زدن در خانه‌ی او، به مسجد آوردند، تا به اجبار و ناچار، با خلیفه و رهبر فرمایشی بیعت کند! اسلامی که روزی حقیقت‌مدار بود، با رهبری این گروه، از میدان خارج شد و به جای آن، زور شمشیر و جهالت و بدعت و پیرایه و نفاق و سالوس، حاکم گردید و این تقابل، بیان‌گر باطن پلید این رهبران سست‌عنصر و اوج مظلومیت حضرت علی و شیعیان ایشان می‌باشد. از آن پس، این شمشیر بود که حکم می‌راند و این سلایق

شخصی و مزاجی بود که به نام حجیت اجتهاد صحابه و خلفا، بر فرهنگ اسلام، تاختن گرفت.

بغض عایشه نسبت به خاندان ولایت

عایشه ازدواج با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای این پذیرفت که از آن حضرت صاحب فرزند شود و فرزند وی جانشین پیامبر اکرم گردد. وی بعد از ازدواج، دانست عقیم است و این از بزرگ‌ترین عقده‌های او بود.

عایشه هنگامی که می‌دید حضرت زهر رَضِيَ اللهُ عَنْهَا حسن، حسین و محسن را دارد و عصمت چنین ادامه می‌یابد، از سر حسادت و بغض، عصبانی می‌شد و به سبب همین بغض درونی بود که با حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و حضرت زهر رَضِيَ اللهُ عَنْهَا و امام حسن رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دشمنی‌ها نمود. عایشه بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بغض فراوان خود نسبت به این خاندان را عملی ساخت و تمام تحریکات ضد علوی و فاطمی را در نهان انجام می‌داد.

عایشه با تحریک و همکاری عمر و ابوبکر، چنان کرد که به در خانه‌ی زهرا آمدند و درب خانه‌ی حضرت را به آتش کشیدند و امیر مؤمنان را به مسجد بردند و ریسمان به گردن مبارک امیر مؤمنان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ انداختند. آنان کار را به جایی رساندند که امیر مؤمنان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حالت بسیار غضبناکی پیدا کرد و خلیفه‌ی دوم را از بینی و گردن گرفت؛ به طوری که می‌خواست او را بکشد؛ اما فرمود: چه کنم که عهد رسول الله است و از کشتن او صرف نظر کرد. این شد که ریسمان به گردن مبارک علی انداختند؛ زیرا دیدند که ایشان تابع عهد رسول الله است و علی دیگر آن صاحب ذوالفقار و آن

حیدر کزار و آن اسدالله و قاسم کفار نیست و به همین دلیل، وقتی فرمود: چه کنم که عهد رسول الله است، گریبان علی را گرفتند و امیرمؤمنان را با ضرب و زور و ریسمان و در احاطه‌ی اشرار، به مسجد آوردند. عمر با شمشیری در دست، آن هم در مسجد (نه در جبهه‌ی جنگ) حالتی شجاعانه به خود گرفته بود! او موهایش را پریشان ساخته و ابرقدرتی شده بود! وقتی حضرت علی علیه السلام را به مسجد آوردند، به او گفتند بیعت کن! گفت: اگر بیعت نکنم، چه می‌کنید؟ گفتند: تو را می‌کشیم، حضرت امتناع کردند، ولی دست مبارک حضرت را گرفتند، جمعیت هم عهد حضرت را می‌دانند و می‌بینند که حضرت، صاحب عهد است و احساس امنیت می‌کنند، وگرنه چه کسی جرأت داشت دست شیر خدا را بگیرد! دست مبارک حضرت امیر را گرفتند و کشیدند. امیرمؤمنان مشت خود را بست و آن‌ها هرچه تلاش کردند، نتوانستند دست حضرت را باز کنند. آقا فرمود: من چیزی نمی‌گویم، باز کنید؛ ولی نمی‌توانید و با دست بسته هم که نمی‌شود بیعت گرفت. خلیفه‌ی اول، دست علی علیه السلام را مسح کرد. علی علیه السلام بیعت نکرد، بلکه این خلیفه بود که با آن حضرت بیعت می‌کرد. ابوبکر دید هیچ کس نمی‌تواند دست حضرت را پیش بیاورد و هرچه تلاش کردند، نتوانستند دست حضرت را بگشایند، از طرفی او چنان دانا و زیرک نبود، از این رو، خود روی دست مبارک آقا امیرمؤمنان علیه السلام دست کشید. علی علیه السلام غیرت حق است و هیچ‌گاه زیر بار باطل نمی‌رود و با گروه ظالم، لحظه‌ای کنار نمی‌آید.

هم‌چنین عایشه با استفاده از گروه توطئه‌گر سقیفه، بعد از پیامبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بغض خود را نسبت به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام ابراز ساخت و افرادی خشن و عقده‌ای را انتخاب کرد و آنان را به در خانه‌ی زهرا فرستاد. وقتی قنفذ دید خطری وجود ندارد، با عمر حرکت کرد و به در خانه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام آمد و صدا کرد در را باز کنید. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: ما با شما کاری نداریم، شما با ما چکار دارید؟ گفتند: در را باز کن، وگرنه خانه را آتش می‌زنیم! دور خانه را هیزم قرار دادند و خانه را به آتش کشیدند؛ در خانه را شکستند و وارد خانه شدند؛ خانه‌ای که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن می‌رسید، سلام می‌کرد، زهرایی که دُرْدانه‌ی پیامبر بود، زهرایی که در دوران کودکی، هنگامی که با بچه‌ها بازی می‌کرد، پیامبر می‌فرمود: به دنبال زهرای من ندوید، زهرای من وقتی بدود، عرق می‌کند و ممکن است سرما بخورد. هم‌چنین می‌فرمودند: زهرای من مادر ندارد! پیامبر عاشقانه از زهرا مواظبت می‌کرد! ناگاه زهرا ندا داد: یا ایت، یا رسول الله؛ ولی آن نابکاران با غلاف شمشیر و شلاق به بازوی مبارک حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام زدند! زهرا عَلَيْهَا السَّلَام در آن حال می‌گفت: یا رسول الله! یا ایت! یا ایت! و ناگاه فریاد زد: یا فِضَّة، محسنم را کشتند!

سیاست مظلومیت قهرمانانه و افشاگرانه

روش برخورد حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با گروه پلید و توطئه‌گر سقیفه که تمامی رنگ و لعاب دین و همراهی با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند، برخورد مظلومیت قهرمانانه است که سیاستی منحصر به فرد و ابتکار عملی عصمتی، علمی و عقلی در آن هنگامه‌ی محذور و تنهایی است. آن

حضرت علیه السلام، هم حق را به درستی بیان نمودند؛ به طوری که نشان دادند آنان جبهه‌ی ظلم و زور و باطل هستند و با انحراف این گروه، مبارزه کردند و هم سیاستِ حراست از ظاهر اسلام را پیش گرفتند و آن را از اضمحلال و گسیختگی باز داشتند و به همین علت، تمام تلخی‌ها و ناملایمات گمراهان و مسلمین نادان را تحمّل می‌نمودند. علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اسلام، هم چون مادری بود که فرزند دل‌بندش را گرگی ربوده است و او باید در مقابل این گرگ، زیرکی، بردباری و خویش‌ن‌داری فراوانی نشان دهد. با آن که امیرمؤمنان علیه السلام از اسلامِ ظاهری، حراست تمام داشتند، چهره‌ی واقعی اسلامِ نبوی را بیان می‌کردند. به برکت همین روش، امروزه اسلام واقعی از ظاهری جدا و متمایز است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که با زور و اجبار برای بیعت به مسجد آورده شدند، برای بیان حقیقت با بیانی سراسر متانت و آرامش می‌فرمایند: «اگر این‌جا بیعت نکنم، با من چه خواهید کرد؟» یکی از پلیدترین سرانِ گروه توطئه‌گر گفت: «اگر بیعت نکنی، تو را با خفت و خواری خواهیم کشت!». کسی در آن روز، شجاع شد و این جمله را در مقابل امیرمؤمنان گفت که دیروز، ندای «بِخِّ بَخِّ یا علی اُصْبِحْتَ مولای و مولی کلِّ مؤمن و مؤمنة»^۱ به ریا بلند کرده بود و امروز آن روباه مزاج ترسو، چنان شجاع می‌شود که زبان تهدید می‌گشاید. چه پیش آمده است که جامعه‌ی اسلامی می‌بیند به گردن افراشته‌ی لنگرگاه زمین و آسمان،

قطب دایره‌ی ظهورات هستی، هم‌اورد پهلوانان، فاتح خیبر، قتال عرب و کسی که حیدرکرار نام دارد، ریسمان انداخته می‌شود و حرکتی نمی‌کند و علی علیه السلام تنها صبر پیشه می‌کند؟! آیا تحمل این ریسمان، سخت‌تر و سنگین‌تر از تمام آن نبردها نبود و آیا علی علیه السلام پیروز این میدان جنگ به ظاهر مغلوبه نیست که می‌تواند کفر، شرک و نفاق را به خواری بکشاند. علی و ریسمان و آتش زدن در حرم، آن خشم و غیرت و این تحمل! نمی‌دانم یا نمی‌توانم بدانم و یا قلم را قدرت بیانش نیست؛ چرا که هیچ کس را توان شنیدن نیست! پس بگذاریم و بگذریم...

علی علیه السلام با این سیاست، به تنهایی و در اوج تنهایی و غربت، عامل بقای دایمی اسلام حقیقی گردید؛ به‌گونه‌ای که حتی در دنیای دگرگونه‌ی امروز، آن حضرت، چهره‌ی شناخته شده‌ی اسلام حقیقی و معیار و محک آن و میزان شناخت اسلام‌های کاذب و انحرافی می‌باشد.

در حوزه‌ی اسلام، هستند منافقان شیطان‌صفت و معاندان زشت‌سیرتی که با حق و مردان حق، بغض و دشمنی دارند و در راه ستیز با صاحبان ولایت، از هیچ پلیدی و خیانتی روی برنمی‌تابند. آنان خسران دنیا و آخرت خویش را می‌بینند، اما از عناد با حق و سرکشی در برابر صاحب ولایت دست بر نمی‌دارند. منافقانی که در برابر صاحب ولایت می‌ایستند و داعیه‌ی رهبری عَلَم می‌کنند، به‌طور مشخص، ناهنجاری‌های اعتقادی و عملی خود را ظاهر می‌سازند و این خود، سیر قدر ازلی و حکمت ثابت ابدی حق است تا میزان ولی را برای همیشه ثابت بدارد و این است معنای «کمال دین» و «تمام نعمت» که حق و باطل

در ابتدا آشکار گردد و این امر آشکار، دیر یا زود، زمینه‌ی نابودی باطل را فراهم می‌سازد و اضمحلال آن را قطعی می‌گرداند. بزرگ‌ترین امتیاز امیرمؤمنان علیه السلام این است که چهره‌ی نفاق و دوچهرگان را که لباس اسلام پوشیدند و باطن پلید کفر داشتند را آشکار و رسوا ساختند. این خصوصیت، برای زمان غیبت نیز پایدار است. حق تعالی این ویژگی را به زمان غیبت داده است تا چهره‌ی باطل مدعیانی که باطن حق ندارند، آشکار گردد. سیاست انحصاری امیرمؤمنان علیه السلام در ماجرای کودتای شوم سقیفه و جریان‌های بعد از آن، معیار مناسبی برای شناخت حق از باطل و صدق از نفاق می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که هر اندیشمندی درمی‌یابد که چگونه دشمنان دین به نفاق و ظاهرسازی در میان مسلمانان و مقامات بلندپایه رخنه می‌کنند تا بعد از استقرار هر شریعت و رسالتی، توطئه‌ی غصب رهبری و حمله به قلب دین را در پیشامد فرصت مناسب، اجرایی کنند و آن جریان را از رونق واقعی باز دارند. این حقیقت را رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان سِرِّی در خلوت به علی علیه السلام می‌سپارد تا راه‌گشای همیشگی رهروان حق در زمانه‌ی پر مخاطره و دراز غیبت باشد.

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شروعِ مظلومیت علی علیه السلام و آغاز نامالایمات زندگی سی ساله‌ی آن حضرت بود؛ چرا که با گروهی معاند با بغض فراوان و قلت و کمبود یاران مناسب و سالم، مواجه شدند و بیش‌تر افراد جامعه، ساده‌لوح و درگیر امیال نفسانی بودند که تنها به ظاهر، اسلام را پذیرفته بودند. این سه عامل، کسی را که «سلونی» می‌گوید و به راه‌های آسمان آشناتر از راه‌های زمین است و راه‌های زمین را بهتر از آسمان‌ها می‌شناسد

و آسمان و زمین برای او تفاوتی ندارد، خانه‌نشین و غریب و مهجور ساخت تا جایی که سر در چاه می‌کرد و با آن همراز می‌شد و «علماً جمماً» می‌گفت^۱. ایشان از جور زمانه شکایت می‌کرد و استخوان در گلو و زخمه در چشم، روزگار می‌گذراند.

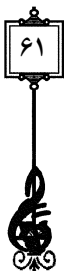
پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من به تنزیل عمل می‌کنم و علی به تأویل». این بدان معناست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان است و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ میزان. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تشکیلات سازمانی اسلام و اجتماع مسلمین را می‌آورد و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نفوس مؤمنان را صیقل می‌دهد و در میزان اندیشه و عمل، می‌آزماید و سنجش ارزش آنان می‌شوند. پیامبر، ظاهر را عنوان می‌کند و آن حضرت، باطن را آشکار می‌نماید و حقیقت صداقت را برای همگان ملموس می‌گرداند تا گرگان کفر با ظاهری آراسته که حتی قرآن کریم به نیزه‌ها می‌آورند، در کمین حق نباشند و با تزویر و خیانت، سلسله‌ی دیانت را آشفته‌ن سازند و چهره‌ی پلید آنان برای همه آشکار و هویدا شود. آن حضرت اگرچه رنج فراوان، روحی نالان، دلی پردرد و اندوهی بی‌پایان داشت - تا آن‌جا که در لحظه‌ی شهادت «فزت وربّ الکعبة» بر زبان آورد و ندای آزادی و سعادت سر داد - ولی سرلوحه‌ی زندگی دیانت خاتم، برنامه‌ی کلی حقیقت اسلام، مرز مسلمانی سالم و راه‌گشای پیروزی انسان بود و با همه‌ی دردها و رنج‌ها، امکان وصول اندیشه‌های عالی اسلام

۱- اشاره به سخن بلند حضرت امیر عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد که با اشاره به سینه‌ی مبارکش به جناب کمیل فرمود: «ألا هينها لعلماً جمماً لو أصبت بها حملة»؛ آگاه باش در این‌جا دانش انباشته‌ای است؛ چنان‌چه برای آن حمل‌کنندگانی بیابم.

حقیقی را برای همگان میسر ساخت. کوردلان سقیفه، بی خبر از آن بودند که علی علیه السلام نفاق آنان را به همه اعلان می‌دارد و با سکوتی که دارد، آذرخشی بر ادعاهای واهی آنان می‌گردد و روش و منش حق را به جهانیان، فراتر از همه‌ی زمان‌ها می‌رساند و شیوه‌ی مواجهه با جبهه‌ی باطل را به اهل زمان غیبت می‌آموزد و راه مقابله با هر پیرایه و تزویری را به آیندگان تعلیم می‌دهد و به تمام واژه‌های شناخت علمی و عملی در عرصه‌ی سیاست و جامعه، لباس تحقق می‌پوشاند و مظاهر ساختگی و چهره‌های ابهام و تزویر را محو می‌نماید. هر چند برای تحقق این وظیفه که حق بر دوش او نهاده است، حضرت فاطمه‌ی زهر علیها السلام و محسن خویش را از دست می‌دهد. آن حضرت علیها السلام در دفاع از حق در برابر چهره‌های تزویر و نفاق، چنان توانمندانه عمل کردند که آنان با تمام تزویر و ریا و سعی در پنهان ساختن چهره‌ی واقعی خود، از هیچ ظلم و آزاری دریغ نکردند و فساد و تباهی خود را برای تمامی افراد ساده‌لوح و ساده‌انگار، علنی و آشکار ساختند؛ به‌گونه‌ای که در باطل بودن آنان، کسی شک نداشت، و آنان می‌دانستند این هوا و هوس‌های دنیاطلبانه است که آنان را اسیر ساخته است.

نقش ساده‌اندیشی توده‌ها در حاکمیت باطل

چیرگی اسلام ظاهری به رهبری حاکمان نالایق جور، بر اسلام واقعی به رهبری صاحبان حقیقی ولایت الهی، تنها به خاطر ساده‌اندیشی افراد جامعه است. نمونه‌ی بارز این سادگی و سطحی‌نگری، آن‌جاست که



امیرمؤمنان علیه السلام بعد از مراسم دفن رسول اکرم صلی الله علیه و آله سراسیمه به مسجد آمدند و در برابر انبوه افراد حاضر - که هم واقعه‌ی غدیر را دیده یا شنیده بودند و هم آن همه فضیلت پیشین از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت در خاطره‌های خود داشتند - استدلال کردند و صفات و فضایل خود را بیان نمودند و از مردم، بر حقانیت و لیاقت خود اقرار گرفتند و سپس از آنان بازخواست نمودند: «چرا باید با ابوبکر بیعت کنید و حق را کنار گذارید؟» آن افراد، در پاسخ گفتند: «یا علی، تمام سخنان تو درست است و ما بر آن آگاهیم؛ ولی تو دیر آمدی، اگر زودتر در مسجد حاضر می‌شدی، با تو بیعت می‌کردیم و تو را به خلافت برمی‌گزیدیم.» این است شعور و فهم افراد جامعه‌ی آن روز که حق را این‌گونه رها کردند و تنها به بهانه‌ی حضور زودتر عده‌ای، آن‌ها را حق دانستند!

هنگامی که سلمان، خبر بیعت مردم با ابوبکر را به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می‌دهد، حضرت می‌پرسد:

«آیا نخستین کسی که با ابوبکر بیعت کرد را شناختی؟» سلمان در جواب می‌گوید: خیر، ولی پیرمردی را با ریش بلند دیدم که بر عصای خود تکیه کرده بود و پیشانی پرپینه داشت و در حالی که اشک می‌ریخت، از منبر بالا رفت و گفت: «الحمد لله الذي لم يميتني حتى رأيتك في هذا المكان، ابسط يدك»؛ خدا را سپاس که مرا زنده نگه داشت تا تو را در این مکان دیدم، حال دستت را بده! ابوبکر دستش را دراز نمود و آن پیرمرد با او بیعت کرد و گفت: «اليوم كيوم آدم»؛ امروز مانند روز آدم علیه السلام است و سپس از منبر پایین آمد و

از مسجد بیرون رفت. در این هنگام، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ای سلمان، به خدا قسم آن پیرمرد شیطان بود که امروز از گمراهی امت مسرور شد و رسول خدا مرا مدت‌ها پیش از این موضوع باخبر ساخته بود.»

بدین‌سان، امت گمراه گردید و خواصّ سست اراده، بریده و گمراه شدند. این سست‌ارادگی افراد جامعه بود که سبب شد بزندان دنیا طلب جسارت یابند و در مقابل امیرمؤمنان علیه السلام بایستند و یکه‌تاز میدان شوند، بلکه چنان جسور و بی‌باک و متهور گردند که وقتی حضرت می‌فرماید: «اگر بیعت نکنم، چه خواهید کرد؟»، می‌گویند: «اگر بیعت نکنی، با خواری و ذلت، تو را خواهیم کشت!» هنگامی که آن حضرت بر حقاقت خود دلیل آورد و کلمات رسول خدا را بیان نمود و حدیث و قرآن خواند و استدلال کرد، این عمر بود که گفت: «بایع ودع عنك هذه الأباطیل»^۱؛ ای علی، بیعت کن و این حرف‌های باطل را رها کن!

اتمام حجت

هنگامی که توطئه‌گران پلید نفس سقیفه، حق رهبری حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را غصب نمودند، آن حضرت علیه السلام، حجت را بر همه، حتی بر مدعیان ارادت، تمام کردند. چون شب شد، حضرت فاطمه علیه السلام را با خود همراه نمود و دست دو فرزند دل‌بندش حسن و حسین علیه السلام را - که عزیزان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند - گرفت و به در خانه‌ی تمام مهاجران و



انصار رفت و حقّ خود را بیان کرد؛ ولی از میان تمام آنها، تنها چهل و چهار نفر دفاع از حقّ این مظلوم‌ترین چهره‌ی تاریخ انسانیت را پذیرفتند. حضرت به آنها فرمود: «هر کس آماده‌ی حرکت و قیام است، سرش را تراشیده و صبحگاهان حاضر شود». صبح که شد، در ابتدا سه نفر آمدند و عمار با چند ساعت تأخیر آمد و چهار نفر شدند! شب هنگام، دوباره آن حضرت، هم‌چون شبِ پیش، به خانه‌ی آنان رفت و آنها دوباره حق را قبول کردند و به یاری، حرکت و قیام قول دادند؛ ولی صبح که شد، کسی جز آن چهار نفر نیامد. شب بعد، آن حضرت برای بار سوم، این عمل را تکرار نمود و باز نیز قول و قبول صورت گرفت. فردای آن شب، کسی جز چهار نفر نیامد. این جا بود که دل آن حضرت به درد آمد و از آن همه مظلومیت چنین یاد نمود:

«لعن الله من ضایعني، لعن الله اقواماً بايعوني ثم خذلوني! به خدا قسم، اگر چهل تن یار صادق و شایسته داشتم، از حق خود دفاع می‌کردم و حَقّم را می‌گرفتم.»

ولی افسوس که جز سلمان، ابوذر، مقداد و عمار ثابت‌قدمی نبود و

دیگران هیچ

از مقبولیت مردمی تا رویارویی با خواص هوس‌معیار و جاهل

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بعد از ۲۵ سال انزوا و غربت، به درخواست مُصِرّانه‌ی مردم خسته و ملول از ظلم رهبران جور، چهار سال و چند ماه رهبری مردم را به دست گرفتند، ولی در طول حکومتِ کوتاه خویش، گرفتار خواصی شدند که یا دنیاپرستِ فاسد بودند یا ریاست‌طلب

فتنه‌انگیز و یا جاهل نهروانی. آن حضرت علیه السلام سرانجام به دست ابن ملجم - لعنة الله عليه - که از متعصبان خوارج بود، شهید گردیدند. مرقد مبارک ایشان تا زمان امام صادق علیه السلام پنهان بود. این امر، نهایت مظلومیت آن حضرت را می‌رساند. در زمان امام صادق علیه السلام، مرقد مطهر ایشان به دوستان معرفی گردید و جوار حضرت، بعد از آن، به مرکزی برای تبلیغ علم دین و ولایت تبدیل شد.

بررسی سیره‌ی امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام نشان می‌دهد با این‌که آن حضرات علیهم السلام مدعی ولایت و امامت بودند و آن را اعلان می‌داشتند، ولی هرگز این سیاست را نداشتند تا حکومت را با جنگ و ستیز به دست گیرند، بلکه آنان همواره در کنار مردم بودند تا حجت بر آنان تمام باشد؛ چنان‌که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام پس از قتل عثمان، در جریان بیعت مردم با ایشان می‌فرمایند:

«آگاه باشید، سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و آدمی را آفرید، اگر آن مردم بسیار حاضر نمی‌شدند و یاری نمی‌کردند تا حجت تمام شود و اگر نبود عهدی که خدای بزرگ از عالمان گرفته که راضی به سیری ظالم و گرسنگی مظلوم نشوند، به‌طور حتم، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و آخر خلافت را به کاسه‌ی اول آن - که غصب و تجاوز است - آب می‌دادم، و می‌دانید که دنیای مادی شما نزد من خوارتر از عطسه‌ی بز ماده است.»^۱

از این بیان به دست می‌آید آن حضرت بدون اجتماع امت و اصرار آنان

حاضر به پذیرش مقام رهبری سیاسی جامعه نبودند؛ چه رسد به این که بخواهند به دنبال آن روند و با قهر و غلبه، آن را انجام دهند؛ چرا که تشکیل حکومت به قهر و خون، میسر نیست و به صلاح امت نیز نمی‌باشد و دین برای احیای مردم آمده است، نه برای قتل و خونریزی مردمان. جنگ‌های حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز برای بقا و حفظ حکومتی بود که از جانب مردم پذیرفته بود؛ نه برای تشکیل آن و امام مجتبی علیه السلام نیز به منظور معرفی و افشای مدعیان فاسد، در مسیر بقای آن تلاش می‌کرد و حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز برای بقای اصل دین و حیات اسلام و رسواسازی مدعیان باطل رهبری، قیام خونین داشتند.

مظلومیت امام حسن علیه السلام

یکی از چهره‌های بارز تزویر و از سران جبهه‌ی باطل، معاویه است. صلح امام حسن علیه السلام با او نیز درست در راستای سکوت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در سقیفه است. امام حسن علیه السلام چنان مظلوم بودند که در زمان امضای قرارداد صلح، افرادی سست عنصر بر حضرت، سخت گرفتند و از هر سو، ایشان را مورد حمله و جسارت قرار دادند. آنان که مرد جنگ نبودند و سستی و زبونی داشتند، در این هنگام، بیش‌تر جسارت می‌کردند. یکی می‌گفت: به خدا قسم، این مرد کافر شد؛ همان‌طور که پدرش کافر شد! و دیگری می‌گفت: ای کسی که مؤمنان را ذلیل نمودی! آنان بر ایشان شوریدند و به خیمه‌اش ریختند و هرچه بود و نبود را غارت کردند؛ به‌طوری که سجداده‌ی ایشان را از زیر پای مبارک آن حضرت کشیدند و عبدالرحمان بن عبدالله، ردای آن حضرت را از دوشش کشید و

برد. چه مظلومیت سهمگینی بود آن واقعه! حضرت با حمایت برخی از یاران، در آن معرکه سالم ماندند؛ ولی کفّار خوارج، ایشان را دنبال کردند و «جراح بن سنان» راه را بر حضرت گرفت و ناگهان با شمشیر، بر ران حضرت زد و آن را شکافت؛ ولی یاران امام، او را به قتل رساندند. حضرت را به مداین و منزل «سعد بن مسعود ثقفی» والی حضرت امیر علیه السلام و امام حسن علیه السلام در مداین بردند. خویش او «مختار»، برای کسب مال و منال و رفع هر خطر احتمالی، قصد تحویل حضرت به معاویه را داشت. مظلومیت امام حسن علیه السلام و تنهایی و غربت ایشان سهمگین و کمرشکن است. جعده - همسر آن حضرت - همواره ایشان را می‌آزارد. پلیدی باطن وی چنان فوران می‌کند که حاضر می‌شود چنان بر آن حضرت ظلم روا دارد که پاره‌های جگر مبارکش را در برابر چشم خویشان و تاریخ آورد و سندی بی‌حکم برای جنایت خود باقی گذارد. پس از شهادت امام حسن علیه السلام، به طراحى و دستور دختر خلیفه‌ی نخست مسلمین، عایشه، و حمایت او، در دفن آن حضرت، هیاهو و غوغا ایجاد می‌کنند و جنازه‌ی آن حضرت را تیرباران می‌سازند؛ به‌گونه‌ای که ده‌ها تیر از جنازه‌ی آن حضرت بیرون کشیدند! بغض و پلیدی باطن و توحش این گروه منافق، در واقعه‌ی یاد شده، باز هم آشکارتر می‌شود.

حضرت امام حسن علیه السلام صلح را پذیرفتند؛ زیرا تمامی راه‌های مبارزه را بسته می‌دیدند و برای بازگشایی رخنه‌ای و حفظ موقعیت یاران ضعیف و اندک، با شرایط بسیار سخت و هم‌چنین ضوابط شخصی، تن به صلح صوری دادند و آن را با شرایط ویژه‌ای پذیرفتند؛ هرچند معاویه اهل عمل

نبود و تمام شرایط را زیر پا نهاد و از ابتدا نیز به این امر اشاره کرد؛ زیرا گفته بود:

«من برای نماز و روزه و زکات با شما مقابله نکردم و تنها به حکومت

دل بسته بودم که به آن رسیدم؛ اگرچه شما نخواهید. شرایط معهود با

حسن را هیچ می‌انگارم و همه زیر پای من است.»

پس از چندی که معاویه به کوفه رفت، امام مجتبی علیه السلام حقانیت خود و فساد و بی‌کفایتی امت را بر فراز منبر عنوان نمود و خدعه و خیانت ناپاکان را آشکار ساخت و به موضوع صلح و چگونگی آن، اشاره کرد و صلح خود را همانند عمل خضر دانست.

معاویه بعد از بیعت با امام مجتبی علیه السلام تا زمانی که آن حضرت زنده بود، با شیعیان و دوستان امیرمؤمنان علیه السلام با همه‌ی آزدگی و برخلاف میل خود، مدارا می‌کرد با آن که شیعیان به او بد می‌گفتند و او را آشکارا سرزنش می‌کردند و بی‌عملی و خلاف‌کاری‌های وی را به رخ او می‌کشیدند و از او باکی نداشتند؛ اما او سیاست مدارا با شیعیان امام حسن علیه السلام را داشت و حتی سهم این‌گونه افراد را از بیت المال قطع نکرد و تمام ناگواری‌ها را بر خود تحمّل نمود تا آن که حضرت، مظلومانه توسط همسر خویش و به فریب رهبر دروغین مسلمین؛ معاویه، مسموم شد.

امام حسن علیه السلام این پاک‌باز عشق و پاک‌باخته‌ی حق، در آن هنگامه‌ای که آگاهان صوری و خواص کوتاهی و تعلل می‌ورزیدند و توده‌های ناآگاه برای آن حضرت از هم‌گسیخته بودند و با باطل تبانی داشتند، چهره‌ی رهبری باطل اسلام ظاهری را رسوا و زمینه‌ی کربلا و ظهور پیامبر عشق،

خامس آل عباس را آماده ساخت که تا ابد، دیانت و دین‌داری و امدار حضرتش می‌باشد. آن مظلوم شهید، ذکاوت، سیاست، حکومت و دولت حق را چنان ترسیم نمود که تمامی صاحبان تزویر و دورویی و جبهه‌ی باطل را به چالش کشانید و همه‌ی سالوس و ریا را به ریزش وا داشت و نامردمی و جفا را رسوا ساخت.

سیاست خشونت و سرکوب

معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، فرصت را مغتنم دید و سیاست مدارا با شیعیان را تغییر داد و سیاست خشونت و سرکوب را پیش گرفت. معاویه از ابتدای زمامداری خود تا زمان مرگ عایشه، مورد حمایت همه‌جانبه‌ی ام‌المؤمنین بود.

وی در مدت هفت سالی که بعد از شهادت امام حسن علیه السلام زنده بود، آن‌چه توانست، در حق دوستان امیرمؤمنان ناروایی اعمال داشت. هنگامی که معاویه با یزید، فرزند پلیدتر از وی به مکه وارد شد، مردم به آن‌ها بی‌اعتنایی کردند و به آن‌ها احترام نگذاشتند و معاویه را شرمنده ساختند. معاویه که از بی‌اعتنایی مردم و بیان آتشین قیس، آن‌هم با بی‌آبرو شدن دودمانش در مقابل بیان فضایل بسیار امیرمؤمنان علیه السلام و حمایت مردم از اهل بیت علیهم السلام به خشم آمده بود، فرمان داد که دیگر کسی نباید از فضایل علی علیه السلام چیزی بر زبان آورد و هر کس دهان به ذکر علی بگشاید و از او فضیلتی نقل نماید و به‌طور کلی از او براثت نداشته باشد، مال، جان و ناموس و بود و نبود وی هدر است و نابود خواهد شد. هر

کس از علی حمایت کند و در پشتیبانی از معاویه کوتاهی نماید، از امان وی بیرون است و دیگر حریمی ندارد. معاویه این فرمان را به سراسر بلاد ارسال داشت. هم‌چنین فرمان سراسری داد تا در سراسر شهرها، هر خطیبی که به منبر می‌رود، لعن علی و فرزندان او کند و در حق آن‌ها هر چه بخواهد، ناروا گوید. در زمان او، محبت علی و فرزندان وی جرمی نابخشودنی شد و هر کس این صفت را داشت یا احتمال می‌رفت که کم‌تر محبتی نسبت به خاندان علی علیه السلام داشته باشد، باید یا زندانی شود و خانه‌اش خراب گردد و همسر و فرزندش به کنیزی و بردگی روند یا کشته گردد. معاویه چنین سیاستی را برای آن برگزید که شیعه دیگر حق حیات نداشته باشد. هر کسی به نوعی گرفتار خشم معاویه می‌شد، کشته یا اسیر و یا فراری و پنهان می‌گشت. در مقابل، معاویه دوستان خود را از چنان اکرام و آسایشی برخوردار ساخت که تمام مردم بی‌محتوا و سست‌نهاد را به سمت خود جلب نمود. در این فضا، هر ناکسی دست به ساخت حدیث و فضیلت درباره‌ی این عناصر پست زد و هر کس فضیلت و حدیثی از خاندان پلید سفیانی می‌ساخت، صاحب جلال و کرامت می‌شد. فضای فرهنگی مردم بعد از مدتی چنان شد که مردم می‌پنداشتند دوستان علی علیه السلام از هر کافری کافرتر هستند. روش پست و کردار پلید معاویه باعث شد که دنیاپرستان، و عاظ سلاطین و عالمان دین‌فروش و گمراه، وارد معرکه شوند و به ساخت و پرداخت آن‌چه بازار آن‌گرم است، پردازند. دیگر عید آنان فرا رسیده بود و هر چه می‌توانستند زشتی و ناروایی با خوبان و تملق نسبت به عثمان و معاویه و دیگر اشخاص تبار

جبهه‌ی باطل به بازار می‌آوردند و در مقابل، پول و مقام و دنیا و عشرت چند روزه‌ی آن را دارا می‌شدند. این شیوه، در سراسر بلاد - به اصطلاح - اسلامی آن روز، به شدت اجرا می‌شد. خیانت و خشونت به قدری توسعه یافت که علی در نگاه دیگران خیری در وجود نداشت و مردم ساده و نادان و دنیادار و بازی‌گر چنان به بار زشتی افتادند که دیگر از نهادن اسم علی بر فرزندان خود ننگ داشتند و از آن برائت می‌جستند و اگر کسی وارسته بود و حقایق را می‌فهمید، جرأت این کار را نداشت! این بود فرجام رهبری اسلامی و جامعه‌ی مسلمانان. تحریف حقایق، جامعه‌ی آن روز را به‌گونه‌ای جلوه داد که دیگر چیزی جز بدگویی از علی و تعریف و تمجید از معاویه و دیگر اطرافیانش دیده نمی‌شد. در آن دوران، همه‌ی فضایل ساختگی در منبر و محراب برای معاویه، عثمان و آل سفیان و تمام نفرین و لعن و جسارت از آن علی و اولادش بود و این امر قانونی مسلم و قاطع شده بود که تخلف از آن، هرگز بر کسی جایز نبود. چنین فضایی بود که مردم می‌پذیرفتند امام حسین علیه السلام از دین جد خود خارج شده است و حاضر می‌شدند علیه ایشان شمشیر کشند. در کوفه که محبان و دوستان علی بیش از جاهای دیگر بودند «زیاد بن ابیه» بیش‌تر تاخت‌وتاز می‌کرد و کوچک و بزرگ را گرفتار ظلم خود می‌ساخت. او شیعیان را دست‌گیر می‌کرد، زندان می‌نمود، می‌کشت، میل در چشم آنان می‌نهاد، دست و پا می‌برید و به دار می‌زد تا جایی که احدی از محبان آن حضرت، باقی نماند، مگر آن که اسیر، کشته یا متواری می‌شد. فرمان همیشگی و تأکید معاویه این بود که فضایل ما گفته شود و نفرین علی از

سوی همه آشکار گردد. هر کس هر چه می خواهد به او بدهید و متخلف به سختی مجازات شود.

ضرورت قیام علیه ظلم سیستماتیک و آشکار

سیاست سرکوب و خشونت علیه شیعیان، به مدت هفت سال - تا سال پنجاه و هفت - درست هفت سال پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام ادامه داشت و چنان در جامعه‌ی مسلمین نهادینه شد که دیگر اثری از دین، صداقت، ولایت، امامت، علی و خاندانش باقی نماند. حقایق به کلی تحریف شد، و دین از رونق افتاد و دیانت مندرس گشت. معاویه که رهبر مسلمانان بود، سلطان مقتدر و ظالمی هم چون شاهان فارس گشت و خلافت به طور کامل رنگ و بوی دیگری گرفت و مردم در آن دستگاه به ظاهر اسلامی، جز سلطنت زور و ظلم چیزی نمی یافتند و در اندیشه‌ی دیگری جز آن نبودند و تنها آن جریان عریض و طویل را حکومتی شاهانه می شناختند. جامعه‌ی مسلمانان معاویه را پادشاهی جبار می دیدند که رنگ ارغوانی دین در کاخ سبز خود بر خویش زده است. در چنین حکومت‌هایی که ظلم عنوان دین می گیرد، دیانت به خاموشی می گراید، صداقت، راستی و درستی کمیاب می گردد و شرایط زیست سالم به کلی از دست می رود و حیات جامعه و تمدن انسانی و زمینه‌ی رشد آدمی به طور کلی انحطاط می یابد. عامل تمام این تباهی‌ها و کمبودهای جامعه نیز چیزی نیست جز فساد رهبری رژیم و کارگزاران او. این هنگام است که دیگر تقیه، تساهل، ملاحظه، آرامش و مدارا کارگشا نمی باشد و تنها باید

بی‌قراری، ناآرامی، ایثار جان، قیام خونین و شهادت را سیاست راه‌گشا دانست و تنها سر بر دار برای یار داشت. این‌جاست که بار سنگین مسؤولیت بر دوش یاران سنگینی می‌کند و پیشتازان را دگرگون می‌نماید و پاک‌دلان و آزادمردان را به حرکت می‌آورد و راهی جز قیام و حرکت، جنبش و طوفان و بی‌قراری باقی نمی‌ماند و باید تنها از این طریق، بر قلب جبهه‌ی باطل و بدی‌های حکومت و زشتی‌ها و کجی‌ها حمله‌ور شد؛ چنان‌که رهبری چون امام حسین علیه‌السلام با چنین سیاستی وارد میدان مبارزه و قیام شدند تا معاویه را رسوا سازند. آن‌حضرت به سال پنجاه‌وهفت - درست یک سال پیش از مرگ معاویه - بعد از سکوت و آرامش نسبی چند ساله، به مکه رفتند و در مینا، تمام انصار و قریش و بنی‌هاشم را جمع کردند و فضایل حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام و خود را بیان داشتند و فرمودند: «هرکس به هر جا که می‌رود، به تمام مردم بگوید و این امر بر همه‌ی شما واجب است.» معاویه، پس از عمری پلیدی و زشتی و ظلم، در سال شصتم هجری مرد؛ هر چند او سلسله‌ی ظلم را حیات دوباره بخشید و فرزند کثیف خود، یزید را به جانشینی برگزید.

سلطنت ظالمانه‌ی یزید

یزید پس از مرگ پدر، در اندیشه‌ی تحکیم قدرت و حکومت افتاد و بیعت همگانی؛ به‌ویژه با خواص سرشناس و رؤسای قبایل را به‌طور جدی پی‌گرفت و در میان تمام آنان، نظر خاص وی به حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود. این‌جا بود که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «هنگامی که یزید خلیفه‌ی جامعه‌ی اسلامی شود، باید با اسلام وداع کرد و فاتحه‌ی آن را



خواند.» هنگامی که در مدینه، مسأله‌ی بیعت گرفتن برای یزید مطرح شد، «ولید بن عتبة بن ابی سفیان» که از جانب معاویه حاکم مدینه بود، به فرمان یزید بر امام سخت گرفت و به سفارش یزید، بیش از هر کس، آن حضرت را در فشار قرار داد. امام حسین علیه السلام وقتی امر را بر خود مشکل دید و احساس کرد فضا بر او تنگ است، قصد خروج و هجرت کرد. بعد از وداع با جد بزرگوار، مادر بزرگوار و برادر مظلوم ایشان و اطرافیان دیگر، دست زن و فرزندان و یاران خود را گرفت و از مدینه خارج شد. سال شصت هجری، در حالی که دو شب به پایان ماه رجب مانده بود، قافله‌ی کربلا، مدینه را به مقصد مکه ترک نمود. هنگام خروج حضرت و این قافله - که همگی پاره‌های جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند غوغایی برپا شد و زن و مرد شیون به پا نمودند و زار زار می‌گریستند و همه یک سخن داشتند: از مدینه نروید و ما را به فراق خود مبتلا نکنید. هر کسی به زبان حال و قال سخن سر می‌داد و دل‌نگرانی خود را ابراز می‌داشت. چه دلخراش است که به‌خاطر منافع پست دنیوی، متولی حرم و صاحبخانه را با همه‌ی خاندانش، یک‌جا وادار به خروج نمایند! آن هم خاندانی هم‌چون خاندان امامت و رسالت که تمام زورمداران حکومتی، خود را به ظاهر حامی پیامبر آن می‌دانستند. گویا حسین علیه السلام برای خود، محرم توانا و پناه مناسبی نمی‌بیند که دست‌کم به تنهایی خارج شود و نزدیکانش را در آسایش و سلامت باقی گذارد. او تمام قافله را در مخاطره می‌بیند و برای پیش‌گیری از خطر دشمن، با خویشان و یاران خود، دیار جد بزرگوارش را ترک می‌کند و تنهایی خود را در تمام تاریخ ثبت می‌نماید. در طول تاریخ مبارزات بشری، هیچ فردی، چنین هجرت، تنهایی و مظلومیتی را با این

موقعیت دشوار و استثنایی و در عین حال بسیار پر اهمیت و ارزش نداشته است. تاریخ، دیگر دردانه‌ای چون حسین علیه السلام به خود نخواهد دید تا بار این مشقت و درد و این همه رنج فراق و مصیبت را به دوش کشد و با این حرکت کلی و فراگیر، ظواهر فریب و نیرنگ رهبر به ظاهر اسلامی را برای تاریخ انسان افشا نماید و روزگار سیاه آنان را رسوا کند. حضرت به فاصله‌ای کم‌تر از یک هفته از خروج، روز سوم شعبان وارد مکه‌ی معظمه شدند و خود را برای مواجهه‌ی سیاسی و اجتماعی با یزید آماده نمودند؛ به‌ویژه این که بسیاری از خواص و سرشناسان مسلمین وارد مکه شده بودند و هر روز، بر جمعیت آنان افزوده می‌شد و هیچ یک نسبت به اوضاع و حوادث روز بی‌تفاوت نبودند. آن حضرت، حرکت افشاگرانه‌ای در پیش گرفت و مردم را از مسایل روز آگاه ساخت، حقایق را بیان کرد و خود را معرفی نمود، زشت‌کاران را رسوا و مردم را نسبت به وظیفه‌ی شرعی و اجتماعی خود آگاه نمود. در کوفه، مردم، فوج فوج در خانه‌ی «سلیمان بن صرد خزاعی» از یاران حضرت علی علیه السلام جمع گشتند و طرح دعوت حضرت را فراهم ساختند. امضا دادند، نامه نوشتند و دسته دسته دعوت‌نامه تهیه نموده و به سوی آن حضرت، در مکه روانه ساختند و بیعت خود را اعلام نمودند. سرانجام، تنها از کوفه، حدود دوازده‌هزار نامه به ایشان رسید.

کوفیان سست اراده و جابه‌جایی آرام پیشوایی

امام حسین علیه السلام پس از زمینه‌سازی، تبلیغ و بیان مسایل و دعوت پی‌درپی کوفیان، جناب مسلم را همراه چند نفر به سوی کوفه روانه ساخت. هم‌چنین نامه‌ای برای بزرگان بصره از قبیل احنف بن قیس، منذر

بن جارود، یزید بن مسعود نهشری و قیس بن هیشم فرستاد. آن‌ها همه‌ی مردم بصره را آماده کردند و آمادگی مردم را به آن حضرت ابلاغ نمودند. جناب مسلم رضی الله عنه بعد از تحمل زحمات بسیار، وارد کوفه شد. مردم با او بیعت نمودند و به ایشان اقتدا کردند و به امامت او نماز خواندند. شمار بیعت‌کنندگان به هجده‌هزار نفر رسید. ایشان چگونگی امور را بدون وقفه و فاصله‌ای به حضرت گزارش می‌نمود. به ظاهر، تمامی امور به‌خوبی پیش می‌رفت و مقدمات استقرار حق و اضمحلال باطل به آسانی فراهم می‌شد. بعد از استقرار جناب مسلم و بیعت مردم با ایشان و بی‌اعتنایی آنان به والی کوفه، «نعمان بن بشیر» و «عبدالله بن مسلم بن ربیع» تمام جریانات کوفه و کارهای جناب مسلم و بیعت مردم را با ایشان به یزید گزارش دادند و او را از اوضاع سیاسی کوفه آگاه ساختند. یزید پلید که خود را سخت در محاصره‌ی اوضاع سیاسی بلاد می‌دید، بی‌درنگ «عبیدالله بن زیاد»، والی بصره را مأمور رسیدگی به جریانات کوفه نمود و او را به سوی آن جا روانه ساخت و برای رفع مشکلات و تحکیم حکومت خود در آن دیار، به وی اختیار تام داد. عبیدالله برادر خود «عثمان» را در بصره به جای خویش نهاد و شبانه به‌طور مخفیانه، با چند نفر وارد کوفه شد. آن ملعون، با خباثت و شیطنتی که داشت، در اندک زمانی چنان کرد که اوضاع سیاسی را به حال عادی باز گرداند و جناب مسلم را گرفتار نمود و با وضع دلخراشی به شهادت رساند. عبیدالله، حرکت مردم را سرکوب و مهار نمود و به تمام زمینه‌های فراهم شده خاتمه داد و دیگر کسی قدرت مقابله با عبیدالله را در خود نمی‌دید. او خود را بر کوفه مسلط ساخت و

این نبود مگر به خاطر سست عنصری افراد جامعه که به آنان اعتماد و اعتباری نیست و با اندک مشکلی، معرکه را خالی می‌گذارند و میدان را می‌بازند. این سرنوشت جامعه‌ای است که ظاهرگرا و فاقد کفایت و درک سیاسی بالا و شجاعت و رشادت باشد.

حفظ قداست کعبه

امام حسین علیه السلام در ماه ذی‌حجه، احرام بست تا در این مراسم عظیم سیاسی، عبادی هم‌چون دیگر مسلمانان شرکت نماید. روز ترویه (هشتم ذی‌حجه) عمر بن سعید بن عاص با عده‌ای از عمال خود به بهانه‌ی حج، وارد مکه شد. او از سوی یزید مأمور بود که حضرت را دستگیر نماید. او شخصیت پستی بود که باکی از درگیری با ایشان در حرم به خود راه نمی‌داد و در صورت امکان، حضرت را در همان‌جا به شهادت می‌رساند. آن حضرت، از اوضاع تازه‌ی مکه و ورود آن‌ها آگاه شد و به احترام مکه و حرمت کعبه و خانه‌ی خدا، احرام حج را به عمره تبدیل کرد و اعمال عمره را به‌جا آورد و از احرام بیرون آمد و پس از خطبه‌ای زیبا و رسا و بیان حقایق و مفسد مدعی رهبری مسلمین در آن روز، و آگاهی‌بخشی به عموم مردم، از مکه به عزم عراق خارج شد. عمرو بن سعید، برادر خود یحیی را با عده‌ای فرستاد تا مانع حرکت آن حضرت شود. وی به زور متوسل شد، ولی نتوانست مانع حضرت شود و ایشان به راه خود ادامه داد. آن حضرت به «زیاله» رسید و در آن‌جا اخبار کوفه و اوضاع مردم و ماجرای مسلم و جناب «هانی» و «عبدالله بن یقطر» را به ایشان رساندند.

امام علیه السلام در این منزل، همراهان را از شهادت یاران و موقعیت خود و آنان آگاه ساخت و همگان را بین ماندن و رفتن آزاد گذاردند. بسیاری که غایت آمالشان دنیا بود یا دارای معرفت و یقین کامل نبودند، آهسته و بی صدا به حضرت پشت کردند و رفتند و نتیجه‌ی امتحان را چنین باختند و تنها یاران واقعی و صاحبان یقین باقی ماندند و به خود هیچ اضطراب و اندوه و خوف و هراسی راه ندادند و از این امتحان بزرگ، سربلند بیرون آمدند و جزو چهره‌های درخشان تاریخ مبارزه و قیام و شهادت شدند.

عاشورا؛ میدان آشکاری حق و رسوایی چهره‌های باطل

روزها گذشت تا آن که عاشورا فرا رسید و دو گروه حق و باطل در مقابل هم قرار گرفتند. باطل در آن روز، میدان‌دار شد و آن کرد که رسوایی تمامی روزگاران شد. آن پلیدان، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با سخت‌ترین وضع و با قساوت و خشونت تمام، شهید کردند. بدن مبارک ایشان را پاره پاره نمودند. تمام لباس‌های تنش را غارت کردند. پیراهن ایشان را - که تمام آن سوراخ سوراخ شده بود، «اسحاق بن حیات» حضرمی برداشت و به تن پوشید که به بیماری برص دچار گشت تا مرد. عمامه‌ی مبارک ایشان را «اخنس بن مرشد» برداشت و بر سر پیچید که سرانجام دیوانه شد. انگشتر ایشان را «بجدل بن سلیم» همراه با انگشت مبارکش قطع کرد و برد که در آینده به دست جناب «مختار» دست و پایش قطع شد و او را همان‌طور وا گذارد تا مرد و به جهنم واصل شد. قبای ابریشمی ایشان را «قیس بن اشعث» برداشت. او هم به بیماری جذام دچار شد و سگ‌ها

زنده‌زنده، گوشت بدنش را دریدند. شمشیر حضرت را «جمع اوردی» ربود. نعلین مبارک ایشان را «اسود بن خالد» برد و در پایان، فرماندهی درندگان، عمر سعد، کاسب حکومت ملک ری، زره مبارک ایشان را به غنیمت برداشت. وقتی مختار آن ملعون را کشت، زره را به قاتل او «ابوعمر و» داد. آن نامردان به سوی خیمه‌های حسین هجوم بردند و به زن و فرزندان مصیبت‌زده یورش آوردند و هرچه بود و نبود غارت کردند. آنان که جرأت نزدیکی به کشتگان را نداشتند، این زمان را برای غارت مناسب دیدند. از بردن لباس، پوشاک، اسب، شتر و خلاصه هرچه ارزش مالی اندکی داشت، دریغ نداشتند و حتی حضرت سجاده^ع را به کناری کشیدند و بعد از انصراف از شهادت آن بزرگوار - که مشیت الهی بود - پوستی را که زیرانداز حضرت بود، ربودند و بردند. این مردمان نادان و کفرپیشه چنان غارت و جسارت را به اوج رساندند و بر فرزندان رسول خدا^ص ستم روا داشتند که عمر سعد، خود دستور توقف آزار و غارت را صادر کرد؛ ولی پس از دستور توقف غارت و جسارت به اهل خيام، دستور اختیاری افراد و حمله از روی میل بر پیکرهای شهدای کربلا و لگدمال کردن آنان در زیر سم اسبان را داد و آن گل‌های پرپر را هرچه بیش‌تر پرپر نمود و چنان از خود سنگ‌دلی نشان داد که سخت‌دلی چون ابن‌زیاد را نیز خوش نیامد و با این که آنان از کار خویش بسیار خرسند و مسرور بودند، به آن‌ها توجهی نکرد. جناب مختار، دست و پای این افراد را با میخ‌های آهنین بر زمین کوبید و دستور حمله بر بدن‌های کثیف و نجسشان را داد تا زیر سم اسب‌ها لگدمال شوند و به درک واصل گردند.

در همان روز، ابن سعد ملعون، دستور داد خیمه‌های بچه‌های حسین علیه السلام را آتش زنند و اهل بیت را بدون هیچ احترام و دلداری، بدون پوشش و با روهای باز، به صورت اسیرانِ اهل کفر، بر شتران بی‌جهاز سوار کنند. حضرت سجاد علیه السلام را با غل و زنجیر از کنار قتلگاه شهدا عبور دادند. آنان خرمن انصاف را یک‌جا به سوختن دادند. به راستی! این یتیمی، غربت، فراق و جدایی، استثنایی و تکرارناپذیر است؛ چنان‌چه حرکت قافله‌ی اسیران کربلا، همراه با آزار و جسارت و گرداندن اسیران در شهرها و معابر و شادمانی مردم برخی از آن شهرها و برپایی مراسم جشن و چراغانی و هلهله، برای خاندان بزرگی و نجابت بسیار دشوار بود و کسی تحمل درک گُنه این همه مصیبت را ندارد و تنها خبری از آن به ما رسیده است.

پیروزی حق با افشا شدن اوج پلیدی چهره‌های باطل

امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام در برابر جنایات دستگاه باطلِ حاکم، دست به افشاگری زدند و با رفتار و گفتار خود، چنان مردم را از حقایق باخبر ساختند که آبرویی برای یزید و ابن‌زیاد و جبهه‌ی باطل باقی نماند تا جایی که مردم بر آنان لعن و نفرین می‌فرستادند. خون سرخ سیدالشهدا علیه السلام و تبلیغ درست حق، جنجال باطل را خنثی نمود و آن را رسوا ساخت و راه را بر تمام کفر و عناد بست و آنان را به تسلیم و احترام و تکریم صوری وا داشت. یزید بعد از شکست سیاسی و از دست دادن هیبت اجتماعی، خود را ناچار از احترام به آن قافله‌ی الهی می‌دید و این قافله‌ی مظلوم و به ظاهر شکست‌خورده، ولی پیروز حقیقی را با سی

محافظ به سرپرستی «نعمان بن بشیر» از صحابه‌ی رسول خدا و پس از اجابت خواسته‌های به‌حق امام سجاد علیه السلام، به سوی مدینه روان ساخت. در نهایت، همه‌ی بازی‌های سیاسی دستگاه باطل بنی‌امیه در هم شکسته شد و حق بر باطل با افشا نمودن چهره‌ی باطل پیروز شد. ورود قافله‌ی اهل بیت حسین به مدینه، بسیار غمگین و حزن‌انگیز بود و شیون مردم مدینه را در پی داشت. مدینه غم‌خانه و خاندان حسین، شمع بزم غم‌دیدگان این دیار شدند. مردم مدینه پس از اطلاع از عمق جنایات دستگاه رهبری جبهه‌ی باطل، یزید، به تدریج هر نوع حمایت از حکومت شوم وی را قطع نمودند و به مخالفت با آن برخاستند. چند سال بعد، عاملان جنایت کربلا به دست «مختار» نابود شدند و به مجازات دنیوی خود رسیدند. قیام کربلا زمینه‌ی رشد طبیعی شیعه و نظام امامت را فراهم آورد.

حادثه‌ی کربلا برای هر انسان آزاده‌ای هم حیرت‌آور بود و هم عبرت‌زا و مهم‌ترین که برای تمامی جوامع، «قداست» دارد. قداست قیام سیدالشهدا علیه السلام امری نفسی و حقیقی می‌باشد، نه برآمده از تعصبات شیعی. شیعیان هر چند نگاه بسیار عاطفی و پرشوری به حماسه‌ی حسینی دارند، در این واقعه، منطق و حقیقتی نهفته است که به آن قداست حقیقی می‌دهد. این قداست، همواره شور و هیجان می‌آفریند و گرمای آن، هیچ‌گاه رو به سردی نخواهد گذاشت تا آن‌که صاحب دم، حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حضور یابند و احقاق حق نمایند. این عاطفه و انگیزه همواره باقی است و بقای آن حیثیت و

طبیعتی منطقی دارد. کربلا هم بار عاطفی دارد؛ زیرا امام شیعیان بسیار مظلوم واقع شده است و باید نسبت به این مظلومیت، اظهار و اعلان داشت و هم دارای حیثیت حقیقی است؛ چون جنبه‌ی احقاق حق دارد و اقتضای عدالت است. قداست آن نیز از عشق ناب و پاکی است که بن‌مایه‌ی آن شده است.

قیام کربلا بیش از هر چیزی جامعه‌ی بشری را با ظالم و ظلم رهبران دروغین و چهره‌ی شکارچیان انسان آشنا ساخته و جوامع را نسبت به این امر، حساس نموده است. امام حسین علیه السلام ظهور یک مظلومیت و اسطوره‌ی مقاومت در برابر ستم است. در موقعیت کنونی، هر ستمگری می‌کوشد تا ستمگری خود را پنهان کند و حتی عجیب‌ترین کارهایی که می‌کوشد در هیئت یک ستمدیده ظاهر شود. نفرت بی حد و شمار مردم از ظلم و ستم و ظالم و ستمگر به دلیل شناختی است که آن‌ها از رهگذر توجه به واقعه‌ی کربلا کسب کرده‌اند و از این جهت است که سعی می‌کنند جبهه‌ی باطل و چهره‌های آن را بشناسند و خود را در کنار اهل ظلم و ستم قرار ندهند.

صحیفه‌ی سجادیه؛ ارایه دهنده‌ی معیار مبارزه با چهره‌های باطل

امام سجاده علیه السلام اگرچه از حوادث زمان دور نبودند، رابطه‌ی خاصی با گروه‌های سیاسی نداشتند و تنها خواص شیعه رابطه‌ی ولایی، فرهنگی و علمی خود را با ایشان ادامه دادند. صحیفه‌ی سجادیه - که زبور آل محمد نام یافته است - بلندترین گزاره‌های معرفتی را در خود دارد و منش

عصمت و امامت شیعی و نیز شیوه‌ی زندگی فردی و اجتماعی را تبیین می‌کند و نحوه‌ی برخورد با گروه‌های باطل را توضیح می‌دهد و چراغی فروزان برای عصر غیبت و معیاری دقیق برای شناخت رهبران کاذب و دروغین و شکارچیان انسان از پیشوایان راستین و صاحبان ولایت ارایه می‌دهد تا شیعیان، در زمانه‌های پر خوف و خطر، ساده‌انگارانه به هر دستی دست ندهند. رهبران جبهه‌ی باطل صداقت ندارند؛ به همین جهت، کارها و کردارهای آنان نه تنها اثر مثبتی برای جامعه ندارد؛ بلکه به عکس، اثر تخریبی دارد. آنان حتی اگر ادعای علم کنند، فنونی ذهنی دارند و گفته‌های آنان لفاظی و بازی با کلمات معمول است که جز درگیری نمی‌زاید و چیزی جز کوبیدن بر طبل جهل و نفاق نمی‌باشد. سخنان رهبران کاذب، هذیان‌گویی است و فایده‌ای جز دعوا، یأس، بی‌اعتقادی مردم و پریشانی ندارد؛ چرا که خاصیت باطل و چیزی که صدق و حقیقت در آن نیست، چنین است؛ اما جبهه‌ی باطل سخن خود را با هیاهو و برانگیختن احساسات توده‌ها، به آنان می‌رساند؛ چرا که قدرت رویارویی مستقیم با صاحبان ولایت و توان مناظره‌ی علمی با آنان را ندارد. رهبر حقیقی کسی است که قدرت مباحثه و مفاخره دارد و اگر سخنی بگوید، میان افراد جامعه صفا پیدا می‌شود.

دام عناوین الهی و بدافزارهای جبهه‌ی باطل برای شکار انسان‌ها

مطالعه‌ی حوادث کودتای سقیفه، تبلیغات منفی معاویه تا ماجرای کربلا که تنها در مدت پنجاه سال شکل گرفت و خلاصه‌ای از آن گذشت،

دل هر انسان آزاده‌ای را زخم می‌زند و خون می‌کند و هر اندیشه‌ی سالمی را ناآرام می‌سازد و آدمی را وا می‌دارد که نسبت به فضای حاکم و چیره با دیده‌ی شک و تردید بنگرد تا حق را بیابد و احتمال خیانت دهد تا نکند جبهه‌ی باطل با چهره‌سازی او را درگیر نموده و وی مردود آزمون غیبت گردیده باشد. جبهه‌ی باطل در گذشته‌ی خود چنان بی‌رحمی و قساوت نسبت به برترین و مقرب‌ترین چهره‌های حق داشته است که می‌رساند وی برای حاکمیت خود، دست به هر خیانت و سفاکی می‌زند و به راحتی با عناوین الهی دام می‌گستراند تا به شکار انسان‌ها پردازد. جبهه‌ی باطل غارت فکر و اندیشه و سرقت تمامی موهبت‌های کمالی می‌کند و کمر بر خُرد کردن توان معرفتی انسان و بریدن او از معنویات قدسی حق و در برابر، معنویت‌تراشی با عرفان‌های کاذب و ترویج شیطان‌پرستی و شخصیت‌سازی دارد و نیز با ارج نهادن به علم آن‌هم از نوع علم سفارشی و هماهنگ با خواسته‌های خود، نه علم درست و مطابق با واقع، به ذهن و عمل حق‌گرایان حمله می‌برد و آنان را شست و شوی مغزی می‌دهد و در این راه، چنان ماهرانه جنگ روانی و چیرگی فرهنگی دارد که ذهن‌ها را برای حق‌خواهی فرسوده و خسته می‌سازد، بلکه حق‌گریزی و حق‌ستیزی را به او القا می‌کند و با ترویج سرگرمی‌های واهی و بدافزارها؛ مانند غنا و موسیقی و رقص و قمار، او را به زیبا دیدن باطل سوق می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که انسان با پای خود به قتلگاه آنان رود و جان خویش فدای آرمان‌های زشت جبهه‌ی باطل سازد که با صحنه‌سازی‌های آنان بسیار زیبا و حق‌نمایش داده می‌شود. تبلیغات روانی جبهه‌ی باطل با تمامی بدافزارهایی

که در اختیار دارد، انسان را به دشمنی با خویشتن خویش می‌کشاند و تمام فطرت او را مأیوس می‌سازد. اگر جبهه‌ی باطل فرصت چهره‌سازی و نفوذ شخصیت‌های کاذب بیابد و توده‌ها نیز ساده‌انگار و سطحی باشند و با تهییج احساسات به آنان رو آورند و پشتوانه‌ی عقلانی نداشته باشند، رستگاری از جامعه گرفته می‌شود و شومی سایه‌ی سنگین خود را بر آن می‌اندازد. راه نجات آدمی تنها از مسیر آگاه‌سازی توده‌ها و ارتقای سطح فکر و معرفت و صفای باطن جامعه ممکن می‌شود تا بی‌مهابا و به‌دور از تأمل، هر اندیشه‌ای را امیدبخش نپندارند و به هر چهره‌ای اقبال نکنند. این آگاهی و صفای نفس توده‌هاست که به امت‌ها استقلال می‌دهد و میوه‌ی شیرین استقلال و آزادی ثمره‌ی آن می‌گردد. ناآگاهی‌ها و دوری از معرفت و شناخت حقیقی، زمینه‌ی ترویج دروغ‌ها، تهمت‌ها و تزویرها را فراهم می‌آورد، بلکه آن را شیرین می‌نماید و چهره‌ی باطل را حق می‌نماید. اگر آگاهی و رشد عقلانی و صفای باطن نباشد، جبهه‌ی باطل در تسویل و تلبیس، چنان موفق می‌گردد که جامعه‌گرد گوساله‌ای به عنوان «خدا» جمع می‌شود و هارون و خدای او به سخریه گرفته می‌شود. چه بسیار شده است که بشر ناآگاه، جبهه‌ی باطل را بر حق و بر سرنوشت خویش غلبه داده و عجیب آن است که خود را پیروز میدان دانسته است، غافل از آن که کژراهه می‌رود و شقاوت و بدبختی خود را دامن می‌زند. بشر، مفهوم حق و باطل و شکست و پیروزی و خیر و شر را می‌داند، ولی به تعیین مصداق و موضوع خارجی که می‌رسد، در تطبیق آن اشتباه می‌کند و باطل را به جای حق می‌نشانند و می‌پندارد حامی حق و مدافع حقیقت

است و راه سعادت می‌رود و گاه نیز نادانی در تعیین مصداق ندارد، بلکه هوس‌های نفسانی، عنان از او می‌گیرد و وی را به صیدگاه شکارچیان انسان و سیاهی لشکر جبهه‌ی باطل قرار می‌دهد.

جبهه‌ی باطل و تزریق سیستماتیک آلودگی به جامعه

آنچه از مطالعه‌ی سیره‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام و مشی سیاسی و اجتماعی آن ذوات مقدس علیهم‌السلام به دست می‌آید این است که آن حضرات علیهم‌السلام همواره حق امامت و ولایت خود را مطرح می‌کردند و عصمت و نصب الهی خویش را اعلان می‌داشتند و هیچ‌گاه با رهبری باطل بیعت نمی‌کردند و آن را رسمیت نمی‌بخشیدند. در برابر، دست‌گاه باطل هیچ‌گاه نمی‌توانسته است مدعی شود نصب الهی و عصمت دارد؛ زیرا دست‌کم کفر پیشین آنان برای همه شناخته‌شده بود که با عصمت سازگار نبود؛ از این رو، رهبری باطل برای تضعیف عصمت، دست به تحریف حقیقت عصمت انبیای الهی زد و خلیفه خود را به انواع آلودگی‌ها می‌آلاید و به صورت سیستماتیک، آلودگی را به جامعه تزریق می‌کرد تا کسی نتواند سراغ خاندان پاکی و طهارت را بگیرد.

حضرات معصومین علیهم‌السلام با آن که در تمامی دوران حضور، حکومت‌های جور و ظلم را در برابر خود داشتند، هیچ قیامی را سامان ندادند و اذن و اجازه‌ی قیام به کسی نمی‌دادند، ولی هیچ‌گاه نیز از امت و مردم جدا نشدند تا حجت بر آنان تمام باشد و به طور مستقیم، در مقابل حکومت‌های جور نباشند، اما لحظه‌ای از معرفی دین و حقانیت خود و

اظهار نارضایتی از وضع موجود و فساد گردانندگان آن دریغ نمی‌ورزیدند و هرگز سازش و تفاهمی با حکومت‌های باطل نداشتند؛ چنان‌که با شهادت از دنیا می‌رفتند.

مکتب انتظار

آن حضرات علیهم‌السلام بر اصل «انتظار» بسیار تأکید می‌نمودند. «انتظار» به مراتب سنگین‌تر از «قیام» و «انقلاب فهرآمیز» است. بعد از اتمام زمان غیبت، آن هم برای حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشکیل حکومت ولایی و تمام حق، میسر می‌شود و در زمان غیبت، که زمانی بسیار طولانی و دراز است، باید به مقتضای آرمان انتظار سبز عمل نمود و با تلاش علمی و مجاهدت معنوی، تلاش عاشقانه و خستگی‌ناپذیر در زمینه‌سازی برای قیام جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ارادت ولایی خود را ظهور داد و این که آینده چه می‌شود، دخالتی در مسؤولیت انسان و کردار او ندارد. انتظار نوعی رکود و خمودی نیست، بلکه موقعیت خطیر آدمی و وظیفه‌ی او را در جهاد اکبر نفس و آگاهی‌بخشی به مردمان عصر ظهور بیان می‌کند و هر کس باید کمال مواظبت را از خود داشته باشد تا در آزمون غیبت، مردود نگردد و به صف اهل باطل در نیاید.

غیبت امری طبیعی و قانون‌ازلی خلقت نیست و علت آن ساده‌انگاری بشر و میل به فساد و گمراهی و فرصت‌طلبی منافقان است که باید برای رفع آن، با جهاد نفس و مجاهدت اجتماعی کوشید و خود و جامعه را از

هرگونه فساد و تباهی و جهل و نفاق دور ساخت و درباره‌ی آن بی تفاوت نبود. انتظار، مکتب استقامت و زیرکی و هوشیاری و جهاد اکبر است؛ در حالی که قیام‌های مسلحانه، جهاد اصغر می‌باشد؛ اگر کمال صداقت در آن رعایت شود. انتظار، میدان مبارزه با هواهای نفس و زشتی‌های اجتماعی است. مکتب انتظار، مردانی می‌خواهد که دانش وظیفه‌شناسی و دشمن‌شناسی داشته باشند و بتوانند حق را بشناسند و با باطل، مبارزه کنند و وظیفه‌ی سنگین و نقش مهم دینی خود را ایفا نمایند. انتظار، جهاد اکبر است؛ زیرا افزون بر ایثار و گذشت، کیاست، دانایی، تقوا و صداقت لازم دارد. صفاتی که صاحب آن را در شمار جنگجویان در رکاب حضرت رسول الله ﷺ و حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می‌دهد.

در میان پدیده‌ها این آدمی است که به دلیل آزادی اراده و اختیار، خاطرات تلخ و شیرین رقم می‌زند. این خاطره‌ها به دلیل ارادی بودن، اهمیت سرنوشت‌ساز دارد و هویت یک ابد را می‌سازد، اما خاطره‌ی آدمی در ماجراهای سقیفه به بعد، بسیار تلخ است تا آن که دوران شیرین ظهور موعود فرا رسد. دورانی بسیار طولانی که انتظار سبز آن را آرمان خود داریم.

موج سواری باطل و غیبت و غربت حق

ما در این عنوان، خاطره‌ی تاریخ از صدر اسلام و ماجراهای دردناک آن را بیان کردیم. خاطره‌ی شیرینی که تاریخ ما از دویست سال نخست

اسلام دارد، فرهنگ ماندگار تشیع است که نقشه‌ی راه برای اندیشه و عمل آدمی در عصر غیبت است، ولی خاطره‌ی تلخ و عبرت آن این است که اگر جبهه‌ی باطل و گرگ‌های آدم‌نمای دو پا و شکارچیان انسان بتوانند در زندگی آدمیان نقش به ظاهر حق زنند و ادای صدق و صفا در آورند، چهره‌های الهی و شخصیت‌های وارسته و هویت‌های برجسته و صاحب اقتدار تکوینی و معنویت ملکوت و قرب لاهوت، ظاهر نمی‌گردند و به انزوا و انغمار کشیده می‌شوند و چهره‌های صافی، تنها و غریب و بدون یاور می‌گردند. این یکه‌تازی باطل و موج‌سواری او چنان میدان حقیقت را تاریک می‌سازد که گویی هرچه از حقیقت شنیده می‌شود، شک در آن راه می‌یابد و هرچه از خوبی مطرح می‌گردد، آدمی را به وسواس می‌کشاند؛ زیرا همه‌ی این جلوه‌گری‌ها را صاحبان زر و زور و زاری و تزویر ترتیب می‌دهند و تنها این جبهه‌ی باطل است که برای رونق بازار خود، نقش درستی و صفا را بازی می‌کند و سالوس و پیرایه می‌آورد. این نقش سیاه با آن‌که در ساده‌لوحان کارآمد است، دردمندان بیدار را آزرده می‌سازد و لوح ضمیر حقیقت را به درد می‌آورد.

چیرگی جبهه‌ی باطل بر فضای غنا و موسیقی

به هر روی، سخن در تاریخ غنا و موسیقی می‌باشد و این که چرا غنا و موسیقی و طرح سالم شادمانی و نشاط، زمینه‌ی بروز و ظهور نیافته است. تاریخی که ما فصل نخست آن را بازخوانی نمودیم همواره ادامه داشته است. برای نمونه، در زمان طاغوت پهلوی، رضاخان ملعون، کمر همت بر نابودی و براندازی فرهنگ شیعه بسته بود. او فرهنگ شیعه را مانع

استعمارزدگی و اروپایی نمودن فرهنگ ایرانیان می‌دانست و می‌خواست مردم را از دین و دیانت و شور و شعور عاشورایی دور دارد. در آن زمان، شرایطی مشابه و نازل یافته از زمان صدر اسلام شکل یافته بود. همان‌گونه که متوکل عباسی، شرط زیارت امام حسین علیه السلام را قطع دست‌ها و پاها قرار داده بود، در زمان رضاخان نیز تشکیل مجالس روضه‌خوانی برای امام حسین علیه السلام ممنوع شده بود و اگر کسی می‌خواست برای امام حسین علیه السلام گریه کند، باید به پستویی می‌رفت. البته در خفقان آن روز، اشک و آه‌ها با صفا و صداقت جاری می‌شد و هم‌چون کار امروز برخی از مداحان به صورت نمایشی نبود.

به طور طبیعی، با چیرگی جبهه‌ی باطل بر تمامی امور از جمله بر غنا و رقص و آواز، جبهه‌ی حق میدانی برای ورود به این عرصه‌ها نداشتند. در زمان درازی که خطیبان به لعن صاحب حقیقت و ولایت رو آورده بودند و گذاردن نام علی بر فرزندان ننگ و جرم بود، چه زمینه‌ای برای طرح شادمانی و استفاده از غنا و موسیقی است. جبهه‌ی باطل تسخیرکننده‌ی تمامی غنا و ابزار موسیقی بود و آن را جز در آلوده ساختن مردم به کار نمی‌برد. روایاتی که از این زمان به دست ما رسیده است، به آن شرایط ناظر می‌باشد و تاریخ و شأن نزول این روایات، قرینه‌ی منفصل در تعیین معنایی آن‌هاست.

سیطره‌ی جبهه‌ی باطل بر جهان دانش و نگارش کتاب

جبهه‌ی باطل به‌ویژه در چهره‌ی توجه خلفای عباسی برای مبارزه با خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، نهضت ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی را پدید آورد. این امر سبب شد که غنا و موسیقی در کنار استفاده‌ی ابزاری

خلفا، به صورت علم نیز گسترش یابد. به کوشش مترجمان، تا سده‌ی چهارم، کتاب‌های حکما و دانشمندان یونانی - هم‌چون: فیثاغورث، افلاطون، ارسطو، جالینوس، اقلیدس، پولس، نیکوماخوس و دیگر دانشمندان بیگانه و از جمله کتاب‌هایی که به زبان پهلوی در موسیقی نوشته شده بود - به عربی ترجمه شد. نهضت ترجمه بر توسعه‌ی زبان عربی افزود و آن را زبان گویای انواع رشته‌های علمی و فنی ساخت و زبان عربی، زبان علم گردید؛ به‌گونه‌ای که دانشمندان مناطق مختلف، کتاب‌های خود را به این زبان تألیف و تصنیف می‌کردند.

در دانش موسیقی، کتاب‌های «کاتب النغم» و «الآغانی الکبیر» نوشته‌ی اسحاق بن ابراهیم ماهان معروف به موصلی، از نخستین کتاب‌های موسیقی به زبان عربی است.

شناخت فضای اندیشاری روایات غنا

در زمان حضور معصومان علیهم‌السلام مؤمنان و شیعیان واقعی، اندک بوده‌اند. این عده‌ی اندک با فشارهایی که رژیم حاکم بر آنان وارد می‌آورده است، مجبور به تقیه یا توریه بودند. آنان در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مهندسی فضای فرهنگی آن، در دست خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است که آلودگی و پلیدی را تبلیغ می‌کردند و توده‌ها را از این راه با خود همراه می‌ساختند. این مؤمنان اندک، به صورت مستقیم با معصوم در ارتباط بودند و چون افرادی بسیار تیزهوش و زیرک بودند، به فرهنگ و قاموس رایج در لسان معصوم آشنا بودند و می‌دانستند که غنا چیست.

آنان در این زمینه نه درگیر شبهه‌ی مصداقی بودند، و نه شبهه‌ی مفهومی داشتند؛ اما آیا این قاموس مباحثی به ما منتقل شده است یا خیر؟ و آیا آن موضوع که غنا نامیده می‌شده، حکم آن برای ما شناخته شده است یا نه؟ شَمّ روایی و نیروی تفقه حدیث با توجه به شواهد تاریخی، به دست می‌دهد که شیعیان واقعی در آن زمان، به معصیت و گناه دچار نمی‌شدند و مقام عصمت، که این شیعیان به حضور وی می‌رسیدند، آنان را حفظ می‌نموده است و با توجه به این که هیچ کدام از چیستی غنا از لحاظ مفهوم و مصداق نرسیده‌اند، می‌توان روشنی و وضوح این معنا را برای آنان دریافت. اما این وضوح و روشنی، به دست ما نرسیده است و ما در شناخت مصداق غنا، شبهه داریم. البته نباید این نکته را فروگذار نمود که این غناست که در روایات، دارای شبهه‌ی مصداقی است؛ اما در رابطه با آلات موسیقی، شبهه‌ی مصداقی وجود ندارد و آلات معرفی شده در این احادیث، در طول زمان تغییری نکرده است و این ابزار، تنها فنی‌تر و کارآمدتر شده است.

در زمان امامان معصوم علیهم‌السلام آلات موسیقی تنها در امور حرام مورد استفاده قرار می‌گرفته و مورد حلالی برای آن گزارش نشده است و علت آن نیز همان‌طور که در پیش به آن اشاره رفت، نبود دولت و حکومت شیعی بوده است. خلفا چون دستان شیرانِ بیشه‌ی دین را بسته می‌دیدند، احساس قدرت نموده و هرچه را می‌خواستند و می‌پسندیدند، بر دین وارد می‌آوردند. همین امر، فقیهان را بر آن داشته تا سخن از حرمت موسیقی و غنا سر دهند و سخن آنان نیز کاملاً به‌جاست؛

اما این حکم، تنها برای زمانی است که دولت اسلامی شیعی، که بر مدار ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام حرکت کند، وجود نداشته باشد و چنانچه شرایط تغییر کند و حکومت، این توانمندی را به دست آورد که بتواند در موارد حلال، هم بخواند و هم بنوازد و موسیقی را در خدمت گسترش شریعت و برانگیختن احساسات مردم، برای جذب هرچه بیش‌تر آنان در طریق معنویت قرار دهد و منفعت حلال عقلایی بر آن مترتب سازد، با تحلیل روایات، خواهیم گفت که در این صورت، دلیلی فقهی از آن منع نمی‌نماید.

در آن زمان‌ها، موسیقی در تمام شهرها در خدمت حکومت غاصب وقت بوده و شیعه در غربت، تقیه، ذلت و قَلت به سر می‌برده است. آنان نه می‌توانستند تنبکی داشته باشند، نه ضربی، نه دَمی و نه صدایی و حتی شعر یا کتاب‌های روایی خود را زیر خاک پنهان می‌کردند تا کسی آن را نبیند و به دست دشمنان نیفتد. در چنین جامعه‌ای، بدیهی است که ضرب و تنبک با تأثیر شگرفی که بر احساسات و عواطف مردم و برانگیختن آنان علیه حکومت دارد، نمی‌تواند در خدمت دین و ولایت قرار گیرد، بر این اساس، هرگونه استفاده از این ابزار که در خدمت دولت باطل است، ترویج حکومت جور می‌باشد و حرام است. بررسی احادیث و دلایل موسیقی و غنا نشان می‌دهد که این ادله ناظر به چنین موردی است. شاهد این مطلب، این است که ادله‌ی غنا و موسیقی به طور مطلق، حکم به حرمت صوت و صدای غنایی ننموده و حتی بر قرائت نیکوی قرآن کریم تأکید شده است و ما در برابر هر یک از گروه‌های حرمت، گروهی از روایات جواز را داریم.

آلات موسیقی معرفی شده در روایات با آن که اجمال مفهومی ندارد؛ اما این ابزار در دست قدرت طاغوتی بوده است و نام بردن از ابزارها، شاعران و مجالس و حرام دانستن آن، به مجالس خلفای جور انصراف دارد و ابزار و آلاتی که در دست مؤمنان است یا شاعر اهل بیت علیهم السلام را شامل نمی‌شود. حق و ولایت در آن زمان‌ها در غربت و تقیه به سر می‌بردند و دولت و حکومتی نداشتند تا برای تبلیغ آن، از عنصر «صوت» بهره ببرند. همه‌ی صداها و مجالس رقص، موسیقی و نیز بریطها، تارها و طنبورها تا شطرنج و دیگر ابزار سرگرمی که لذایذ نفس را فراهم می‌آورد، در خدمت جبهه‌ی باطل و ظلم بوده و مصداق حلالی برای آن یافت نمی‌شده است تا برای آن سؤال و پاسخی دیده شود؛ همان‌گونه که حتی یک نفر از راویان از مصادیق حرام غنا سؤال نکرده است که کدام مورد حرام می‌باشد؛ زیرا موضوع آن برای راویان روشن و بدیهی بوده و مراد همان‌هایی می‌باشد که در دست خلفای جور و با عرق و ورق، شراب، رقص و موسیقی و زن‌های رقاصه همراه بوده است و هرچه که در خدمت جبهه‌ی باطل و ظلم قرار گیرد، حرام می‌باشد؛ زیرا عنوان اعتقاد به جبهه‌ی باطل و ظلم، عنوانی است که قبح و حرمت ذاتی دارد و هر مصداقی را تحت پوشش قرار دهد، آن را حرام می‌سازد. در زمان امامان معصوم علیهم السلام دعبل خزایی‌هایی در کار نبوده و هر چه بوده، شاعر درباری بوده و هر آلت موسیقی هم فقط در آن مجالس استفاده می‌شده است و موسیقی به تمامی در خدمت دستگاه باطل و علیه جبهه‌ی حق بوده است. حکم حرمت برای موسیقی، حکمی اقتضایی است، نه ذاتی و

دلیلی نیست که اگر غنا و موسیقی در خدمت حق قرار گیرد و حرامی با آن همراه نباشد، حکم حرمت داشته باشد، بلکه موسیقی می‌تواند به جهت اقتضایی بودن حکم آن، به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل برانگیختن اندیشه‌ها برای نهادینه کردن حق در دل‌ها و ترویج آن در فضای عمومی و احساسی جامعه مورد استفاده قرار گیرد؛ چنان‌که روایات جواز موسیقی بر آن دلالت دارد. ما در ادامه، نمونه‌هایی می‌آوریم که دستگاه‌های موسیقی در آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

صوت موسیقایی قرآن کریم

قرآن کریم انواع دستگاه‌های موسیقایی را در خود دارد. دستگاه‌هایی که ویژه‌ی این کتاب آسمانی است. چنان‌چه استادی موسیقی‌دان در آیات قرآن کریم تأمل کند سراسر آن را دارای آهنگ و ریتم می‌یابد و گمان می‌برد که کتابی موسیقایی در دست دارد. اعرابی که فصیح‌ترین غزل‌ها را می‌شنیدند و خود را تنها صاحب آن می‌دانستند قرآن کریم را فصیح‌تر از غزل‌های خود و دستگاه‌های آن را ناشناخته می‌دیدند.

اگر کسی دانش صوت‌شناسی داشته باشد، در بحث زبان‌شناسی قرآن کریم به این نکته واقف می‌شود که صوت قرآن، صوت ویژه‌ای است و زبان در آن دخالت کلی ندارد. برای نمونه، چنین نیست که صوت و زبان موسیقایی قرآن کریم، عربی باشد. زبان قرآن، زبان فطرت است و حتی حیوانات نیز از این زبان بیگانه نیستند. برای فهم معانی آهنگین قرآن کریم، حتی به دانستن زبان عربی نیاز نیست و کسی که از دانش صوت و

صداشناسی و نوای طبیعت آگاه باشد، می‌تواند بفهمد که قرآن کریم چه می‌گوید؛ هر چند عربی را نیز نداند.

اگر دستگاه‌ها و سبک انواع صوت و صدا دانسته شود، به دست می‌آید که خداوند چگونه قرآن کریم را بر جبرئیل نازل ساخت و جبرئیل چگونه آن را فرا گرفته است. صدای وحی و صدای ربوبی از اسرار هستی است. آیا وحی صوتی مادی است یا فرامادی و مجرد. در هر حال، صدا و صوت، واقعیت و حقیقتی شگرف است که هنوز بشر به کنه آن نرسیده و نتوانسته است آن را از انبیای الهی علیهم‌السلام بیاموزد. صوتی که پیامبران از آن بهره بردند و با آن زنگار دل را صیقل می‌دادند و به خدا عشق می‌ورزیدند. امام سجاده علیه‌السلام چنان قرآن کریم را زیبا می‌خوانده‌اند که برخی بی‌هوش می‌شدند. سقایان با شنیدن صدای دلربا، نازنین و ملکوتی حضرت علیه‌السلام که قرآن می‌خوانده است، دل از دست می‌دادند و چنان مست و شیدا می‌شدند که با مشک‌های آب در دست و در آن هوای گرم، هوش از سر می‌دادند و گویا به این کار اعتیاد داشتند و همواره کار آنان چنین بود. آنان گروه گروه می‌ایستادند. علت بی‌هوش شدن برخی از آنان نیز طرب بسیاری است که در صوت وجود دارد. امامان معصوم علیهم‌السلام چون دارای عصمت بودند، صفا و صداقت موجود در صدای زیبای ایشان، آن را دلنشین می‌نمود. ظهور نور نبوت و ولایت در چهره و کلام اولیای الهی علیهم‌السلام جلوه‌گر بوده و ملکوت در آن ظهور داشته است و چنین حقایقی نیاز به بررسی سندی ندارد و کسی که دورادور بویی از حقیقت ولایت به مشام وی رسیده باشد، آن را خردپذیر می‌داند.

اگر قرآن کریم و صحیفه‌های علوی، سجادی، و مهدوی و نیز صحیفه‌ی عشق حضرت زهر ع با صوت و صدای زیبا ارایه شود، بند از بند آسمان می‌گشاید و دل از هر رهگذر می‌برد، همان‌طور که رهگذران از صدای آن حضرات ع به غشوه می‌افتادند. البته رسیدن به این افق نیازمند تعلیم و تعلم این امور و تربیت یافتن برخی از انسان‌های صالح است. کلمات نغز صحیفه‌ی سجادیه هم‌چون سلاح‌های فوق‌مدرن برای براندازی نظام‌های منحط بسیار کارآمد است، اما کیست که قدر آن بشناسد و از آن استفاده برد.

برخی از آیات قرآن کریم حزینی و برخی طربی است. با بسیاری از آیات قرآن کریم می‌توان بیماری‌ها و عقده‌های روانی را درمان نمود، ولی متأسفانه از قرآن کریم استفاده‌ای نمی‌شود و جامعه‌ی مسلمانان با غفلت از این کتاب آسمانی، آن را مهجور و متروک گذاشته‌اند.

کسی که آهنگ قرائت قرآن کریم دارد باید دستگاه‌های موسیقی را بشناسد تا وقتی به آیه‌ی عذاب می‌رسد، آن را شاد نخواند و وقتی به آیه‌ی شاد می‌رسد، آن را عذاب‌گونه نخواند. آیه‌ای که در مورد رحمت پروردگار است با آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿ قَالَ اخْسُؤْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ ﴾^۱ تفاوت دارد. بنابراین می‌طلبد کسی که صدای نیکویی دارد دستگاه‌های موسیقی را بشناسد تا بتواند از عهده‌ی شایسته خواندن قرآن کریم برآید. کلام باید به گونه‌ای ادا شود که با سخن‌گوینده تناسب داشته باشد و

شنونده بدانند به سخن چه کسی گوش فرا می‌دهد، آیا کودکی سخن می‌گوید، یا انسان بزرگی و یا خداوند متعال است که سخن می‌گوید. در قرائت قرآن کریم نیز باید توجه داشت که کلام خداست که قرائت می‌شود و اوست که سخن می‌گوید پس باید با لطف، صفا، رقت و رحمت خواننده شود و برای تحقق این منظر، باید آن را به لحن عربی و به سبک عربی و در دستگاه‌های متناسب با آن خواند تا بشود از قرآن کریم تغذیه‌ی معنوی داشت.

قرآن کریم کتاب موسیقایی معنوی است. البته، موسیقی قرآن کریم نیاز به کشف دارد. همان‌گونه که گفته شد موسیقی همانند کاریکاتور و نقاشی یا عکس، زبان مشترک جهانیان است و فردی که هیچ عربی نمی‌داند می‌تواند از موسیقی قرآن کریم بهره‌مند شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَأَقْرُءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱ که به صرف قرائت قرآن کریم رهنمون می‌دهد. گاه پرسیده می‌شود ما معانی قرآن کریم را نمی‌دانیم، پس برای چه قرآن بخوانیم، در حالی که قرائت قرآن، آهنگ‌های مخصوصی دارد و تلاوت هر آهنگ، اثر خود را بر جسم و روح و روان آدمی می‌گذارد. هر کسی باید قرائت قرآن کریم داشته باشد و تحقیق از تفسیر و معانی قرآن کریم، امری جدا از قرائت است و نمی‌تواند جایگزین قرائت شود. کسی که در شبانه‌روز قرائت قرآن نداشته باشد و گوش، دل و چشم وی نوای قرآن را نشنود، در حقیقت، طهارت وی کاستی دارد و کم‌تر چیزی را با

۱- مزمل / ۲۰.

دقتی که دارد، فهم می‌کند. قرائت قرآن کریم داری موسیقی ویژه‌ای است و قرائت آن زبان ترکی، عربی یا فارسی نمی‌شناسد و شخص از هر نژاد و به هر زبانی که باشد، به صرف خواندن، تأثیر قرآن کریم را دریافت می‌کند. قرآن کریم از حنجره و لب و دهان با عظمت و بزرگی یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۱. به حقیقت چنین است که با صوت، می‌توان دنیایی را به سوی خود متوجه نمود و هر کسی با صوت خویش زنده است و برای دیگران نمود دارد.

دستگاه موسیقایی دعای کمیل

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام چون کمیل را می‌یابد، دعای خضر را به او تعلیم می‌دهد که به نام وی به دعای کمیل مشهور می‌شود. دعایی که بیش‌تر مداحان فعلی، آن را هم‌چون شعر مولانا و به سبک آن می‌خوانند؛ در حالی که این دعا، دستگاه خاص خود را دارد. چنان‌چه دعای کمیل در دستگاه خود آورده شود، مردم را مجذوب و مبهوت می‌سازد. مداحانی که دعای کمیل می‌خوانند، چون این دعا را در دستگاه ویژه‌ی خود نمی‌خوانند، برای جبران این امر، شعر یا مقتل به دعا می‌افزایند تا شاید مردم را به گریه اندازند. اگر این دعا با اسلوب خود خوانده شود، نیاز به روضه، مقتل و شعر دیگری ندارد و همان شور، حزن و عشق موجود در آن، هر کسی را کفایت می‌کند؛ هرچند معنای دعا را نداند و با همان تغذیه می‌شوند.

دستگاه موسیقایی مناجات عارفان

حضرت امام سجاده علیه السلام در مناجات عارفان از دستگاه‌هایی ویژه استفاده می‌کنند! اگر آن حضرت در مدت چهل سالی که بعد از واقعه‌ی کربلا زنده بودند، در عالم عشق و صفا نبودند، به هیچ وجه نمی‌توانستند آن همه غربت و رنج و مصیبت حادثه‌ی سهمگین کربلا را تحمل کنند. این تحمل‌ها همه معلول آن صحیفه‌ی عشق است که در صحیفه‌ی سجادیه نمودار شده است.

ما نمی‌دانیم امام سجاده علیه السلام چگونه این مناجات‌ها را زمزمه می‌کرده است. اما چنین حقایقی وجود دارد. انبیا و اولیا چنین حقایقی را خوراک روح خود داشتند و کم‌خوراکی آنان برای داشتن چنین تغذیه‌ای بوده است. تغذیه‌ای که ماده‌ی آن صوت ربوبی و محتوای آن معرفت و کمال بوده است.

اشکالی ندارد که کسی در دستگاه «ماهور» شعرهایی که یادآور نام خداست و بهشت و جهنم را تداعی می‌کند بخواند و دل و دل‌دار را به هم درآمیزد و خود را از غم دنیا برهاند و خویشتن را به خیرات مشغول سازد. گاه با شنیدن نغمه‌ای که یادآور ملکوت و لاهوت است، مو بر تن شخص راست می‌شود و دل به لرزه می‌افتد و شوق رفتن به سوی دلدار و انس با حقایق ربوبی می‌گیرد.

صوت و صدا در صحیفه‌ی امام زین العابدین علیه السلام بیش از صوت و صدای صحیفه‌ی علویه و نهج البلاغه که مخاطب آن مردم و شأن نزول آن حوادث سیاسی است نمود دارد. صحیفه‌ی سجادیه که همسنگ

نهج البلاغه «أخ القرآن» است و در آن سخن با مردم نیست و هم‌کلام حضرت، خداوند متعال بوده و با توجه به مقام واحدیت و احدیت و با خلع سلاح در مقام ذات سخن می‌گوید و گاه امام خود را «اقل الأقلین» و گاه گناه‌کار بر می‌شمرد، از این رو عیار کلمات آن بسیار بالاست. اگر خداوند توفیق دهد روزی دستگانهایی که در صحیفه است را بررسی نماییم و فراز و فرودهای آن را دریابیم آن‌گاه ما نیز همانند آن سقایان واله و حیران می‌شویم. صحیفه‌ی سجادیه سرشار از معارف بلند، اسرار ناپیدا و توانمندی‌های بالای سیاسی است که حضرت همه‌ی آن‌ها را به تصویر بیان کشیده است به عکس نهج البلاغه که مخاطب حضرت مردم بوده و به خاطر ملاحظه‌ی مردم چیزی از دریای بی‌کران خود را آشکار نساخته است و بیش‌تر می‌توان آن را کتاب غم و درد حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و نامردی روزگار و اهل کوفه برشمرد و حضرت با منبر و سخنرانی‌های گوناگون و با نامه‌های مختلف تنها فرصت رتق و فتق آن را پیدا نمود و کم‌تر بلندایی چون بلندای دعای کمیل در آن دیده می‌شود. البته، خطبه‌ها و به ویژه فرازهایی که چیستی و چگونگی آفرینش را در زوایای آن کتاب ملکوتی بیان می‌دارد، دانش و بینش آدمی را به هیچ می‌انگارد و دید تیز آن حضرت هم جزیی‌ترین و هم گسترده‌ترین امور را به صید بینش خود در می‌آورد.

صحیفه‌ی سجادیه محفل عشق و زمزمه‌ی عاشقی است و هر عارف و عاشقی را مات و مبهوت خویش ساخته است و امام سجاد علیه السلام هم چون امام باقر و امام صادق علیه السلام بر کرسی درس و یا چون حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در میدان مبارزه یا بیان رنج‌نامه نبوده است.



موسیقی دعای غیبت

آیات قرآن کریم و ادعیه همه دارای ریتم و دستگاہ خاص خود است. دعای معروف فرج: «اللهم کن لولیک الحجة ابن الحسن، صلواتک علیه و علی ابائه، فی هذه الساعة و فی کل الساعة، ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً»^۱ دعای گران قدری است که ریتم، صدا، صوت و غنای آن بسیار مهم است. اگر همین دعا برای کفار خوانده شود، روی آنان اثر می‌گذارد. در این دعا، پاره‌هایی کنار هم چیده شده است که می‌توان هنگام ظهور را از آن دریافت. ما با اساس همین اسناد است که به قاطعیت می‌گوییم ظهور به این زودی‌ها و در هزاره‌ی سوم محقق نمی‌شود. البته، وقتی نیز تعیین نمی‌کنیم تا مصداق «کذب الوقتون» نباشد، ولی می‌گوییم هنوز روی دیگ آفرینش ظهور نکرده است، تا چه رسد به آن که حق تعالی در ظهور خویش، به ته دیگ رسیده باشد.

موسیقی اذان

از اموری که در اسلام به آن سفارش بسیاری شده و مستحب مؤکد است اذان است. اذان چنان اهمیتی دارد که اگر کسی بدون آن وارد نماز شده باشد، می‌تواند نماز واجب خود را برای آوردن اذان بشکند. اذکار اذان، تمامی استعلایی است و هیچ تخفیف یا استغلابی ندارد. استعلایی بودن اذان، افزون بر این که روح را گسترده می‌کند و آن را وسعت می‌بخشد، صدای اذان‌گوارا نیز آزاد می‌سازد و رهنمون می‌دهد که خود را

۱. شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۶۳۱.

بالا بکشید. اذان استعلا دارد و رکوع و سجده رفتن فرود است و چون نمی‌توان ناگاه از اوج به فرود آمد، فرازهایی از نماز هم‌چون «رب العالمین، الدین، نستعین، مستقیم، ضالین» استغلا می‌یابد تا فرد را برای رکوع و سجده، آمادگی دهد. شریعت می‌گوید نمازی که ابتدای آن بلندی نباشد، نماز کاملی نیست؛ از این رو می‌توان آن را رها کرد و به اذان پرداخت. اذان اوج و بلندای نماز است و اگر گفته نشود و به آن بلندا دست یازیده نشود، می‌توان نماز فعلی را ترک گفت تا آن بلندا را درک کرد. فراز و فرودی که شرح آن گذشت همان قبض و بسط است که حکایت آن را در صوت آوردیم. قبض است که آدمی را بالا می‌برد و بسط است که انسان را سعه می‌بخشد و او را پایین می‌آورد.

چنان‌چه در نماز، کسی بالا نرود، این توانایی را ندارد که دنیا را پشت سر اندازد و از طرفی، با برداشتن سنگینی‌های دنیایی، نمی‌توان به معراج رفت. کسانی که دنیا را پشت سر نمی‌گذارند، در نماز از اندیشه‌ی دنیایی خود فارغ نیستند و با انبوهی از مسایل و مشکلات دنیوی مشغول نماز می‌شوند. بر اساس آنچه گفته شد، کسانی که در نماز به تشتت فکری و حواس پرتی دچار می‌شوند و وسواس و شک بسیاری دارند، برای رهایی از آن، می‌توانند اذان و اقامه‌ی خود را درست بگویند.

موسیقی نماز

نماز دارای لحن است. ضرورت لحن حتی در قرائت نیز هست. ﴿ولا الضالین﴾ با مدّی که دارد، خود دستگاهی از دستگاه‌های موسیقی را



می‌آفریند و مایه‌ای از آن بیرون می‌آید که شکفتن لحن را به همراه دارد. «ولا الضالّین»، هر چهارگونه‌ی مد صوت را دارد. در سوره‌ی حمد مدهای بسیاری است؛ از این رو سخت‌ترین بخش نماز همان سوره‌ی حمد است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً﴾^۱ تا از صوت و صدا، بهترین استفاده شود و چنین نیست که صوت و صدا تنها در موارد گناه و لغو کاربرد داشته باشد؛ و این مورد مصداق آن مثل مشهور است که هیچ‌گاه به خاطر یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.

صوت و صدا خوراک دل است، از این رو نمازی که بدون صوت و ترتیل و آهنگ مخصوص خوانده شود، به دل زنگار می‌دهد و آن را از این خوراک معنوی دور می‌سازد و استفاده از آن او را آزرده‌خاطر می‌سازد. نمازی که هم‌چون زمزمه‌ی یهود به هنگام خواندن تورات است نماز ایمانی اهل اسلام نیست و سفارش به ترتیل برای تحقق این امر مهم است. رعایت ترتیل نماز به انسان فراغت می‌دهد و سبب می‌شود به حضرت حق توجه نماید و دل به دلدار سپارد و دیدار یار را طلب نماید؛ ولی آن که نماز وی فصل تعقیب و گریز اوست و از هر ذکری می‌گریزد و رکوع را بر قیام و سجده را بر رکوع و تشهد و سلام را بر همه ترجیح می‌دهد تا زودتر از تکلیف و کلفت خویش فارغ شود و به کار روزانه‌ی خویش برسد و ترتیل نماز را نادیده می‌گیرد، کجا می‌تواند دل و دلدار را به هم رساند و نماز عاشقانه و بانغمه خواند و روی یار را طلبد!

۱- مزمل / ۴.

نماز دارای موسیقی و لحن است. اگر کسی معنای نماز را نداند، با قرائت درست آن، اثر موسیقایی نماز را دریافت می‌کند. اگر شخص نماز را به درستی قرائت کند، دستگاه‌گوارش او تنظیم و موزون می‌شود و همانند خوردن انار که خون را صاف می‌کند، نماز نیز مزاج، خون و اعصاب و روح و روان را صاف می‌کند و آن را صیقل می‌دهد. قرائت نماز برای رفع ناراحتی‌های اعصاب بسیار مؤثر است. همان‌طور که تنظیم برق و کاربراتور ماشین موجب تنظیم موتور و دود نکردن آن می‌شود، خواندن نماز نیز این پی‌آمد را دارد که انسان با خود درگیر نشود و به خود ایراد نگیرد. در روایات است: «صوموا تصحوا»^۱، این امر ویژه‌ی روزه نیست و خواندن نماز نیز سلامتی می‌آورد. کسی که قرآن کریم و نماز را با آهنگ و به ترتیل و با ریتم و توجه می‌خواند: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾^۲، سلامتی به او دست می‌دهد و هیچ‌گاه دچار قبض، گرفتگی، ناراحتی و ضعف اعصاب نمی‌شود. کسی که نماز می‌خواند، اما آن را ریتمیک و با توجه نمی‌آورد، از برخی آثار موسیقایی آن محروم می‌گردد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي»^۳؛ همان‌گونه که من نماز می‌گزارم نماز بخوانید، یعنی نماز را با همان آهنگ و لحن و زبان من بیاورید و به زبانی جز زبان قرآن کریم، نماز نخوانید تا از اثرات زبانی آن بهره‌مند شوید؛ چرا که نماز و قرآن کریم در صورتی مؤثر واقع می‌شود که حالت و



۱- راوندی، الدعوات، ص ۷۶.

۲- مزمل / ۴.

۳- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۶۲.

آهنگ خود را داشته باشد؛ حتی اگر معنای آن فهمیده نشود. قرآن کریم از صاحبان خرد است و خود اثر خود را می‌گذارد. غفلت از صوت و صدا و بهره نبردن از آن در مسیر معنویات، سبب پریشانی و ضعف اعصاب می‌گردد.

اگر نمازگزاران خواندن نماز را اسقاط تکلیفی بر دوش خود نمی‌دیدند و ترتیل و آهنگ آن را پاس می‌داشتند، آن‌گاه بود که امام جماعتی را می‌پسندیدند و به او اقتدا می‌کردند که نماز خویش را کمی طول دهد؛ ولی اکنون چون آن حال و هوا نیست و یا کم‌تر پیدا می‌شود، آن مأمومان نیز کم‌تر دیده می‌شوند.

گزاردن نماز جماعت از درس گفتن و منبر رفتن به مراتب سخت‌تر است. آن که می‌خواهد نماز جماعت اقامه نماید، به مراتب باید از یک مجتهد و خطیب بالاتر و برتر باشد؛ چرا که نفس به نفس مردم حرکت می‌کند و مردمی را به دنبال خود دارد و می‌خواهد با این نغمه‌ی عاشقانه به معراج سفر کند.

اگر انسان نماز جماعتی می‌خواند که حرکتی در خود نمی‌یابد یا درسی می‌رود که بر خود چیزی افزوده نمی‌یابد و حرکت وجودی در خود مشاهده نمی‌کند، بداند که راه را به خطا رفته و باید امام و معلمی دیگر بیابد و سر بر آن آستان ساید.

امروزه در جامعه‌ی ما گزاردن نماز جماعت کم اهمیت دانسته می‌شود و کسانی قرب بیش‌تری دارند که زودتر این سفره‌ی گسترده‌ی الهی را جمع کنند و مردمان را از آن محروم دارند.

موسیقی و رجزهای جنگی صدر اسلام

رجزخوانی از آهنگ‌های نظامی است که اسلام هم آن را بسیار مورد استفاده قرار داده است. گاه رجزخوانی از عوامل مهم در روحیه‌بخشی به سربازان خودی و ایجاد پیروزی و تضعیف روحیه‌ی دشمن و شکست لشکر آنان بوده است. در جنگ‌های صدر اسلام، کفار فریاد می‌دادند: «اعل هبل اعل هبل» و مسلمانان در پاسخ: «الله اعلی و اجل» را می‌گفتند. این دو قافیه در مجموع ۱۶ نت دارد. کفار می‌گفتند: «ان لنا العزی ولا عزی لکم» و مسلمانان پاسخ می‌دادند: «الله مولانا و لا مولی لکم»^۱ که هر یک ۱۲ نت دارد. کافران در «نحن لنا» جمعیت و استقلال خود را می‌رسانند و «العزی» بت آنان است و «لکم» را در آخر آوردند تا مسلمانان را عقب نگاه داشته باشند. جار و مجروری که می‌تواند در ابتدای کلام باشد، برای تحقیر مسلمانان در آخر می‌آید. آنان نام خود را پیش می‌اندازد، حتی پیش‌تر از بت‌های خود! ولی نام مسلمانان را در آخر می‌آورند؛ اما مسلمانان نیز به تبعیت از قرآن کریم، با ادب و در حالی که نام خدای خود را در ابتدا می‌آورند، پاسخ می‌دهند: «الله مولانا ولا مولی لکم»! این دو رجز، تفاوت فرهنگ کفر و اسلام را می‌نمایاند. کافرانی که بت‌های خود را می‌خوردند، در این جا نیز خود را پیش‌تر از بت عزی ذکر می‌کنند، اما مسلمانان همواره خداوند را در پیش چشم دارند و همیشه او را بزرگ می‌بینند. این رجز برگرفته از قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ



۱. ر. ک شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۹۷. علامه امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۸۰.

مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ^۱. ما این آیه‌ی شریفه را در کتاب «آیه‌ی روشنی» توضیح داده‌ایم.

مؤمنان آن زمان که استادی هم‌چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تربیت دینی در پرتو قرآن کریم دارند، این چنین زیبا سخن می‌گویند و نام ولی نعمت خود را پیش می‌اندازند. این دو رجز که دارای آهنگ‌های متفاوتی است، دارای دستگاه است و استفاده از این دستگاه، آگاهانه است.

رجزهایی که در روز عاشورا خوانده شده است نیز دارای دستگاه موسیقایی است.

هم‌چنین شخصی خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و عرض داشت: «من امیر امصیام فی امسفر؟»؛ آیا روزه‌ی در سفر واجب است؟ حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همان آهنگ به او پاسخ دادند: «لیس من امیر امصیام فی امسفر»^۲؛ روزه‌ی در سفر از واجبات نیست. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این جمله با همان نت، اعراب، موسیقی، لفظ و معنا به آن اعرابی پاسخ می‌دهند و از سبک، زبان، لهجه و موسیقی او استقبال می‌کنند.

چارگاه یکی از دستگاه‌های موسیقایی است که برای زورخانه، چاوش‌خوانی، جنگ و سان‌های نظامی یا تشییع جنازه‌ی رسمی به کار برده می‌شود. در مواردی که ضرب زده می‌شود، سنج نیز کنار آن می‌آید و سنج نیز فلوت می‌آورد و فلوت نیز ارکست دارد. در مراسم تشییع شهیدان می‌توان «لا اله الا الله» را به دستگاه آورد و آن را با فلوت و به ویژه ضرب اجرا کرد. این امر منفعت حلال آلات موسیقی و دستگاه‌های موسیقایی است.

۱. محمد / ۱۱.

۲. کنز العمال، ج ۸، ص ۵۰۵.

غناى جبهه‌ى باطل

ظهور اسلام در زمانى بود كه عرب جاهلى شراب، قمار، رقص و موسيقى را با هم داشت و اين امور نماد فرهنگ اعراب به شمار مى‌رفت. اسلام براى مبارزه با اين چند امر كه در هم پيچيده شده بود و همه جا با هم عرضه مى‌شد و نمى‌شد آن را از هم جدا نمود و به ويژه در مبارزه با فرهنگ استفاده از شراب كه مشى آرامى اتخاذ شده بود و به مرور زمان با اين فرهنگ مقابله شد، اقتضا داشت كه از همه‌ى اين امور نهي گردد و در آن زمان‌ها نيز استفاده‌ى حلالى براى غنا و موسيقى ديده نمى‌شد و زمزمارى دور از گناه نواخته نمى‌شد. پيامبر اكرم ﷺ هر چند مدت ده سال حاكميت در مدينه را بر عهده داشتند، اما در غربت و جنگ به سر مى‌بردند و چيرگى وضعيت جنگى بر مدينه و شهادت بسيارى از ياران ايشان كه از خواص ياوران حضرت به شمار مى‌رفتند، زمينه‌اى براى پرداختن به غنا و موسيقى حلال را باقى نمى‌گذارد و تنها موسيقى حماسى بود كه در آن زمان‌ها توانست خود را نشان دهد و به نفع دين از آن بهره برده شود.

رواج قمار، شراب، غنا و موسيقى در آن زمان‌ها و نفوذ آن در فرهنگ اعراب به مانند وجود ربا در معاملات امروزي مى‌ماند. ربا چنان در تار و پود اقتصاد رخنه نموده است كه اگر فقيهى در اين زمينه سخت‌گيرى نمايد و مردم نيز بخواهند از او تقليد نمايند، نوعى فلج اقتصادى و ركود بازار را در پيش خواهد داشت.

البته مبارزه با اين امور، اقتضاى آن را داشت كه با تمام قوت با اين

فرهنگ فاسد مقابله شود و نفوذ شدید این مفاسد در روحیه‌ی اعراب به گونه‌ای بود که نمی‌شد حتی از مورد حلال آن سخن گفت؛ چرا که سخن گفتن از موارد حلال آن، آنان را چهار نعل به سوی موارد حرام آن سوق می‌داد. توجه به زمان، موقعیت و خصوصیات در زمان صدور حکم و اجرای آن، نقش بسزایی در شناخت چگونگی آن حکم دارد که نباید از آن غفلت داشت. یکی از روایات گویایی که نشان می‌دهد دستگاه خلافت جور در زمان حضرات معصومین علیهم‌السلام غنا را صوت ویژه‌ی جبهه‌ی باطل برای براندازی دین حق ساخته بوده است، روایت زیر می‌باشد:

«از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی غنا پرسیدم و گفتم که خلیفه‌ی عباسی (مأمون) به نقل از شما می‌گوید که غنا را اجازه داده‌اید، ایشان فرمودند: آن زندیق دروغ می‌گوید، من چنین چیزی نگفتم، او از غنا پرسید، و من گفتم مردی به محضر امام باقر علیه‌السلام آمد و از او درباره‌ی غنا پرسید، و ایشان فرمود: ای فلانی، خداوند میان حق و باطل را آشکار نموده پس غنا با کدام است و او گفت از باطل است و امام فرمود تو خود حکم کردی.»^۱

در این روایت آمده است از امام رضا علیه‌السلام می‌پرسند که مأمون گمان برده است شما غنا را جایز می‌دانید، حضرت عصبانی می‌شود؛ چرا که به ایشان تهمت زده‌اند و بر این اساس می‌فرماید: آن زندیق دروغ می‌گوید، من این گونه نگفته‌ام! او در مورد غنا (یعنی همان غنایی که برای عباسیان شناخته شده است و در مجالس آنان برگزار می‌گردد) پرسید و من به او

گفتم: کسی نزد ابا جعفر (امام باقر علیه السلام) آمد و از او در مورد غنا پرسش نمود و آن حضرت علیه السلام در پاسخ به او فرمودند: فالانی، هنگامی که خداوند میان حق و باطل جدایی افکند، غنا در کدام طرف قرار گرفت؟ آن شخص گفت: در سوی باطل و حضرت فرمود: تو خود حکم کردی.

امام رضا علیه السلام به سبب شرایط حاکم، از خود چیزی نمی‌فرمایند و تنها به نقل روایتی از امام باقر علیه السلام بسنده می‌نمایند. هم‌چنین با توجه به پاسخ سوالی که آن شخص از امام باقر علیه السلام می‌پرسد، موضوع و حکم غنا در آن زمان‌ها بدیهی و شناخته شده بوده است و به این می‌ماند که پرسیده شود آب خنک است یا آتش؛ زیرا غنای دوران امام باقر علیه السلام همانند غنای زمان عباسیان، سراسر فسق، فساد و فحشا بوده است، از این رو آن شخص نیز آن را با «باطل» می‌داند. البته سیستم و نظام حاکم بر جامعه‌ی آن زمان چنین بوده است و این امر منحصر به شخص مأمون نیست و آنان چنان امامان شیعه علیهم السلام را در تنگنا قرار داده بودند که آنان نمی‌توانستند سخن خود را نیز برای یاران بیان دارند. از این روست که ما به تکرار می‌گوییم غنا و موسیقی ولایی برای یاران اهل بیت تشریح نشده است و امامان شیعه علیهم السلام فرصت و مجال آن را نیافتند که همه‌ی حقایق را به صراحت بیان دارند و آنان به زبان ایماء و اشاره از کنار بسیاری از حقایق گذشته‌اند. شرایط حاکم بر جامعه در آن زمان، زمینه‌ای برای تحقیق و شناخت موضوع غنا و موسیقی باقی نمی‌گذاشت؛ همان‌گونه که امامان معصوم علیهم السلام نیز گرچه علم ماکان و ما یکون داشتند، مطالب را به صورت مدرسی بیان نمی‌نمودند و بر بیان حکم واقعیتهای جامعه‌ی خود

بسند می نمودند. اگر آن حضرات می خواستند بفرمایند در هزار و اندی سال دیگر موارد حلال غنا و موسیقی موضوع می یابد، دشمنان از بیان امام سوء استفاده می کردند و تبلیغ می نمودند که امامان شیعه علیهم السلام نیز غنا و موسیقی را حلال می دانند؛ پس غنا و موسیقی دربار ما نیز اشکال ندارد. شاهد بر این مدعا، همین روایت است. مأمون به نقل از امام رضا علیه السلام گفته بود که آن حضرت غنا را حلال می داند و حضرت نیز مأمون را لعنت نموده بود؛ چرا که حضرت می دانست دشمنان می خواهند از چنین حکمی، برای بار دیگر، پیراهن عثمان درست کنند.

با توجه به این روایت، حضرت با عباسی نرم و ملایم سخن گفته است و ایشان نه آن را حرام دانسته اند و نه حلال؛ بلکه از امام باقر علیه السلام نقل روایت می کند. البته دقت در روایت امام باقر علیه السلام می رساند زمان ایشان نیز زمانه‌ی مشکلی بوده است، از این رو حضرت می فرمایند: اگر حق و باطل را بر دو دسته تقسیم کنند، غنا با کدام دسته است و حضرت امام باقر علیه السلام نیز حکم را با تلویح بیان می کند و به صراحت حکم به حرمت نمی دهد، و آن زندیق هم گمان به حلّیت می برد؛ زیرا بیان حضرت چنان نرم است که ترخیص از آن فهمیده می شود؛ چرا که آن زندیق در تحلیل خود اندیشیده است غنا با باطل است، درست است، اما هر باطلی حرام نیست و خود این گونه اجتهاد کرده است. البته، این امر استبعادی ندارد؛ چرا که آنان با حضرات معصومین علیهم السلام زندگی می کردند و بر لزوم دقت بسیار برگفتار آن حضرات واقف بودند. حضرت امام باقر علیه السلام فرمود غنا حرام است؛ بلکه فقط با باطل بودن غنا را حکم درستی دانستند. البته

پرسیدن حکم غنا از طرف اشخاصی همانند خلفای عباسی به این می‌ماند که فردی قاتل و رباخوار از حکم غسل جمعه بپرسد و بگوید آیا اشکال دارد من غسل جمعه را انجام ندهم، درست است که انجام ندادن غسل جمعه اشکال ندارد، اما شخصی که به راحتی و به ناحق آدم می‌کشد و ربا می‌خورد، چنانچه غسل جمعه انجام دهد یا نه، تفاوتی ندارد، بلکه به وی باید گفت نباید از غسل جمعه سخن گویی؛ چرا که گاه، حرمت کاری، چنان شدید است که دیگر کارها در کنار آن رنگ می‌بازد و امامان معصوم علیهم‌السلام نیز فراست و زیرکی خود را دارند و خود را به چیزی که اصل نیست، مشغول نمی‌دارند و به همین خاطر، از روی تندى و بغض و با شدت می‌فرماید: آن زندیق دروغ می‌گوید. من چه می‌خواستم بگویم و او چه استنباط کرده است. من می‌خواستم به او تذکر دهم که او به گناهای بالاتر از غنا مثل غصب مقام ولایت مبتلاست و او می‌گوید غنا اشکال ندارد. آن‌چه در زمان نزول این روایات واقع شده بود، چیزی بالاتر و بدتر از غنا بوده و آن اندراس دین و خانه‌نشینی صاحبان ولایت بوده و غنا نیز معرکه‌ی آرای مجالس غاصبان خلافت بوده است.

سلاطین بنی‌امیه و بنی‌عباس همه چیز؛ اعم از بذله‌گویی، شعر، موسیقی، رقص و گاه قرآن کریم را در خدمت بقای حکومت خود گرفته بودند. حال، اگر امام به آنان بفرماید: قرآن خواندن در این زمانه نیز حرام است، هیچ بُعدی ندارد؛ چون آنان از قرآن نیز علیه دین و جهت ترویج باطل استفاده می‌کردند؛ چنانچه در زمان حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام، دشمنان، قرآن را بر نیزه کردند و در پشت آن سنگر گرفتند و معاویه را در

پناه آن حفظ نمودند و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را با چه مصایبی درگیر ساختند؛ در حالی که نگاه به چنین قرآن‌هایی و حفظ آن حرام بوده است و باید تیرها و تیغ‌های خود را بر آن نابکاران و هرچه در دست دارند، وارد می‌آوردند و به فریاد جبهه‌ی باطل و پیشوای آن، معاویه و عمروعاص که به حيله، بر تیر زدن به قرآن و سوختن آن گریه می‌کرده‌اند، رحم نمی‌آوردند.

هم‌چنین همانند روایات مذمت غنا و موسیقی، روایاتی داریم که شعر را قبیح می‌شمارد و شاعر را مذمت می‌کند، ولی این حکم به شاعرانی منصرف است که در شعرهای خود مضامین باطل، جاهلی و کفرآمیز می‌آوردند و یا مدح درباریان جور را پیشه می‌کردند و به‌خاطر مال دنیا، به دین‌فروشی روی می‌آوردند و شعر را در مسیر تبلیغ دستگاه خلافت و ظلم به کار می‌گرفتند؛ ولی اگر شاعری زبان شعر خود را در راه پیشبرد اهداف و آرمان اسلام قرار دهد و شعار توحید سر دهد و عدالت، انصاف، جوانمردی و پاکی را گسترش دهد، مورد تشویق قرار می‌گرفته است. فرزدق نمونه‌ای از این شاعران است که طبع رحیمی و شاعرانه‌ی خود را در راه گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام قرار می‌دهد و برای آنان شعر می‌سراید، در مقابل نیز کسانی بودند که به خاطر کیسه‌ای زر، به نفع حکومت اموی یا عباسی شعر می‌گفتند و مصداق صدای باطل می‌شدند و در کنار آن از شراب‌خواری و دیگر گناهان نیز دریغ نمی‌ورزیدند که البته بزرگ‌ترین گناه آنان این بود که در خدمت جبهه‌ی باطل و ظلم قرار می‌گرفتند و ولایت‌ستیز می‌شدند.

شعر نیز همانند غنا و موسیقی بر دو گونه‌ی حلال و حرام است و روایاتی که شعر و شاعری یا غنا و موسیقی را مذمت می‌کند، به گروه دوم انصراف دارد، از این رو نمی‌توان به اطلاق این روایات تمسک نمود. دین‌مداران باید زبان‌گویا داشته باشند و نباید با محروم نمودن خود از موارد حلال غنا و موسیقی، جبهه‌ی خویش را گنگ و لال بنمایانند. هم‌اینک آنان عرصه را به دشمن و ضد انقلاب سپرده‌اند و دستگاه استکبار و اپوزیسیون، با حمایتی که از خوانندگان؛ به‌ویژه زنان خواننده‌ی طاغوتی دارند، صحنه‌ی فرهنگی کشور را به سخره گرفته‌اند و آنان قوای پیشتازِ هجوم به فرهنگ دینی شده‌اند. این در حالی است که هنوز «شادمانی دینی» در جامعه‌ی ما طرح ندارد و شناسه‌ی خود را نیافته است. مردم جامعه‌ی ما از چشیدن «طعم شادی» در پرتو «طرح شادمانی دینی» بی‌بهره‌اند و به خود شادمانی دینی نمی‌بینند. از این رو چه بسیار جوانانی که به کوچک‌ترین محرک‌ها و با ترفندهایی به انواع شادی و امور نشاط‌آور کاذب پاسخ مثبت می‌دهند.

از طرفی، حوزه‌های علمی و بسیاری از افراد مذهبی، در معرض اتهام به خمودی هستند و در نتیجه باید از هم‌اکنون در اندیشه‌ی طراحی کارکردهای بایسته‌ی شادی‌آفرینی دینی در انواع گوناگون آن، از جمله در غنا و موسیقی باشند و چنان تنوع شادی‌آفرینی مذهبی و نشاط‌آوری داشته باشند که بتوان آن را به غیر مسلمانان نیز ارایه داد و آنان را به سوی این کالای دینی و فرهنگی مسلمانان فرا خواند.

هم‌اینک اتهام غم‌باری و عبوسی حوزه‌ها و مؤمنان را نشان رفته است

و آنان جز در مجالس روضه دیده نمی‌شوند و گویا کبیره است که روحانی یا مؤمنی در مجالس شاد که مرزهای شرعی رعایت می‌گردد حضور داشته باشد؛ در حالی که نباید این گونه باشد. جامعه‌ی ما چنان به گریه عادت کرده است که حتی عروس نیز خانه‌ی پدر را با گریه ترک می‌کند. ما بر آن نیستیم که گریه را نفی کنیم، ولی سخن در این است که هر یک از گریه و شادی، باید جایگاه ویژه‌ی خود را بیابد و در مورد این دو، باید به عدالت رفتار نمود و آن را قانونمند کرد و حزن و شادی را از معصیت و گناه دور داشت.

در زمان صدور روایات غنا و موسیقی، خوانندگانی که به حرام می‌خواندند و نیز پارتی‌ها و بیت‌الغناها شمار فراوانی داشته است و کم‌تر مورد حلالی را می‌شد برای آن سراغ گرفت. این امر باعث شده بود که هر کس آلات موسیقی؛ مانند: چنگ، عود، مزمار و بربط را در دست بگیرد، به این گروه لایبالی و نیز به گروهی که در خدمت دستگاه جور خلفا و در جبهه‌ی باطل و ظلم بودند، نسبت داده شود و زمینه‌ی آن نبوده است که کسی نزد امام معصوم علیه السلام شعری بخواند و مزماری بنوازد و موالیان حضرت، که همواره در تعقیب و گریز و در تقیه بوده‌اند، مجال چنین چیزهایی را نداشته‌اند و نمی‌شده است که از میان آنان، موسیقاری برخیزد که هنر خویش را در خدمت ولایت اهل بیت علیهم السلام قرار دهد؛ همان‌گونه که شاعران بنام عرب، کم‌تر می‌شده است که وابستگی و علاقه‌ی خود به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشان دهند و تاریخ در حافظه‌ی خود تنها چند نمونه‌ی انگشت‌شمار مانند فرزدق، طاووس یمانی و بانوی

همدانی را سراغ دارد. در دست داشتن آلات موسیقی در آن زمان، همانند در دست داشتن تلفن همراه در جامعه‌ی امروز نبوده است، که امری عادی باشد، بلکه به در دست داشتن بی‌سیم می‌ماند که نشان از داشتن مسئولیت و کارگزار نظام حاکم است. در دست داشتن آلات موسیقی در آن زمان یعنی انتساب داشتن به اهل گناه، فساد و فحشا، از این رو اهل حق و ولایت، خود را از همه‌ی این آلات و ابزار دور نگاه می‌داشتند؛ چنان‌که برخی از این روایات، به این موضوع تصریح دارد که راوی را به سبب نزدیک شدن به منزلی که در آن غنا و موسیقی بوده است، مورد عتاب قرار می‌دادند و به آنان سفارش می‌نمودند که کریمانه و بزرگوار زندگی نمایند. اهل معصیت و فساد که مورد حمایت دربار اموی و عباسی بودند، آزادانه و در منظر عام، مجالس موسیقی و پارتی‌های شبانه می‌گرفتند و خانه‌ی خود را بیت الغنا می‌نمودند و در برابر، اهل حق و ولایت نمی‌توانستند کوچک‌ترین میتینگ و مجلسی داشته باشند تا چه رسد به آن که با نافذترین حربه‌های فرهنگی مانند تأسیس بیت الغنا به ترویج آیین خویش پردازند. آنان در کوچه پس کوچه‌های مدینه و کوفه و یا در بیابان‌های حجاز و عراق تحت تعقیب بودند و حجر بن عدی‌ها، میثم‌ها، زراره‌ها و عبدالعظیم‌ها نمونه‌ای از یاران پاک و خالص و باصفای امامان هستند که به جرم داشتن ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام، آواره‌ی دشت‌ها و بیابان‌ها و یا غریب شهر و محله‌ی خویش می‌شدند. آنان کجا می‌توانستند در عزای سالار شهیدان نوای غم سر دهند و به یاد شادمانی غدیر به دستگاه شاد سه‌گاه یا چارگاه، آواز غنایی بر آورند. آنان اگر با در

کف نهادن جان خویش، تنها می توانستند شعار غدیر و کربلا و فروغ انتظار ظهور را حتی به فرزندان خویش پیام آوری نمایند، فیروز و خجسته خوانده می شدند. ما شرح ماجرای دردناک غربت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام را در کتاب «دانش زندگی» آورده ایم.

روایات مذمت غنا و موسیقی، ساز، چنگ و عود مردان و زنانی را مذمت می کند و از آن باز می دارد که در خدمت جبهه ی باطل و دستگاه ظلم حاکم بودند و از گناهی دریغ نداشتند و به راحتی بر هم و در هم می لولیدند و بر آن بودند تا با ترویج فساد در جامعه، ذهن جست و جوگر جوانان و کویر روح آنان را از نسیم خوش و معطر بارش ولایت باز دارند و آنان را چنان فسیل سازند که نتوانند حتی نگاهی به بیت امامان علیهم السلام بیندازند. پرهیز دادن موالیان امام علیهم السلام از کنیزان خواننده ای که حتی دوستان دارند، برای مصونیت دوستان از فساد روشمند و برنامه ریزی شده ی دربار است که آلاینده ی دل های مردم به زنگار شهوات حرام است. بدیهی است روایاتی که با وجود چنین بستری صادر می شود همانند این است که کسی به مردم شهری که همه در صنعت ساخت شراب فعالیت دارند بگوید چرا انگور می کارید، چرا انگور می خرید، چرا انگور می فروشید، درختان انگور را قطع نمایید و میوه های آن را از بین برید؛ در حالی که وی انگور را ناپسند نمی دارد بلکه مورد استفاده ی انگور، او را به دادن این حکم وا داشته است و اگر روزی در این شهر از این انگورها شرابی ساخته شود که سکرآور نباشد و خاصیت آب میوه های فعلی را با انرژی زایی بسیار و با فوایدی بی شماری که در شیر مادر است

داشته باشد، حکم به حلّیت آن، بلکه استحسان پرورش انگور و انگورداری می‌دهد؛ چرا که موضوع آن تغییر کرده و چیزی که حرمت به خاطر آن نهاده شده بود، از بین رفته است.

به دست گرفتن آلات موسیقی در آن زمان‌ها مانند گذاردن انگشتی در انگشت دست چپ بود که به خلیفه‌مداران اختصاص داشت و اگر کسی انگشتی به انگشت دست چپ می‌نهاد، ملاکی برای شناخت آن گروه به شمار می‌رفت. آلات موسیقی در آن زمان چنین حالتی را داشته است. البته، در همان زمان که عروسی چنین زمینه‌ای را نداشته و مردم استفاده از آلات موسیقی در آن را عادی می‌دانستند، روایات نیز استفاده از دف یا غریبال در جشن‌های عروسی را بدون اشکال دانسته است.

باید توجه داشت که امر حلال در همه جا حلال است و یادکردن از اعیاد فطر و قربان یا مجالس عروسی در احادیث جواز غنا موضوعیت ندارد و امر حرام نیز در همه جا حرام است و چیزی آن را حلال نمی‌گرداند. البته، در بعضی موارد، عوارض ثانوی مانع از حمل این حکم بر آن موضوع می‌گردد که گاه موضوع آن نیز تغییر یافته است و به طور نمونه، نمی‌توان کنار تابوت کسی تمبک زد؛ چرا که آن فرد، حرمت دارد و زدن تمبک از آن جهت که حرمت فرد مؤمنی را خدشه‌دار می‌سازد، حرام است.

خواندنِ غنایی نیز در هر موردی که باشد و با گناه و باطلی همراه نباشد، جایز است؛ هر چند خواننده غنای خود را بر یکی از دستگاه‌های موسیقی جریان دهد. بله استفاده از همانند موسیقی پاپ و راک آمریکایی که استفاده‌ی غالب آن در اشاعه‌ی فحشا و ترویج خشونت است، حرام

است و چنانچه قرآن کریم نیز به آن سبک خوانده شود، حرام است. هم‌چنین قرائت قرآن کریم به سبک خوانندگان مشهور طاغوتی که در جبهه‌ی باطل بوده‌اند اشکال دارد؛ چرا که آنان در جبهه‌ی طاغوت می‌باشند و یادآوری سبک آنان مصداق ذکر باطل می‌باشد، اما اگر این خوانندگان، مسایل شرعی را نادیده نمی‌گرفتند و خواندن آن‌ها یادآور مقامات عرفانی و بهشت و ملکوت الهی بود، مصداق روایت: «ذکرتك الجنة» می‌شدند و خوانندگی آنان اشکال نداشت؛ اما هر کدام که سبک خویش را با طاغوتی شدن یا حمایت جبهه‌ی ظلم و باطل به حرام آلوده نماید، حتی قرائت قرآن کریم به آن سبک حرام است و قاریان قرآن باید توجه داشته باشند که در قرائت خود از این سبک‌ها پرهیز نمایند.

برخی از موسیقی‌های تولید شده در کشور کارنامه‌ی موفق‌ی دارد و بسیار شایسته به امور معنوی و روحانی بر می‌انگیزاند. البته موسیقی‌های حرامی نیز هست که کپی‌برداری شده از دستگاه‌های خشن آمریکایی یا سبک‌های افراد آلوده در زمان طاغوت است و علت حرمت آن نیز خشن بودن این دستگاه و فسادانگیز بودن آن است، نه ماده‌ای که در اشعار آن به کار می‌رود.

لازم به ذکر است ترانه‌ها و سروده‌ها در صورتی غنا و موسیقی را حرام می‌سازد که به‌ویژه برای جامعه‌ی جوان ما به فساد و شهوت‌رانی تحریک نماید. اشعاری که از چشم و ابرو و خال لب دختران و زنان می‌گوید به خاطر بار معنایی تحریک‌آمیز برای جوانانی که دسترسی به ارضای غریزه‌ی جنسی به صورت حلال را ندارند و نیز به صورت آزاد تربیت نشده‌اند حرام است.

در زمان صدور روایات حرمت، اهل حق و ولایت و یاران امامت نمی‌توانسته‌اند صدا و نوایی داشته باشند، آنان با این که بی صدا بودند، آوازه‌ی بیابان و غریب شهرها می‌شدند تا جان خود را حفظ نمایند و اندیشه‌ی ولایت را زنده دارند، آنان کجا می‌توانستند به صورت رسمی شب غنا و موسیقی داشته باشند و در آن از وصف امامان آواز سر دهند. غربت و تقیه این امکان را از آنان ربوده بود و از این رو موضوعی نبوده است تا حکمی برای آن بیان شود؛ اما اگر امروزه بتوان با صوت و صدای فرد مؤمن و ولایت‌مداری مایه‌ای مذهبی و انقلابی برآورد، چه اشکالی دارد؛ در حالی که هیچ یک از روایاتی که غنا و موسیقی را حرام می‌داند یا آن را مذمت می‌کند بر آن دلالتی ندارد. آیا نمی‌توان خوانندگانی را تربیت کرد که خوانندگان رپ در آن سوی زمین را بر زمین بزند و علاقمندان آن را به سوی خود و فرهنگ اسلامی خویش دعوت نماید؛ اگرچه زبان ما را متوجه نشود. موسیقی زبانی بین‌المللی است و فهم آن به زبان‌شناسی چندانی نیاز ندارد. امروزه در روسیه، موسیقی‌های خشن آمریکایی خواهان بسیاری دارد و آنان فقط از صوت، صدا و هیبت و حرکات آنها استفاده می‌کنند. می‌توان با تربیت خوانندگان و نوازندگانی مؤمن و ولایت‌مدار، دنیای کفر و فراعنه‌ی آن را به خاک مذلت کشید و فرهنگ اسلامی را به تمام جهان گسترش داد.

حاکمیت خلفای جور و تغییر فرهنگ جامعه‌ی زنان مسلمان

انحراف حاکمیت سیاسی از ولایت دینی که ماجرای آن را به اختصار

آوردیم، سبب بروز خرافات و حاکمیت تعصب‌های جاهلی در پی آن و دامن زدن خلفای بعد در آلودگی جامعه، سببی مهم در خانه‌نشینی زنان مؤمن گردید و آنان را به محرومیت از انواع فعالیت‌های اجتماعی دچار نمود؛ هرچند در تاریخ شیعه می‌توان شیر زنان بسیاری را سراغ گرفت که در مسیر حاکمیت ولایت خاندان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام تلاش بسیاری داشتند و قهرمانی‌ها و جان‌فشانی‌های آنان در طول تاریخ حضور امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام فهرست بلندی را به خود اختصاص می‌دهد. نحوه‌ی حضور زنان شیعه در این مدت نیازمند پژوهشی کامل و جامع و نیازمند تحقیقات میدانی است.

در آن زمان‌ها زنان به صورت مطلق و به ویژه زنان شیعی، هیچ زمینه‌ای برای حضور در اجتماع نداشتند و بیرون آمدن آنان مصداق این مثل بود که می‌گویند فلانی شب‌رو است یعنی دزد است؛ چرا که در آن زمان‌ها، جز دزدان، کسی در شب بیرون نمی‌آمده است. زنان نیز مشاغل اجتماعی نداشتند تا نیاز باشد در جامعه حضور یابند و بیرون آمدن آنان، بدون آن که کاری داشته باشند، از این جهت مذموم بود و نمونه‌هایی از نکوهش آنان در این زمینه را می‌شود در نهج البلاغه دید. به این ترتیب، زنان، شبانه‌روز خانه‌نشین بودند و به موجودی تک بعدی و خانگی تحویل رفتند. روایاتی که در زمینه‌ی حضور اجتماعی زنان به ما رسیده، در چنین فضایی صادر شده است و پیشوایان شیعه به سبب شرایط سختی که حاکمیت برای آنان به وجود آورده بود، مجال آن را نیافتند که فرهنگ شیعی را برای یاران خویش تبیین نمایند و نحوه‌ی حضور

بایسته‌ی زن در جامعه را به صورت صریح بیان دارند، از این رو فقیه باید آن را با تلاش فکری و همت وسیع و با دیدی همه‌جانبه‌نگر و با دوری از اطراف‌گرایی و با رها شدن از سنت‌هایی که از اسلام نیست و با شناخت دقیق پیرایه‌ها به دست آورد. پیرایه‌هایی که به دست خلفای جور به دین تحمیل شد و به مرور زمان، در ذهن و فکر جامعه‌ی مسلمانان نهادینه گردید. شمار فعالیت‌های فرهنگی و نیز ددمنشی و ستم‌گری آنان چنان فشرده و بسیار سخت بوده است که نه تنها زنان شیعه، بلکه امامان علیهم‌السلام و به تبع آنان شیعیان نیز به صورت رسمی خانه‌نشین شدند. حوادث خونینی که آنان برای حضرت زهر علیها‌السلام، حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام و نیز امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام پیش آوردند مثالی گویا در این زمینه است. معاویه به استناداران خود به صورت رسمی بخش‌نامه نمود که تمامی فعالیت‌های اجتماعی شیعیان محدود گردد و رسانه‌ای تبلیغی آن زمان، فعالیت علیه مرام شیعه را شدت بخشند. او در این زمینه سرمایه‌گذاری بسیاری را تدارک دید که جوایز مالی وی زبانزد است. هم‌چنین آنان بر اساس تعصبی که خلیفه‌ی دوم نسبت به حضور زنان در جامعه داشت و آن را زشت و کریه می‌دانست، مهندسی اجتماع اعراب را تدوین و اجرایی می‌نمودند و از طرف دیگر، کنیزانی که تن به هرگونه فسادی می‌دادند، آزادانه اجازه‌ی فعالیت در جامعه‌ی مسلمانان را داشتند و در این میان، شیعیان که شمار بسیار اندکی از مسلمانان را تشکیل می‌دادند نمی‌توانستند با عرف آن روزگار ناسازگار باشند و ملاحظه‌ی عرف چیره بر مردم را می‌نمودند. مقتضیات زمان و مکان و روش مسلمانان باعث شد

که زنان خانه‌نشین شوند و زن، پدیده‌ای ناتوان و ضعیف خوانده شود؛ چنان‌که در روایتی آمده است:

«همانا زنان، ناتوان و ناموس شما هستند، ناموس خویش را با خانه

بپوشانید و ناتوانی را با خاموشی»^۱.

موضوع چنین روایاتی را نباید جامعه‌ی دختران و زنان شایسته و عفیف شیعی دانست، بلکه موضوع این روایات، ناظر به جامعه‌ی زنان و دختران ولگرد و بی‌کار و به‌ویژه کنیزانی بوده است که در دست مخالفان ولایت بوده و به هرزگی شهرت داشته‌اند و مردان عرب نیز سنت‌های جاهلی خود - به ویژه اخلاق پیشوای دوشان را بر زنان خویش تحمیل می‌کردند و زنان را از سخن گفتن، استدلال نمودن و کار کردن دور می‌داشتند. جامعه‌ای که دختران، در آن حق حیات نداشتند و آنان را زنده به گور می‌ساختند. البته زنده به گور نمودن آنان نیز به سبب امنیت برای آنان و چیرگی خوی حیوانی و شهوانی بر مردان بوده که هیچ قومی بر زنان قوم و قبیله‌ی دیگر رحم نمی‌آورده و تعصب قبیله‌ای را نیز پاس می‌داشته است. زندگی اعراب نیز بسیار ساده بوده و کمبود شغل، آنان را آزار می‌داده و زمینه‌ای برای حضور سالم زن در جامعه‌ی بدوی، اما شهری آن روز وجود نداشته است. در این شرایط است که باید گفت زنان «ناتوان» و «بیمار» هستند و ناتوانی این زنان بیمار را باید با سکوت مداوا کرد، ولی اگر رفاه عمومی گسترش یابد و زنان از تحصیلات عالی و

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۲، باب ۲۴، ح ۴.

مشاغل اجتماعی متناسب با خود بهره‌مند شوند و بستر رشد و شکوفایی استعداد‌های آنان و کمالات ایشان به صورت سالم و با وجود امنیت روانی و عفاف فردی و اجتماعی فراهم آید، نباید آنان را ناتوان دانست، بلکه به کسی که به بدی سخن می‌گوید و بیمار است باید گفت برای حفظ آبروی خود سخن نگوید.

زنان عرب در مجالس خود بیش‌تر کف و داریه می‌زدند و «لی‌لی» می‌کردند و منتظر دستگاه نمی‌ایستادند و خود می‌رقصیدند. در مقابل این گونه عروسی‌ها، مجالس کاباره‌ای وابسته به دربار بود که مردان شکم‌پرور و شکم‌باره می‌نشستند - همان‌طور که هم‌اکنون نیز چنین است که با شکم‌های پر از نفت به کناری می‌نشینند - و زنان رقااص و خواننده، برای آنان می‌خواندند و می‌رقصیدند و به عیاشی می‌پرداختند.

برخی از اعراب و فارس‌ها بر اثر غیرتی که داشتند، مجالس عروسی خویش را به گناه آلوده نمی‌کردند و به ناموس خویش، اجازه نمی‌دادند که آلوده و فاسد شوند و حرمت آنان و نیز حرمت عروسی را پاس می‌داشتند، ولی همان مردان عرب یا فارس، برای انجام گناهان به خانه‌های فساد و به سراغ زنان مغنی و خواننده و فاسد می‌رفتند.

البته عرب‌های امروز فرهنگ گذشته‌ی خود را از دست داده‌اند و در فرهنگ اروپایی تحلیل رفته‌اند. عده‌ای از عرب‌ها با پیراهن عربی و عمامه می‌رقصند که کاری بس زشت و ناپسند است؛ زیرا این لباس، لباس مسلمانان شناخته می‌شود. زن‌های عربی نیز دستخوش این مشکل شده‌اند و از حالت پوشیده‌ای به عریانی و سکس روی آورده‌اند. عرب‌ها

در گذشته با توجه به غیرت عربی که داشتند از چنین کرداری روی گردان بودند؛ ولی اکنون آن غیرت از بسیاری رخت بر بسته است. حال سخن این است غتاخوانی‌هایی که از آن نهی گردیده برای این گونه مجالس است که مردان بر زنان خواننده‌ای وارد می‌شدند که عریان بودند و از انجام هر باطل و فساد پرهیز نداشتند و نیز مربوط به مجالسی است که ترویج باطلی را در پی داشته باشد و موضوع روایات حرمت، مجالس عروسی و دیگر مجالس مشابه که احکام الهی در آن رعایت می‌گردد نیست و این تغییر موضوعات است و نه حلال شدن محرّمات الهی؛ چرا که حرام‌های نفسی هیچ گاه تغییر نمی‌یابد، بلکه گاه اگر با برخی امور حلال همراه شود و بر آن چیره گردد، آن را نیز حرام می‌گرداند. به هر روی «حلال محمد ﷺ حلال أبداً إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة»^۱ می‌باشد. برای نمونه، حرمت ظلم ذاتی است و این حکم هیچ گاه تغییر نمی‌کند؛ چرا که موضوع آن امر ثابتی است که هیچ گاه تغییر نمی‌پذیرد.

احکام هیچ گاه تغییر نمی‌پذیرد و تغییر تنها در ناحیه‌ی موضوعات پدید می‌آید. بر این اساس، عنوان «احکام ثابت متغیر» عنوانی خطاست، بلکه احکام، فقط ثابت است.

اما روایاتی که در مذمت برخی از اقوام یا مکان‌ها رسیده است ناظر به اقوام و مکان صدور روایات است و چنانچه آنان روزی به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اذعان نمایند، موضوع آن روایات نمی‌باشند و چنین نیست که

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

مردم کوفه یا برخی از اقوام ترک و گُرد همیشه مورد مذمت باشند، بلکه زمانی حادثه‌ای پیش آمده است و آنان بد عمل کرده‌اند و به صاحب ولایت پشت نموده‌اند، از این رو نکوهش شده‌اند. اگر کسی با توجه به این روایات، نسبت‌هایی را به آنان بدهد، خود را به گناه آلوده نموده است. نکوهیده بودن این اقوام، به سرگذشت پدران ما ایرانیان می‌ماند که روزی گبر یا مجوسی و یا سنی بوده‌اند و امروزه همه مؤمن و شیعه گشته‌اند و گذر زمان این تغییرات را به وجود آورده است و حال که مردم ما مردمی ولایی و شیعی هستند درست نیست که کسی به واسطه‌ی چند نسل پیش، ما را به مجوسی بودن یا دیگر عقاید باطل محکوم کند. در موسیقی نیز برخی از عالمان استفاده از سنج یا طبل را بدون اشکال دانسته‌اند و این امر را با توجه به عوارض پیش آمده - مانند جنگ و دفاع - گفته‌اند.

به هر روی، خانه‌نشین شدن زنان، مشی اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده است؛ چنان‌که در زمان ما، زنان شیعه در لوای رهبری امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ و به برکت انقلاب اسلامی حضور شایسته‌ی خود در اجتماع را به صورت نسبی دارا گردیدند؛ هر چند دیگر عالمان دینی و فقیهان آن زمان، با این مشی ایشان رَحِمَهُ اللهُ هماهنگ نبودند و آن را نمی‌پسندیدند. برای نمونه، شخصیت مهمی که تنها کسی بود که بنده در نماز میت وی قصد انشا نموده و گفتم: «اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا» و فردی است که در برزخ مشکلی ندارد، بیرون آمدن زنان از خانه را به صورت گسترده نهی می‌نمود و می‌فرمود: «زن‌ها را بیش از این، از خانه بیرون نکشید»؛ در حالی که زنان اگر به راست‌کرداری و به درستی و نه به باطل بیرون آیند، اشکالی ندارد.

ما در کتاب «فقه غنا و موسیقی» ثابت نموده‌ایم صوت و آواز زن ایرادی ندارد. زن مسلمان می‌تواند اذان بگوید، در مجامع بین‌المللی قرآن بخواند و یا آواز سر دهد، اما باید اصولی را رعایت کند که مهم‌ترین آن حفظ عفاف و پوشش و دوری از حرام‌های شناخته شده مانند عریان‌نمایی و نیز پرهیز از دستگاه ظلم و جور و خواندن ترانه‌هایی شهوت‌انگیز است که به حرام دعوت می‌کند و با غنج و ناز همراه است. پس از غیبت کبرا و حضور عالمان و فقیهان شیعه در فضایی که حاکمان عباسی و پس از آن پادشاهان عثمانی و ایرانی بر آن حاکم بودند، موجب شد اندیشمندان دینی با تأثیر گرفتن از آن مکان و زمان، فرهنگ پنهان نمودن زن‌ها را بر اساس سنت‌های مردسالارانه تأیید و تبلیغ نمایند و گاه آنان مخالف آموزش تحصیلی دختران بودند و از ناامنی‌هایی که در جامعه وجود داشت، بر آنان می‌ترسیدند و نگرانی آنان نیز موجه بود. عالمان اهل سنت نیز از وابستگی به دربار و طاغوت‌های زمان رنج می‌بردند، از این رو، چندان در این گونه مسایل تحقیق ننموده‌اند، همان‌گونه که عالمان شیعی از غربت به ضعف و تنهایی دچار شده بودند و برای حفظ جان خود زحمت بسیار می‌کشیدند و گاه آنان، جان خود را برای داشتن ولایت و در این راه برکف می‌نهادند و رقص‌کنان، گردن به زیر شمشیر ددمنشان می‌بردند. همه‌ی این امور دست به دست هم داد و فرهنگ خانگی بودن زنان و نهفته ساختن آنان در درون منزل و جدایی آنان از اجتماع را ریشه‌دار ساخت. زنان هم‌اکنون در برخی از کشورهای عربی، حتی از حق رأی که در بیش‌تر کشورها پذیرفته شده است، محروم

می‌باشند، بلکه آنان را از گرفتن شناسنامه و کارت شناسایی محروم می‌دارند تا چه رسد به آن که برای آنان حق رأی قایل شوند. از طرفی، مردم جوامع و به‌ویژه اعراب، کم‌تر از خود حریت نشان می‌دهند و هرگونه فرهنگی را که بر آنان حاکم شود، می‌پذیرند و انفعال آنان بیش از فاعلیت آنان است.

ما بر این عقیده هستیم که در سایه‌ی هدایت و رهبری حضرت امام خمینی علیه‌السلام، زنان جایگاه شایسته‌ی خویش در اجتماع ایران و امنیت نسبی خویش را باز یافته‌اند و می‌توانند در همه‌ی عرصه‌های مجاز، که متناسب با آنان است و عفاف جامعه را حفظ می‌نماید و از جمله در خوانندگی که منع شرعی ندارد، حضور یابند و در مسیر حاکمیت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام که دنیایی آباد و برزخ و آخرتی مشفوع را برای آنان در پی دارد، حرکت نمایند. بله، در این روند، باید توجه داشت که بدن زن به‌جز صورت و دو دست تا مچ، عورت است و باید آن را به هر صورت که می‌توان، پوشیده داشت و این امر نیز مقتضای لطافت و جمال زن است و امر لطیف و زیبا که حساسیت ویژه‌ای دارد، زود آسیب می‌پذیرد و در نگه‌داری آن باید کوشا بود، از این رو، دین این لطافت و جمال را امری می‌شمرد که باید پوشیده داشته شود.

غناخوانی زنان جایز است، مگر آن که جامعه چنان باشد که مردان و زنان از نظر جنسی، عقده‌های روانی بسیاری داشته باشند و در چهره‌ی دختران و پسران، جز سرخی شهوت دیده نشود و چنانچه در خانه، دختر به پدر نزدیک شود، مادر عصبانی می‌گردد و در صورتی که پسر به

مادر نزدیک شود، پدر برافروخته می‌شود. باید نخست چنین بیماری‌هایی را با آموزش و ترویج شیوه‌ی صحیح همسررداری و تربیت فرزند، رفع نمود تا حضور زنان در جامعه، از این بیماری‌ها آسیب نبیند.

جدایی مقام ثبوت و اثبات غنای زنان

صوت و صدای زن از آن جهت که صوت و صداست و غنای وی از آن جهت که غناست و با غنج و ناز همراه نیست، اشکالی ندارد ولی در جامعه‌ای که عفونی است و از سلامت به دور است، ترویج صدای زن آن را عفونی‌تر می‌سازد. در این بحث، هیچ‌گاه نباید میان دو حیثیت ثبوتی و اثباتی آن خلط نمود. برای نمونه اگر زن یا مردی صدای خود را به غزل بکشاند و او را به حال و خلوتی معمولی و نه حتی عرفانی هدایت کند و صفایی به او دهد، اشکال ندارد و رخوت و سستی درونی حاصل از آن که طرب نامیده شود نیز آن را حرام نمی‌سازد، ولی اگر صدای زن و مرد، تهییج بر حرام کند و خواندن آنان، وی را به بدن یا زلف زن یا مردی بیگانه برساند، نه تنها آواز، بلکه صدای معمولی آن نیز حرام است و چنین دعوتی با دعوت به قرار گرفتن در سپاه کفر در اصل حرمت مشترک می‌باشد. به طور کلی، تهییج و تحریک بر حرام با ناز، کرشمه و غمزه و یا با سخنی معمولی حرام است؛ خواه از زن باشد یا از مرد؛ هرچند زن استعداد و توانایی بیش‌تری بر تهییج نسبت به مرد دارد.

غناخوانی در دستگاه‌های موسیقی تفاوت دارد و برخی از دستگاه‌ها نجیب و بعضی جلف و سبک‌سرانه است و انتخاب دستگاه نیز در

حرمت و حلیت غنا و آواز دخالت دارد. برای نمونه، دستگاه زابل، دستگاهی جلف است و دارای ریتم و ضرب مخصوص می‌باشد؛ برخلاف دستگاه افشاری، بیات و ماهور که دستگاه‌هایی نجیب است و چنانچه زن یا مردی در یکی از این دستگاه‌ها به دور از غمزه و اظفار آواز بخوانند و زنان خواننده نیز از عریانی و بی‌عفتی دور باشند و پوشش اسلامی را رعایت نمایند، غناخوانی آنان اشکال ندارد؛ به‌خصوص اگر آنان اشعار و متن‌هایی را برای آواز برگزینند که روحیه‌ی ایمان و محبت به ولایت و خاندان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در افراد تقویت نماید و آن را برانگیزاند و در این صورت است که آنان نظر شریعت را استیفا نموده‌اند؛ مگر این که فساد بر جامعه چیره باشد و زنان فاسد چنان عرصه را بر زنان خواننده‌ی مؤمن تنگ نمایند که میدان را از حضور آنان بگیرند و البته این ضعف به جامعه‌ی زنان مؤمن و ضعف دستگاه‌های نظارتی و اجرایی باز می‌گردد که در این صورت، عوارض جانبی حرمت غناخوانی زنان و گوش فرا دادن به آن را سبب می‌شود. جامعه‌ی اسلامی باید کریمه‌ی: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱ را که به قوای نظامی منحصر نیست و ابزار فرهنگی را نیز شامل می‌شود نصب عین خود قرار دهد و سازمانی برای آموزش و حمایت از زنان و مردان خواننده و خوش صدایی که در خدمت ترویج فرهنگ اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام قرار دارند را پیش‌بینی نماید و آن را در اولویت برنامه‌های تبلیغی خویش در ترویج آموزه‌های دینی به دنیا قرار



دهد و همان‌گونه که گذشت نهی قرآن کریم نهی از عشوه و غمزه ریختن زنان در سخن گفتن است و چنین زنانی نیز بیمار می‌باشند و گرنه اصل صدای زنی که به سلامت سخن می‌گوید یا آواز می‌خواند اشکال ندارد. جامعه‌ی مؤمنی که زنان و مردان آن خطاب به حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام می‌گوید فدایت شوم یا قربان تو گردهم، و احساس گناهی به آن دست نمی‌دهد، جامعه‌ای سالم است ولی اگر مردی چنین سخنی را به زنی گوید و در خود احساس رخوت می‌بیند و شهوت چشم او را پر می‌نماید، وی بیمار است. البته، طهارت و پاکی حضرت زهرا و حضرت زینب علیها السلام اجازه نمی‌دهد که هیچ آلودگی به این حریم قدسی و الهی وارد شود و حتی انسان‌های گناه‌کار نیز اگر به آن حضرات علیها السلام متوسل شوند و زهرا جان بگویند و فدایت شوم بر زبان آرند، هیچ آلودگی به ذهن آنان راه نمی‌یابد؛ زیرا مغناطیس طهارت حضرت علیها السلام از هر گونه آلودگی بازدارنده است، حال اگر این فرهنگ در جامعه‌ی اسلامی و در مرتبه‌ی نازل آن گسترش یابد و فرهنگ عفاف در جامعه نهادینه شود، معاشرت مردان و زنان از آلودگی مصون می‌ماند. البته باید به این اصل مهم روان‌شناسی توجه داشت که افراد و گروه‌ها با توجه به سنخیت‌هایی که دارند گرد هم می‌آیند و نادر است کسی بدون وجه اشتراکی از دیگری حمایت و پیروی نماید. بر اساس این اصل مردان فاسد زنانی را می‌طلبند که جلف و سبک‌سر و دارای درون مایه‌ای آلوده باشند و برای مقابله با چنین افرادی باید زمینه‌های فساد را با چیره ساختن فرهنگ عفت از بین برد.

اگر کسی به مادر و خواهر خود بگوید فدایت شوم و به قربانت روم و ذهن وی آلوده نگردد، اشکال ندارد ولی در صورتی که وی به مادر یا خواهر خویش چنین سخنی بگوید و قصد سویی به ذهن او آید، وی بیمار است و کلام او حرام می‌شود. چنانچه در جامعه‌ای رایج باشد که مرد به زن یا زن به مرد بگوید قربان شما و غرض از آن تشکر باشد، اشکالی بر آن وارد نیست؛ ولی اگر همین سخن، با قصد سوء به نامحرمی گفته شود، حرام می‌گردد. مرزهای دین ظریف است و باید در شناخت آن دقت داشت.

اگر ما از سخنرانی و منبر رفتن زنان و وعظ و خطابه و نیز روضه و آواز زنان سخن می‌گوییم و برخی را ناخوش می‌آید، آنان زمینه‌های قابل‌برای آلودگی یا بیماری روانی و عقده‌های کمبود و حسرت در مسایل جنسی را دارند و چنین جامعه‌ای بیمار است و نباید حکم داد که دهان زنان را باید بست، چون مردانی بیمارند، بلکه باید مردان و نیز زنان را اصلاح و تربیت نمود و فرهنگ حاکم بر جامعه را با مرور زمان و به صورت برنامه‌ریزی شده تغییر داد و باید دانست که دادن آزادی به مردم، عاملی مؤثر در رشد تقوا و خویش‌داری است و اصل: «الإنسان حریص علی ما منع»^۱ اصلی ثابت در روان‌شناسی است و هرچه شمار ممنوعیت‌هایی که شرعی نیست، فراوان شود، عیار تقوا پایین می‌آید. ما در صدور احکام فقهی نباید نخست سراغ افراد بیمار جامعه رویم و برای



۱. ر. ککنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۱۳. (إنّ ابن آدم لحریص علی ما مُنع)



آنان حکم صادر نماییم؛ زیرا این گروه، گاه از صدای چارپایی یا از دست کشیدن بر متکایی در تاریکی محتمل می‌شوند، بلکه نخست باید جامعه را با برنامه‌ی مدونی از بیماری‌ها نجات داد و زمینه‌های علمی، فرهنگی، قدسی زیستن و ایمانی بودن را در جامعه رایج نمود و حکم شرعی را برای چنین جامعه‌ای استنباط کرد تا مردم با آگاهی از آن، این افق را چشم‌انداز حرکت خود در مسیر زندگی قرار دهند. اگر با برنامه‌ریزی سالم و با قطع دست صاحبان ثروت‌های بادآورده، رانت‌خواران و ویژه‌خواران و دزدان بیت‌المال و سارقان آبرومند و وجیه، فقر از جامعه برداشته شود، کسی دزد نمی‌شود مگر آن که بیماری دزدی داشته باشد که در این صورت، باید بر او حد جاری ساخت و با قطع دست وی، ابزار دزدی را از او سلب نمود تا جامعه به امنیت خویش باز گردد.

در گذشته، اگر زنی از خانه بیرون می‌رفت، چشم‌های زیادی او را دنبال می‌کرد ولی اینک که زنان ایران با آزادی بیش‌تری در جامعه حاضر می‌شوند، کم‌تر کسی به زنی چشم می‌دوزد مگر آن که یکی از آن دو بیمار باشد. می‌توان با برطرف کردن نیازهای جامعه، سلامت را به آن بخشید؛ به‌گونه‌ای که اگر زنی با پوشش مناسب و به‌دور از هرگونه اطفار و سبک‌سری در جامعه حضور یابد و شغلی برای خود داشته باشد، سخن گوید، سخنرانی نماید و حتی آواز بخواند و تک‌خوانی نماید و در این صورت، دلیلی برای منع وی وجود ندارد. البته، همان‌گونه که گذشت جواز آن برای جامعه‌ای سالم و معمولی ثابت است و گرنه بسیاری از حلال‌ها برای جامعه‌ی بیماری که جوانش با نگاه خیره و شهوت‌آلود خود

گویی می‌خواهد دیگری را آبستن کند، به اعتبار ثانوی و عارض شدن مفسد و گناهان حرام می‌شود؛ چرا که در شهرکوران، باید چشم را بست و وارد شد. حکایت این جامعه حکایت عالم و جامعه‌ای عقب مانده است که او به خاطر جهل و نادانی مردمان نمی‌تواند و نباید مسایل علمی و به‌ویژه معرفتی را در میان آنان طرح نماید و این حکم، حکمی ثانوی است و گرنه اصل این کار اشکال ندارد. البته باید خاطر نشان نمود از این که می‌گوییم صدا و آواز زن و مرد در حکم یکسان است و تفاوت ندارد، به این معنا نیست که میان زن و مرد نامحرم، حریمی رعایت نگردد و آنان رفتاری همانند رفتار زن و شوهر داشته باشند و این گونه نیست که رابطه‌ی مرد با زن می‌تواند مانند رابطه‌ی مرد با مرد یا زن با زن باشد بلکه شریعت با تعیین مرزهای دقیق معاشرت این دو جنس مخالف، خواسته است دیانت، تقوا، طهارت و پاکی را در جامعه نهادینه سازد و کسی که در این معنا اندکی تردید داشته باشد، در همه‌ی اصول و فروع دین خود دچار مشکل می‌باشد و روشن است که گمراه، آلوده و فاسد است. وقتی سخن از رابطه و معاشرت مرد و زن به میان می‌آید، باید بر لزوم حریمی متناسب میان آن دو تأکید نمود. نه تنها در این باب، بلکه در هر جایی که پشتوانه‌ی قرآنی و روایی دارد چنین است و آن بحث جای تردید ندارد؛ چرا که دین بدون ملاک و معیار سخن نمی‌گوید و ما نیز جز به سخن دین، به عربی و فارسی‌های دیگران اعتنایی نداریم؛ چرا که مهم همان است که دین می‌گوید. وقتی دین زن و مردی را نامحرم می‌داند؛ یعنی رابطه‌ی این دو مانند رابطه‌ی دو مرد یا دو زن در عورت است و در نتیجه تمام بدن زن

برای مرد بیگانه عورت به شمار می‌رود. اجنبی از (أجنب، جنب و جنب) به معنای بعد و دوری گرفته شده که وقتی گفته می‌شود مرد و زن از هم اجنبی هستند یعنی آنان از لحاظ جنسی از هم دور و متفاوتند و این دو متجانب در صورتی می‌توانند به عینیت برسند که میزان و ملاکی از طرف شریعت داشته باشند و این معیار آنان را قریب و نزدیک به هم سازد.

ضرورت شادمانی و نشاط جامعه‌ی زنان

زنان مؤمن می‌توانند موجبات نشاط و شادی خود را با غناخوانی فراهم آورند. بسیاری از بیماری‌های زنان و به‌ویژه بیماری‌های روحی، روانی، عفونی و رحمی آنان برآمده از ضعف اعصاب است و دلیل آن این است که زن در خانه خانم نیست و کار زنانه نمی‌کند و نمی‌تواند زنانگی خویش را عرضه دارد، بلکه تنها کارگر جامعه و کلفت خانه و مادر بچه‌هاست و شب و نیمه شبی ندارد؛ با این وصف، اگر نعوذ بالله وی به گناه افتد، آیا می‌توان حد محصنه و زنای زن شوهردار را بر او جاری کرد؛ چرا که صرف داشتن قباله‌ی ازدواج، دلیل بر احسان زن نیست.

مؤمن در صورتی سلامت دارد که زندگی وی با تمامی فراز و فرودها و شکست‌ها و پیروزی‌ها، همواره نشاط و سرزندگی داشته باشد؛ زیرا هر گونه خمودی و سستی از ایمان به‌دور است. بر این پایه، زن باید چنان توانمند تربیت شود که بتواند در خانه، هم خود نشاط، شادمانی و شیدایی داشته باشد و هم بیش‌ترین لذت را به شوهر خود دهد و شوهر نیز از غناخوانی و نیز ظرایف کارویژه‌ی همسر خویش مست و شیدا گردد.

و وی نیازی به ترانه‌هایی که زنان در خارج از مرزها می‌خوانند و بیش‌تر آمیخته بر تهییج‌های حرام یا در خدمت نظام سلطه، زور و استکبار است و نیاز به خیابان‌گردی و هرزگی، پیدا نکند. متأسفانه برخی افراد، حلال و پاک را دور می‌ریزند و نجاست‌خوار می‌شوند. ما باید بتوانیم با تربیت صحیح جامعه و اعتلای آن، به سوی جامعه‌ای هماهنگ با فرهنگ دینی، آن را «حلال درمانی» نماییم. با این وصف، می‌توان در رساله نوشت: شایسته است زن‌ها برای شوهر خود غناخوانی نمایند.

البته دقت شود که نمی‌گوییم مستحب است؛ چرا که نسبتی شرعی است و اثبات آن نیازمند حجت شرعی است و ما تنها جواز آن را از نگاه شرع ثابت می‌نماییم. زنی که می‌تواند بخواند و می‌تواند با چرخشی و چینی هماهنگ، زیبایی‌های اندام خود را برای شوهر خویش به نمایش بگذارد، هم خستگی را از روح و روان خویش می‌زداید، و هم خود را آزاد می‌کند، و هم نشاط شوهر و رضایت او را به دست می‌آورد. رضایتی که زن را به زندگی خود بسیار امیدوار می‌سازد و او را آرامش فراوانی دست می‌دهد. متأسفانه جامعه، زنان را از جمیل بودن و زیبا زیستن دور نگاه داشته و به گفته‌ی یکی از بزرگان، چنان‌چه شوهری نااهل باشد، بهترین زنان را نیز خراب می‌کند، ولی اگر مرد، مرد باشد نااهلی را جمیله و دردانه می‌سازد. هم‌اکنون درصد بالایی از زنان، دچار کم‌درد، مشکل اعصاب، دردپا و دیگر بیماری‌ها هستند؛ چرا که از زن، بیش‌تر کار کشیده می‌شود تا آن که وی اعمال زنانگی برای شوهر و محرم خویش داشته باشد.

اگر زن در خانه برای همسر و محارم خود بخواند و جامعه به جایی

رسد که نزد خاله و عمه یا دایی و عمو و دیگر محارم پرده پوشی بیش‌تری از آن‌چه شریعت تعیین کرده است، نداشته باشد و ناز هر محرمی در دامن آنان کشیده شود، در بیرون از خانه، به ناز کسی نیازمند نمی‌گردد؛ زیرا عقده و کمبودی ندارد که چنین شود.

حاکمیت خلفای جور و تأثیر آن بر رقص و شادمانی

اسلام هیچ‌گاه با نشاط، کامجویی و شادمانی مخالفتی ندارد، بلکه آن را امری طبیعی و نیازی فطری می‌داند و در موارد فراوانی آن را تشویق کرده و برای آن ثواب‌های فراوانی قرار داده است؛ اما این که جامعه‌ی مسلمانان دچار مصایب فراوان و ظلم‌های خلفای جور گردید و غم و غربت را به شیعیان تحمیل نمود، این فرهنگ را تحت تأثیر قرار داد.

اسلام هیچ‌گاه با انواع کامیابی‌ها مخالف نبوده و مرزهای آن را با دقت روشن نموده است و دین اسلام را باید تنها دین کامیابی؛ اعم از کامیابی مادی و مجرد دانست؛ چنان‌که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«حَبِّبْ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءَ وَالطَّيِّبَ، وَجْعَلْ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^۱؛

از دنیای شما سه چیز برای من دوست داشتنی است: زنان، بوی خوش و نور چشم من در نماز قرار داده شده است.

زن، عطر و نماز همه کامیابی است که هم لذت‌بری مادی را شامل می‌شود و هم استفاده از لذایذ معنوی و مجرد را. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نور

۱- الخصال، ص ۱۶۵.

چشم خود را در نماز و سجاده می‌داند و سجاده مانع از بهره‌وری وی از زن و عطر که قدرت جنسی را مضاعف می‌سازد نیست. اگر امروز برخی از مسلمانان در امور جنسی از عقده‌های روانی و حسرت رنج می‌برند و نوامیس آنان که در چند لایه لباس و چادر خود را پنهان نموده‌اند، امنیت ندارند، از این روست که از سیره‌ی پیامبر خویش به دور افتاده‌اند و مشی عالمانه و مورد پسند شریعت در زندگی خود ندارند و روش‌های کامیابی را نمی‌دانند. کامیابی است که سلامت اجتماعی و روحی و روانی را به مردم هدیه می‌دهد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار محراب خود «نساء» و «طیب» را نیز داشت و از آن‌ها بهره می‌برد. آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطر را برای همسر استفاده می‌کند و همسر را برای این که برگزاردن نماز توانایی داشته باشد. نمازی که با دلی آرام خوانده شود و نه با قلبی سرشار از عقده، کمبود و حسرت. کامیابی‌هاست که انسان را به معنویات می‌رساند و انبیا و اولیای عَلَيْهِمُ السَّلَام بهترین این نعمت را داشتند. حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بهترین زن عالم؛ حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را دارد که هیچ حوری بهشتی همسان ایشان نمی‌گردد.

در بُرد انسان‌های عادی و معمولی نیز قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ
 مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ ﴾^۱.

۱- آل عمران / ۱۴.

- مردم را دوستی و میل شهوات نفسانی هم چون تمایل به زن‌ها و فرزندان و همیان‌هایی از طلا و تفره و اسب‌های نشان‌دار نیکو و چارپایان و مزارع، در نظر زیبا و دل‌فریب است. آن متاع زندگی (فانی) دنیاست و نزد خداست بازگشت‌گاه نیکو.

خداوند امور دنیوی را زینتی برای مردم قرار داده و زینت بودن دنیا و لذت بردن از آن، امری است طبیعی و فطری که در نهاد و روان بندگان نهاده شده است و شریعت تنها مردم را از حرمان و عصیان باز می‌دارد، نه از کامیابی، شادمانی و لذت طبیعی. حضرت خاتم المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید من از دنیای شما سه چیز را اختیار نمودم: زن، عطر و نور چشم من در نماز است. با این بیان، حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم کامیابی مادی و هم کامیابی معنوی را تأیید می‌کند و می‌فرماید وی که در مقام خاتمیت است، از هر دو بهره می‌برد و جالب این که بیان حضرت می‌رساند تنها نباید در لذات مادی غرق بود و فقط ﴿حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ را دریافت، بلکه معراج معنوی را باید در طول لذات مادی جستجو نمود و بر آن بود تا قله‌ی کمالت معنوی و قرب ربوبی را فتح کرد. در کامیابی و استفاده از لذات نیز باید از فساد و فسق و فجور در بهره بردن از هر لذتی دوری کرد و لذات حلال را پی‌جو بود.

این روایت نبوی که می‌گوید من از دنیای شما زن و عطر و نماز را اختیار کردم، می‌رساند اولیای الهی اگرچه زمینی هستند، آسمانی می‌باشند و با آن که آسمانی می‌باشند، زمینی هستند. هنر در همین است که آدمی بسان دیگران زندگی معمولی دارند، و حال آن که عرش را نیز در

زیر پای خود آرند. در شناخت اولیای الهی باید همه‌ی وجوه و ابعاد شخصیتی آنان را در نظر داشت و توجه به بُعدی سبب غفلت از بُعد دیگر نشود و آنان را مُثله‌وار ندید.

توجه به چنین اموری است که پایان‌ناپذیری فقه و شناخت اولویت‌ها در مباحث فقهی را می‌نمایاند. از سادگی است که کسی بیندارد چند کتاب فقهی عالمان گذشته که بیش‌تر مطالب آن تکراری است - و البته با همه‌ی عظمتی که دارد - برای اجتماع امروز بسنده است؛ چرا که با بسیاری از سخنان گذشته، شاید نتوان روستایی از روستاهای امروز را نیز اداره نمود؛ چرا که نوع گزاره‌های فقهی پیشین، در زمانی گفته شده که حکومت غیر دینی بر آن سایه افکنده بوده یا از موضوعاتی سخن می‌گویند که به مرور زمان و با پیشرفت علم، تغییر و تحول یافته است. البته، فرهنگ و سخن شیعه در هر زمینه‌ای کلام اول است؛ زیرا دو‌یست و هفتاد سال پشتوانه‌ی عصمتی دارد؛ اگرچه فهمیدن و درایت کلام معصوم آسان نیست و از سادگی است که کسی بیندارد می‌توان کلام معصوم را به راحتی دریافت. فقه از فهم حقوق مردم بر خدا و حقوق خدا بر مردم و حقوق مردم بر مردم و جامعه سخن می‌گوید و فهم این حقوق با همه‌ی کثرتی که دارد، فکری تیز، دقتی ریز، قلبی صاف و نهادی پاک و ملکه‌ای قدسی می‌خواهد.

خالی بودن متون دینی از بحث‌های مفصل رقص نیز به سبب دولت نداشتن اهل حق و گرفتاری اولیای معصومین علیهم‌السلام در غربت، تقیه و مظلومیت بوده است و همین که آنان بقا، پایداری و زنده بودن شیعه را

ضمانت نموده‌اند و این نهضت پر دشمن و خونین، تاکنون برپا مانده است، خود معجزه‌ای است که مدیون درایت اولیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد. این در حالی است که همه‌ی زورمداران و زرخریدان، تنها این مکتب فکری را مزاحم خودکامگی‌ها و دنیاطلبی‌های خویش می‌دیدند و همه‌ی آنان به مدد هم بر آن بوده‌اند تا ریشه‌ی این اندیشه را به خشکی گرایانند و مجال جولان برای دولت باطل را فراهم آورند و اهل حق را به انزوا کشانند. در این گونه موقعیتی، چه جای سخن گفتن از رقص است؟ اهل باطل با میدان‌داری کامل به ترویج مرام باطل خود می‌پرداختند و سعی می‌کردند آب زلال اندیشه‌ی دینی را به لجن کشانند. چیزی که گاه برخی از عالمان را نیز در تشخیص حکم حق به اشتباه می‌اندازد تا چه رسد به دیگران که قدرت تحلیل و نقد کم‌تری دارند.

شیعه در آن زمان‌ها دولت نداشته و به غربت مبتلا بوده است و رقص با همه‌ی انواع و اقسامی که دارد، تنها در امور حرام استفاده می‌شده و جامعه هیچ مورد حلالی برای آن سراغ نداشته است، از این رو، رقصی که در روایت منع، موضوع قرار گرفته است، تنها به همان موارد حرام انصراف دارد. نمی‌شود احتمال داد ذات رقص و همه‌ی انواع آن حرام باشد؛ چرا که صرف احتمال نمی‌تواند در اثبات حرمت چیزی مؤثر باشد و در نتیجه، در حلیت برخی از موارد آن، شک می‌شود که با اجرای اصل برائت، حلیت آن ثابت می‌شود.

رقصی که در آن زمان‌ها رایج بوده هم‌چون غنا، اندراس دین و خانه‌نشین کردن مقام ولایت را لازم داشته است. چنین رقصی مردم را از

حقیقت دور می‌داشته و آنان را تنها به خندیدن و رقصیدن و خوردن و زندگی حیوانی داشتن، سوق می‌داده است که امروزه نیز همین آسیب از ناحیه‌ی غربیان و با ابزار رسانه‌های دیداری مانند ماهواره، تلویزیون و اینترنت، مردم را تهدید می‌کند.

در زمان خلفای جور، برای این که مردم سرگرم و مشغول باشند و از خانه‌ی معصوم غلفت ورزند، از حربه‌های غنا، موسیقی، رقص و قمار (البته قمار دارای حرمت ذاتی است و مورد حلالی ندارد) استفاده می‌کردند و مردم را به ساز و آواز و رقص و قمار مشغول می‌داشتند. مانند امروز که هر کس بیش از اندازه‌ی نیاز به تلویزیون بپردازد، نباید توقع نماز شب یا قرائت قرآن کریم و یا در پی امور معنوی بودن را از او داشت و استفاده‌ی بی‌رویه از این رسانه‌ها، چیزی جز دوری از معنویات را در پی ندارد.

چشمی که همواره فریم به فریم فیلم‌ها را می‌بیند، به سبب کثرت دیداری که چشم دارد و فعالیت بسیاری که مغز در این فرایند انجام می‌دهد، تعقیبات نماز برای او معنایی ندارد، همان‌گونه که رفته رفته کار کردن نیز معنا و مفهوم خود را برای مغز از دست می‌دهد. از این رو، خانواده‌های مذهبی باید برنامه‌ای دقیق برای این امر تدوین کنند تا هم خود و هم فرزندانشان در سلامت باشند. نه چنان بر آنان سخت گیرند که تلویزیون را تعطیل نمایند و حسرت و عقده‌ی آن را داشته باشند و نه چنان یله و رها باشند که از همه چیز باز مانند. البته، آنچه در این میان مهم است این است که نباید به بهانه‌ی حلال، حرام‌های الهی را

نادیده گرفت و از وادی افراط به میدان تفریط گام نهاد و احکام را فارغ از هرگونه مرز دانست و به همه چیز، نه به چشم حلال، بلکه به دیدی بی‌بند و بارانه نگریست.

هم‌چنین پاک‌سازی جامعه از لوث آلودگی‌ها از رسالت مهم عالمان است، نه صرف تلاش و کوشش برای درس و بحث و تعلیم و فراگیری. هدف انبیا و اولیای الهی همواره این بوده است که دستگیر مردم باشند و راه نجات را برای آنان آشکار سازند و حوزه‌ها نیز باید در همین مسیر حرکت نمایند؛ اگرچه کاستی‌های فراوانی در این زمینه باشد. امروزه برخی از نمایندگان و کارگزاران چنان در غفلت از عظمت انقلاب فکری شیعه هستند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که جز ایجاد ضرر برای نظام، چیز دیگری را در پی ندارد. برخی از آنان، اصول و آرمان‌های نظام اسلامی را زیر سؤال می‌برند و این به سبب کوتاهی مراکز علمی نیز هست. آمار موضوعاتی که در درس‌های خارج بحث می‌شود، شاهدی بر این مدعاست. از جمله مباحث مهمی که مردم ما با آن درگیر هستند و بخش عمده‌ای از مشکلات جامعه را می‌تواند حل کند، بحث غنا، موسیقی، رقص، کف، قمار و نیز نحوه‌ی برگزاری هیأت‌های مذهبی، مداحی‌ها، مرثیه‌خوانی‌ها و عزاداری‌هاست. کالبدشکافی این بحث، می‌تواند مدرن و به روز بودن آن را برساند و به صورت جزئی، موارد حلال و حرام آن را از هم تفکیک نماید. البته، باید اعتراف نمود که شناخت موضوع رقص، چندان آسان نیست؛ چرا که نوع رقص‌ها با انواع گناهان و فحشا و منکر همراه شده است، از این رو، در فتاوی متاخر تنها

حکم به حرمت آن دیده می‌شود، اگرچه حکم آنان درست است؛ ولی با وجود نظام و سیستم حکومتی اسلامی، می‌توان از ایزاری مانند غنا و موسیقی، رقص و آواز، هنر و نقاشی استفاده‌های سالم و صحیح نمود و فرهنگ دنیا را در تسخیر خود گرفت و چه بسا اندیشیدن در این امور، از پرداختن به بسیاری امور و مباحث دیگر مهم‌تر باشد؛ چرا که فرهنگ است که ابزار اقتصادی و اجتماعی را هدایت می‌کند و غایت بهره‌وری از آن را مشخص می‌سازد.

رقص‌های لازم

در شریعت، هیچ نهی صریحی از طبیعت رقص دیده نشده است و نهی به موارد و مصادیق گناه آلوده و همراه با شراب و شیطان آمده است و تحلیلی که در تاریخ غنا و موسیقی گذشت، برای سرگذشت رقص که جبهه‌ی باطل بر آن دست گذاشته است نیز وجود دارد. این در حالی است که آموزش رقص برای کودکان و به‌ویژه دختران، امری لازم است تا بتوانند در فردای روزگار، شوهر خویش را نگاه دارند و هم‌چون میخ بر دیوار نباشند. هم‌چنین رقص زن برای شوهر خود نه تنها امری مستحسن، بلکه لازم است و ما این لزوم را به عنوان فتوا می‌آوریم.

سخت‌گیری‌های افراطی و دگم‌مآبانه‌ی برخی از افراد، مردم را دین‌گریز می‌سازد. البته، آنان از دینی می‌گریزند که شارع آن خداوند نیست. باید مراقب بود که احکام الهی را آن‌گونه که هست بیان نمود و سلايق و پسندها و ناپسندیده‌های شخصی را به عنوان گزاره‌های دینی و در قالب فتوا ارایه نداد.

عقده‌های درونی

اسلام پیش از آن که زنا را حرام کند، ازدواج دائم یا موقت را طرح نموده و قوانین لازم برای اجرایی شدن آن را تدوین نموده است تا مردم که نیاز جنسی و طبیعی آنان، داشتن آمیزش را ایجاب می‌کند، با دوری و پرهیز از زنا که حرام گردیده است، دچار عقده‌های روحی و روانی نگردند و بتوانند خود را از طریق حلال، تخلیه کنند، سبک سازند و بانشاط زندگی کنند و برای بندگی حق، سرزندگی داشته باشند. اگر در جامعه با تقابل فرهنگ غرب، رقص‌های حرام در جامعه در حال افزایش است و طبیعت رقص که در اصل خود حرمتی ندارد، رو به انحطاط نهاده است، باید نخست طبیعت اولی رقص که رقص سالم است، به جامعه معرفی شود و سپس آنان را از موارد حرام آن باز داشت تا تبلیغ دینی نیز سیر و روند طبیعی خود را طی کرده باشد. در این صورت است که می‌توان از جامعه انتظار داشت از رقص‌های حرام دوری جویند. بیش‌تر کسانی که به معصیت آلوده می‌شوند، انسان‌های شایسته‌ای هستند که چون کامیابی خود را در بن بست دیده‌اند و مرزهای حلال کامیابی و لذت‌بری شرعی را بسته می‌انگاشته‌اند، به این راه کشیده شده‌اند.

رقص‌های حرام

برخی از مصادیق رقص حرام در جامعه‌ی سالم عبارت است از:

یکم: رقص در مجالس مختلط و تهییج‌آور بر گناه؛

دوم: رقص با داشتن عقده‌های نفسانی و کتیف؛

سوم: رقص برای اشاعه‌ی فحشا؛

چهارم: رقصی که شباهت به اهل گناه بیاورد؛

پنجم: رقصی که سبب لهو باطل و مصداق زیاده‌روی در آن باشد.

ششم: رقصی که در خدمت جبهه‌ی باطل و ترویج دولت ظالم و جور

قرار بگیرد، هرچند هیچ گناه دیگری با آن نباشد، مصداق باطل

حرام است.

رقصیدن در مجالس مختلط که زن و مرد نامحرم به گونه‌ای با هم

ارتباط دارند که با برخورد به یکدیگر، تحریک شهوانی می‌شوند،

حرام می‌باشد.

هم‌چنین اگر مرد یا زنی بر قصد، اما به هم برخوردی نداشته باشند،

ولی یکی برای دیگری تهییج‌آور و هیجان‌انگیز بر انجام گناه باشد، رقص

آنان حرام است. برای نمونه، اگر یکی از رقصان دوست داشته باشد با

دیگری که با وی نامحرم است، ملامسه، مقارنه و نزدیکی داشته باشد،

رقص وی حرام است.

سومین مورد رقص حرام، رقصی است که به اشاعه‌ی فحشا بینجامد و

یا مصداق آن باشد. از همین نمونه است رقص‌های دانسینگ که به

غریبان اختصاص دارد و صاحبان آن می‌خواهند افکار ملت‌ها را با آن

تخریب کنند. در شناخت حکم باید ملاک‌ها و معیارها را مورد نظر

داشت. در بحث رقص نیز که به خودی خود بدون اشکال است، چنان‌چه

موجب اشاعه‌ی فحشا شود، بدون تردید حرام است.

پاره‌ای از رقص‌ها پلاک و صاحب دارد و جنبه‌ی رقص بودن آن چندان

موضوعیتی ندارد و در پشت خود اهداف شوم سیاسی و براندازی معنوی با اشاعه‌ی فحشا را دارد، چنین رقص‌هایی حرام است. مراد ما از رقص که از جواز آن سخن می‌گوییم رقص‌های متمدن و آزاد انسانی، عاطفی و شادباش روح و روان است.

از رقص‌های حرام، رقصی است که به اهل معصیت شباهت دارد. مانند رقص‌هایی که به کافران ویژگی دارد و شعار آنان دانسته می‌شود. انجام چنین رقص‌هایی از باب «من تشبه بقوم عُدِّ منهم»^۱ حرام است. حرمت چنین رقص‌هایی تا زمانی ثابت است که انتساب آن به کفار باقی است و با از میان رفتن این انتساب و اختصاص به قوم خاصی که در پی اهداف شوم هستند، اشکال آن نیز برطرف می‌شود.

از رقص‌های دیگری که می‌توان آن را در زمره‌ی گناهان برشمرد، تلبس به لهو و لغو باطل و حرام است. آن که دوست دارد به بهانه و بدون بهانه، همواره خود را بجنباند و حتی در نماز نیز دستان خود را تکان دهد، دارای مشکل روانی است و به باطل و لغو حرام، مبتلا گردیده است.

درست است که هر لغو و لهوی حرام نیست؛ همان‌طور که هر ضرری حرام نمی‌باشد، اما اگر کسی در انجام لهو و لغو به افراط و کثرت دچار شود و سازی در بغل خود نهد و دایم بنوازد و به جای نماز و پرداختن به این امور، ساز و رقص را نور چشم خویش بینگارد، وی به حرام مبتلا گردیده و حلال و پاک را به حرام و آلودگی تبدیل نموده و به خوض در لغو

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۳.

و لهُو گرفتار آمده است. همان‌گونه که اگر رقص در مجلس شراب و معصیت و با عریانی انجام گیرد، حرام است و نماز خواندن در آن نیز دارای اشکال است، رقص در این مورد نیز به گناه آلوده شده است و حرام می‌باشد.

فصل دوم:

موسیقی فلسفی و درمانی

موسیقی فلسفی

موسیقی در حکمت و فلسفه‌ی قدیم، از اصول علم ریاضی است. فیلسوف بزرگ جهان اسلام، جناب ابن سینا، از حکیمانی است که «دانش موسیقی» را در کتاب حِکْمی «الشفاء» آورده است. حکمت قدیم به صورت تقریبی، بیش‌ترین علوم و دانش‌ها را در خود جای می‌داد و حکیم بر کسی اطلاق می‌شد که تمامی این دانش‌ها را بداند. حکیم ابن سینا نیز به همین دلیل، در این کتاب، وقتی می‌خواهد دانش ریاضی را به پایان ببرد، فن موسیقی را مورد بحث قرار می‌دهد.

خواجeh ی طوسی در کتاب اخلاق ناصری - که اخلاق فلسفی و ترجمه‌ی کتاب «طهارة الاعراق» است - در تقسیم حکمت نظری می‌گوید:

«یکی، علم به آن که مخالطت ماده شرط وجود او نبود و دیگری،

علم به آن‌چه تا مخالطت ماده نبود، موجود نتواند بود. این قسم اخیر

باز به دو قسم می‌باشد: یکی آن‌چه اعتبار مخالطت ماده شرط نبود

در تعقل و تصور آن، و دیگری آن‌چه به اعتبار مخالطت ماده معلوم

باشد. پس از این رو حکمت نظری بر سه قسم می‌شود: اول را علم

مابعدالطبیعه خوانند، دوم را علم ریاضی، سوم را علم طبیعی.^۱
موضوع حکمت نظری یا مصادیق مادی و یا مصادیق غیر مادی است.
هم‌چنین یا تصوّر این مصادیق متوقف بر دخالت ماده است یا خیر. اگر
ماده در مصداق خارجی و تصور آن دخالت نداشته باشد، «علم الهی»
خوانده می‌شود و چنانچه دخالت ماده تنها در جهت مصداق باشد، نه
تصور، «دانش ریاضی» است و اگر هم مصداق و هم تصور، بر ماده توقف
داشته باشد، «علم طبیعی» است.

علم الهی معرفت به حضرت حق تعالی و مقرّبان فعلی (مقام فعل،
فیض و ظهور) اوست که به اراده‌ی حق ظهور عینی یافته‌اند؛ مانند عوالم
تجرّدی عقول و نفوس ملکوتی و احکام و افعال آن‌ها و معرفت امور کلی
پدیده‌ها از آن رو که ظهور دارند؛ چون وحدت و کثرت، که «فلسفه اولی»
و امور عامه‌ی فلسفی نامیده می‌شود. معرفت نبوّت، امامت، ولایت،
اصل اثبات معاد و احوال آن و پدیده‌های متافیزیکی داخل در این
بخش می‌باشد.

علم ریاضی شعبه‌های اصلی زیر را دارد: دانش هندسه، حساب و علم
عدد، علم نجوم و هیأت و نیز «علم تألیف» که اگر در آواز به کار رود، آن را
«علم موسیقی» می‌نامند.

شعبه‌های فرعی آن نیز علم مناظر و سرایا، علم جبر و مقابله، علم
جراثقال و نیرنجات و برخی از علوم غریبه است؛ هم‌چون: جفر، رمل و

۱- اخلاق ناصری، چاپ و انتشارات جاویدان، ص ۸

اسطربلاب که در جهات مقدماتی، با ریاضیات دنبال می‌شود؛ اگرچه تحقق حقایق فعلی و وصول عینی این امور فراتر از پایه‌های این علم است.

دانش موسیقی جزو علوم دسته‌ی سوم حکمت است؛ یعنی دانش‌هایی که وجود ماده در تعقل آن شرط نیست، ولی در وجود آن شرط است. این قسم حکم نوعی برزخ میان دو قسم دیگر حکمت - علم الهی و علم طبیعی - است. مانند عملیات جمع و تفریق یا ضرب اعداد، که نیاز به ماده ندارد. البته اصل عدد است که به ماده نیاز ندارد، نه معدود. مرحوم خواجه در عبارت یاد شده، علوم پایه را منحصر در سه قسم گفته شده می‌داند: الهیات، طبیعیات و ریاضیات. ولی چگونگی ارتباط این علوم، به‌ویژه اقسام دانش‌های ریاضی در بیان ایشان نیامده است، اما ما آن را در کتاب «دانش زندگی» آورده‌ایم.

بر پایه‌ی این تقسیم حکمی، موسیقی از شعبه‌های ریاضی است. دانش ریاضی از ارکان فلسفه می‌باشد. نمی‌شود کسی فیلسوف باشد و نسبت به دانش‌های گفته‌شده ناآگاه باشد، وگرنه شناخت فلسفی وی خالی از نقص نیست. بر این اساس، اصول علم ریاضی بر چهار دانش استوار است:

- الف - شناخت مقدار، احکام و لواحق آن که موضوع «هندسه» است.**
مراد از مقدار، همان کمّ متصل در فلسفه‌ی کهن است.
- ب - شناخت اعداد و خواص آن، که کمّ منفصل است و دانش عدد و «علم حساب» نام دارد.**

ج - شناخت اختلاف اجرام علوی و روابط کواکب نسبت به یکدیگر و رابطه‌ی آن با اجرام سفلی و زمین که «نجوم» و «هیأت» خوانده می‌شود.

د - شناخت نسبت مؤلف و احوال آن، که دانش «تألیف» خوانده می‌شود. نسبت مؤلف به معنای آواز و بستن صوت به یکدیگر و چینش درست آن در کنار هم است. این علم، دانش «موسیقی» نام دارد.

دانش موسیقی همانند علم عروض و قافیه است که چینش سیلاب‌های مختلف در کنار هم را می‌شناساند که نوعی معیار و میزان به دست می‌دهد. موسیقی نیز همین گونه است و به جای سیلاب بلند و کوتاه، نت‌های مختلف در کوتاهی و بلندی دارد که باید به طور مناسب، کنار یکدیگر چیده شود. بحرهای شعری و دستگاه‌های موسیقی تناسب نوعی دارد. همان‌طور که در شعر، مهم این است که بحر عروضی آن شناخته شود، در صوت و صدا نیز شناخت دستگاه‌ها مهم است. شناخت بحر عروضی و این که هر بحری با کدام دستگاه و شعر مناسب است، در اجرای درست مقامات یا گوشه‌ها اهمیت دارد.

موسیقی چون دانشی فلسفی است، فیلسوفان با آن آشنای می‌یابند، وگرنه شناخت فلسفی آنان دچار کاستی می‌باشد و حکمت آنان تمام نمی‌گردد. فیلسوفان، موسیقی را خردورزانه و نیز معطوف به آثار درمانی آن، ارایه می‌دهند و بدین‌گونه، دانش «موسیقی‌درمانی» را رونق داده‌اند.

تاریخ موسیقی‌درمانی

درست است در دانش موسیقی کتاب‌های «کاتب النغم» و «الآغانی

الکبیر»، از نخستین کتاب‌های موسیقی به زبان عربی است، ولی این کتاب‌های «فارابی» و «ابن سینا» است که مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. فارابی و ابن سینا از عالمان و فیلسوفان شیعی می‌باشند. آنان در نوشته‌های خود تأکید نمودند که دستگاه‌های موسیقی ریشه‌ای در درون آدمی دارد و برای درمان بیماری‌های روانی انسان مفید است؛ از این رو، آنان پایه‌ی «موسیقی درمانی» را بنا نهادند.

به‌وسیله‌ی غنا و موسیقی می‌توان بسیاری از ضعف‌ها، سستی‌ها و یا وسواس‌ها را درمان نمود. کسانی که به بیماری بی‌خوابی مبتلا هستند با گوش دادن به صدا و آهنگی ملایم به خواب می‌روند؛ حتی صدای تیک تاک ساعت نیز می‌تواند آرامش آنان را سبب شود. اگر کسی با چنین اشخاصی صحبت کند یا خود با خود هم‌کلام گردند به خواب می‌روند. البته ما در جای خود گفته‌ایم کسانی که نفسی قوی دارند، با اراده‌ی خود به خواب می‌روند و با اراده‌ی خویش از خواب بر می‌خیزند و برای خوابیدن و بیدار شدن به چیزی نیاز ندارند.

کسی که در دستگاه زابل می‌خواند می‌تواند کسی را که در اندوه، یأس و حسرت و ناامیدی است، در کم‌ترین زمان به نشاط و امید وادارد و او را از قرص‌های مرگ موشی برخی از روان‌پزشکان بی‌تجربه برهاند؛ قرص‌هایی که هر یک از آن می‌تواند فیلی را بخواباند؛ ولی متأسفانه چون موسیقی در جامعه‌ی ما به پیرایه‌ها آلوده شده و پالایش نشده و دستخوش حوادث گردیده است، از امور مفید و درمانی آن هم‌چون استفاده از خواص درمانی دعاها و اسمای حسنا‌ی الهی غفلت شده و مورد استفاده‌ی بهینه قرار نگرفته است.

عروق و اعصاب آدمی در دستگاه زابل تحریک می‌شود و با حرکت آن، نشاط ایجاد می‌شود و شخص برای آغاز زندگی امیدوارانه و برای ادامه‌ی کار از جا برمی‌خیزد. گاه استفاده از این گونه نسخه‌ها برای برخی از افراد واجب می‌شود ولی درک و پذیرش این سخن در جوامع بدوی آسان نیست. جوامعی که گاه برای شش میلیارد آدم یک حکم یا دارو داده می‌شود. در حالی که در جامعه‌ی پیشرفته برای یکی گوش دادن به دستگاه زابل واجب و برای دیگری مستحب است و گاه برای شخصی حرام است و موسیقی نسبت به هر فردی می‌تواند حکمی بپذیرد و نمی‌توان برای اجتماع و به تبع مردم همه‌ی جهان یک حکم داد.

موسیقی طرب‌انگیز و هیجان‌آور است؛ البته نه آن که انسان را به حرام برانگیخته نماید و به آدمی نشاط و نشئگی می‌دهد؛ همان‌گونه که زعفران یا گلابی که در چای ریخته می‌شود چنین است. جامعه‌ی اسلامی باید برانگیزاننده‌های نشاط را شناسایی نماید و آن را به مردم آموزش دهد و مردم را با آن هم‌چون استفاده از دعاها و اسمای حسنا‌ی الهی ویزیت نماید.

دانشمندانی هم‌چون فارابی و ابن‌سینا موسیقی را از آلودگی به اوباشی و فاحشه‌گری که توسط سلاطین بنی‌امیه و بنی‌عباس پدید آمده بود و این ماده‌ی فطری و طبیعی که در نهاد آدمی است را به لجن کشیده و آن را از بستر سالم خویش دور نموده بودند نجات دادند و آن را علمی نمودند و دوباره به ذهن‌ها و اندیشه‌ها یادآوری نمودند که موسیقی می‌تواند استفاده‌ی معقول داشته باشد. فارابی و ابن‌سینا از معدود عالمان شیعی

می‌باشند که در این زمینه تحقیقات بلندی داشته‌اند. متأسفانه، این علوم در عصر انرژی هسته‌ای و ارتباطات سیار جهانی برای طلاب جوان ناشناخته است.

وقتی موسیقی به دستان عالمان شیعی هم‌چون فارابی و ابن‌سینا افتاد، جایگاه شایسته‌ی خود را باز یافت و نقش دارویی برای آن در نظر گرفته شد. البته تردیدی نیست دارو باید به‌جا و به اندازه مصرف شود، وگرنه مصرف نابه‌جا یا نامنظم یا زیادی دارو، موجب بیماری است و این داروی درمانگر را به سمی اختلال‌زا تبدیل می‌کند.

موسیقی‌نوشت‌های فارابی

ابونصر محمد بن محمد فارابی (۲۵۹ یا ۲۶۰ - ۳۳۹ هـ.ق) فیلسوف و ریاضی‌دان و موسیقی‌دان بزرگ ایرانی و سرسلسله حکمای اسلامی است که با بررسی آثار حکما و فلاسفه‌ی یونان، به‌ویژه ارسطو، اسرار آن‌ها را کشف کرد و مشکلات کتاب‌های آنان را توضیح داد و نواقص کار آنان را دریافت و شرح‌هایی بر آثار ارسطو و افلاطون نوشت. او را «معلم ثانی» لقب داده‌اند. فارابی از بزرگ‌ترین نویسندگان کتاب‌های موسیقی است. از جمله کتاب‌های او در موسیقی «المدخل الی صناعة الموسيقى» و «کلام فی الموسیقا» و «احصاء الايقاع» و کتاب «النقرة مضافا الی الايقاع» و رساله‌ای موسوم به «المقالات» است که قسمتی از آن، از بین رفته است. مهم‌ترین کتاب‌های فارابی در موسیقی «احصاء العلوم» و «الموسیقی الکبیر» است.

فصل سوم احصاء العلوم، از موسیقی بحث شده است. او در این فصل، از موسیقی نظری و عملی سخن می‌گوید و برنامه‌ای را در یادگیری موسیقی پیشنهاد می‌دهد و شیوه‌ی تألیف الحان و تعیین نسبت بین آنها و وزن نغمه‌ها و ایقاع (ضرب) را آموزش می‌دهد. او چگونگی تألیف و تصنیف الحان موسیقی و تلفیق آن با کلام منظوم و کاربرد آن را تبیین می‌نماید.

«الموسیقی الکبیر» وی نیز مهم‌ترین و تفصیلی‌ترین کتاب فارابی و بزرگ‌ترین اثری است که تاکنون در موسیقی مشرق زمین نوشته شده است. جلد دوم کتاب «الموسیقی الکبیر» که کوتاه‌تر از جلد اول بوده، از دست رفته است. فارابی در این کتاب درباره‌ی اصول فیزیکی صوت تحقیقاتی دارد^۱.

نابغه‌ی زمان؛ ابن سینا

ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۸ هـ) در دو کتاب «الشفاء» و «النجاة» از موسیقی سخن گفته است. ابن سینا در کتاب «الشفاء»، تعریف موسیقی و برداشت خود از این دانش را آورده است. ما ترجمه‌ی این متن را با اندکی توضیح و شرح مزجی می‌آوریم تا روانی و گویایی خود را داشته باشد. ابن سینا در عبارات یادشده چنین می‌گوید:

«آهنگ آن داریم که شاخه‌ی ریاضی از دانش فلسفه را با ذکر کلیات موسیقی به پایان بریم. البته، در بیان آن به ذاتیات این علم که بر

۱- مشحون، حسن، تاریخ موسیقی ایران، ج ۱، صص ۱۳۹-۱۴۳.

مبادی و اصول آن استوار است، بسنده می‌کنیم. براین اساس، از یادکرد بحث‌های میان‌رشته‌ای مانند اصول عدد و فروع حساب آن خودداری می‌ورزیم.

پیش از ورود به بحث، ناچار از ذکر گزاره‌ای هستیم که از تجربیات به شمار می‌رود و بر ذهن وارد می‌شود. صوت (آواز) از آن جهت که صوت و بانگ است، هم دارای نوعی است که آن را حلاوت و شیرینی ویژه‌ای است و هم بخشی از آن ناخوشایند است. صدای بسیار بلند یا خَش‌دار نمونه‌ای از صدای ناپسند است.

صوت (آواز) یا به نفس، لذت می‌دهد و یا روان و اعصاب از آن آزار می‌بیند. سبب آن نیز حکایت یا تألیف است. آنچه مفید این دو امر است به نفس حیوانی بستگی دارد، نه به حس از آن جهت که شنیدنی است.

صوت، حلاوت خود را دارد و چنانچه کسی از آن بهره نبرد، آن را در جای دیگر نمی‌یابد (و حتی عسل و حریر نیز این حلاوت را ندارد). آواز بدون در نظر گرفتن کلمات، شیرین است و بر انواع گوناگونی است. بعضی صوت‌ها لطیف و برخی دیگر شیرین است. برخی زنگ (بم) دارد و بعضی بدون زنگ و بم است. نه حلاوت صوت یکسان است و نه خوانندگان یکسانی دارند. هم‌چنین فرایند تولید صوت در انسان چنین است که هوا از درون ریه به تارهای صوتی برخورد می‌کند و در نتیجه‌ی ارتعاش و باز و گسترده شدن آن، موج‌های صوتی شکل می‌گیرد و صوت یا آواز از داخل حنجره بیرون می‌آید. (سه تار، دو تار، یک تار و فلوت از سیستم تارهای

حنجره نمونه برداری شده است و این‌ها همانند حنجره حلاوت خود را دارد).

موسیقی، دانشی از ریاضی است که حالت نغمه‌ها را بحث می‌نماید، آن هم از جهت تألیف و ترکیب‌ت‌ها و نیز تنافر داشتن آن - که کدام چینش نغمه‌ها سبب دوری طبع از آن می‌شود.

از تعریفی که برای موسیقی شد، دو امر به دست می‌آید: یکی این که حالات نغمه‌ها را بیان می‌کند - که این بخش به نام «تألیف» شناخته می‌شود. (نغمه با صوت تفاوت دارد و نغمه هم‌چون زخمه است که دانه دانه می‌شود).

دو دیگر این که فاصله‌ی میان نغمه‌ها چه مقدار باشد و در کجا باید گره زد. با کشیده شدن صوت و گره زدن آن «تحریر» شکل می‌پذیرد و گره خوردن آن نیز متفاوت است - که این بخش «ایقاع» نام دارد.

مبادی و مقدماتی که در موسیقی از آن بحث می‌شود، یا ریاضی است، یا هندسی و یا طبیعی. گره‌هایی که زده می‌شود، بخش ریاضی آن را شکل می‌بخشد، و هندسی آن که بخشی از آن است، مدهای آن است، و طبیعی آن، ماده‌هایی است که به آن داده می‌شود. فلسفه یا از موضوعات مادی سخن می‌گوید، یا از خود ماده و یا از مجردات و یا هم از مادی و هم از مجرد بحث می‌شود که «مثال» نام دارد. ریاضیات تصورات بدون ماده و خارج از ماده است.^۱



۱- الشفاء، الرياضیات، الفن الثالث من الرياضیات، ص ۳.

جناب شیخ در ادامه، سخنی دیگر دارد که آن نیز بسیار درست و به جاست. او می‌گوید:

طبیعت - که نشانه‌ای الهی در اجسام است - همواره نگاه‌دارنده‌ی خود در حالات و صفات مختلف است و (در این امور) از نظام معین (و سیستمی مشخص) برخوردار است (و از آن تخلف نمی‌پذیرد).

این اثر، حکم صوت است. طبیعت اثری دارد و صوت نیز به عنوان یک طبیعت بدون تأثیر نیست. به قدرت اثر آفرینی، «حکم» می‌گویند. برای نمونه، اگر کسی صوت خود را شش ماه در دستگاه ماهر شکل دهد و بخواند، حلقه‌ی چشم وی تنگ می‌شود و تموج (ایجاد موج صوتی) بر چشم او اثر می‌گذارد. اگر کسی نیز در دستگاه شور بخواند، قساوت وی تقلیل می‌پذیرد. هرگاه بیات بخواند، خنده بر او چیره می‌شود. در صورتی که ساقی‌نامه بخواند، رغبت وی به دنیا کم می‌گردد. اگر اصفهان بخواند، به پیری زودرس دچار نمی‌شود و جوانی وی دیرپا می‌گردد. شیخ نیز می‌فرماید: هر جای طبیعت، حکمی دارد که آن اثر الهی است و صوت نیز چنین است و حکم خود را دارد.

امروزه صوت به عاملی برای تبلیغ حق یا باطل تبدیل شده است. نمونه‌ی آن، جامعه‌ی مداحان داخل کشور و برخی خوانندگان خارج از کشور است. مداحان صدای نظام شده‌اند و برخی خوانندگان در بیرون از مرزها، صدای اپوزیسیون. خوانندگان تنها هنرمندانی هستند که توانسته‌اند در خارج از کشور، برقرار بمانند و اپوزیسیون را از محاق بیرون آورند، مداحان در داخل نیز چنان توانی دارند که گاه حتی میدان‌داری را

از روحانیت گرفته‌اند و چه بسا حکیمان نیز توان مقابله با آنان را نداشته باشند. این قدرت و عظمت صوت را نشان می‌دهد. هم مداحان و هم خوانندگان قدرت آن را دارند که صوت خود را رها سازند؛ ولی اگر کسی جسارت آزاد کردن صوت خود را نداشته باشد یا آموزش‌های لازم را نبیند، از این قدرت، بی‌بهره است. این حلاوت صوت است که آدمیان را شیفته و فریفته‌ی خود می‌سازد. قدرتی که در دیگر ابزارها وجود ندارد.

وقتی موسیقی به دستان عالمان شیعی هم‌چون فارابی و ابن‌سینا افتاد، جایگاه شایسته‌ی خود را بازیافت. باید توجه داشت که این دو دانشمند، ایرانی بوده‌اند. مجای این پرسش است که چرا ایران در موسیقی، همانند گشتی موفق بوده است؟ موسیقی در ایران، پیشینه‌ای کهن دارد. ایران کشوری است چهار فصل، و همین ویژگی موجب رویش استعداد‌های بسیاری در آن گردیده است. در جای خود گفته‌ایم خاک‌ها در ولایت‌پذیری متفاوت است. در این میان، خاک ایران ویژه است. البته چنین نیست که همه‌ی نقاط ایران در ولایت‌پذیری، یکسان باشد. این خاک، پیش از ظهور اسلام و در وقتی که جهان کوچک بود و هم‌چنین در زمان انبساط و گسترش آن و نیز در آینده که زمین گسترش بیش‌تری خواهد یافت، این ویژگی را محفوظ خواهد داشت. خاک ایران، مهد ولایت است و دانشمندان بسیاری را در خود رشد خواهد داد. برکت این خاک، مدیون ولایت آن است؛ هرچند از خشکیِ برخی از افکار رنج می‌برد. ولایت‌مدار بودن خاک ایران، سبب شده است که حتی گبرهای آن و هم‌چنین اهل کتابی که در آن زندگی می‌کنند نیز ولایت‌مدار و

محبت‌محور باشند. بر این اساس، باید گفت برخی از کسانی که آلوده و فاسد به شمار می‌آیند و از ایران به کشورهای دیگر مهاجرت یا فرار کرده‌اند، همان‌گونه که در روایات از آنان یاد شده است، «مستضعف» به شمار می‌روند و ولایتِ درون آن‌ها شکوفا نشده است. حکومت آزاداندیش می‌تواند چنین افرادی را تربیت کند و ولایتِ درون آنان را به فعلیت برساند و به جای آن که از آنان دشمن بسازد، دوستی آنان را دریابد و بدین گونه است که در سایه‌ی قوه‌ی جاذبه‌ی نظام و امکانات مالی آن، «فرار مغزها» نیز کاهش می‌یابد.

خواجه‌ی طوسی و دوران ویرانگر مغولان

حمله‌ی مغول‌ها به ایران نوعی براندازی فرهنگی را برای این کشور و عالمان شیعی آن ایجاد نمود. مغولان در ایران، حادثه‌ای هم‌چون نبرد سپاه ابن‌زیاد در کربلا را آفریدند. آنان با هجوم ویرانگر خود، موجودی فرهنگی این ملت را به خطر انداختند. حمله‌ی آنان، سایه‌ی سنگین یأس، رخوت، سستی و کندی را بر دل جامعه‌ی ایرانی انداخت. ما در پی شمارش و بررسی جنایات‌های وحشیانه‌ی این قوم نیستیم. آنان کتاب‌ها و بزرگان علمی این کشور را به خون و آتش می‌کشیدند، اما مقاومت سخت و خستگی‌ناپذیر عالمان شیعی - که نمونه‌ی بارز آن خواجه‌ی طوسی است - امکان رشد دوباره و بازپس گرفتن رفته‌ها را به آنان داد. مغولان از کتاب‌هایی که در سده‌های درخشان اسلامی ایران به دست دانشمندان و مصنفان و مؤلفان تهیه و ترجمه شده و حاصل فکری و هنری آنان بود،

چیزی بر جای نگذاشتند و کتابخانه‌های بسیاری را طعمه‌ی حریق بیداد نمودند. چیرگی مغول و کشتار، چپاول و فساد که از رهگذر سلطه‌ی این قوم وحشی بر مردم ایران رفت، روح نشاط و شادی و امید را در مردم کُشت و یأس و دلمردگی را جایگزین آن کرد. ایرانیان برای تخفیفِ آلام و تسلیِ خاطر خود و فرزندانشان، پشت پا به دنیا زدند و به زندگانی دنیا و همه چیز آن بی‌اعتنا شدند. این عالم را به هیچ شمردند، عنان اختیار را به دست حوادث سپردند و در پی خرافات افتادند. اندک اندک، آثار اُفت و نابودی، در تمامی امور پدیدار شد.

در این میان و با این خفقان، تهمت‌نی به نام «خواجه نصیرالدین طوسی»، دانشمند و فیلسوف شیعی، ظهور نمود و با نفوذ در دربار مغول، آنان را رام نمود.

خواجه نصیرالدین طوسی تهمت‌نی در میدان حکمت بود که توانست نفس وحشی شاهان مغول را رام نماید و آنان را به جای کشورگشایی، به کسب دانش و ترویج انواع علوم ترغیب نماید. خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هجری قمری) حکیم، ریاضیدان و ستاره‌شناس بزرگ ایرانی است. وی حکیمی زیرک و بافراست و دانشمندی نیکو اخلاق و کریم و با سخاوت بود. او بزرگ‌ترین عالم و دانشمند جامعی است که بعد از گذشتن دوره‌ی درخشان تمدن اسلامی و پس از فارابی و ابوعلی سینا، در ایران ظهور کرد و در عصر تاریک و پر فتنه و آشوبِ چیرگی مغول، مشعل فروزان علم و دانش را به دست گرفت و به دستگیری از علما و دانشمندان پرداخت. او بسیاری از کتاب‌های ارزشمند را جمع‌آوری

نمود و مانع از میان رفتن این آثار گردید.

از تألیفات خواجه، «معیار الاشعار» است که عروض و قافیه را به زبان فارسی توضیح می‌دهد. کتاب «کنز التحف» در موسیقی نیز به وی نسبت داده شده است.

مرحوم خواجه از شگفتی‌های جهان دانش است. او به دهان‌گرگی هم چون هلاکوخان مغول فرو می‌رود و در دربار او نفوذ می‌کند و سپس با سیاست حکیمانه‌ای که دارد، او را رام می‌سازد؛ هلاکوخانی که دو دست بر زمین و دو دست بر هوا داشته است. او با علم سحر یا جفر خویش، این کار را نکرده است، بلکه این مرام خواجه‌ی طوسی است که هلاکوخان را سحر نموده و مجذوب خواجه ساخته است. از هنر مرحوم خواجه این است که چون در می‌یابد نمی‌تواند هلاکوخان و کارگزاران او را از شراب‌خواری منع نماید، کتاب «اخلاق ناصری» را می‌نویسد و چگونگی شراب‌خواری و حکم آن و انواع شعر و موسیقی را توضیح می‌دهد. از این کتاب دانسته می‌شود که وی از عالمان عوامی که با حقه و نیرنگ به قدرت می‌رسند، نبوده است.

مولوی و دستگاه‌های ضربی موسیقی

پس از خواجه‌ی طوسی، «محمد بلخی» معروف به «مولوی» (۶۰۴-۶۷۲ هـ.ق) مجتهد، فقیه و رهبر و مولوی اهل سنت بود. داستان آشنایی مولانا با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ هجری و شیفتگی وی نسبت به شمس مشهور است. غیبت شمس و آتشی که از این فراق بر جان مولانا افتاد، او را یکسره دگرگون ساخت. غزلیات او در دیوان شمس - که همه

حاکمی از شور، ذوق و حال و دارای وزن ضربی و آهنگ موسیقی است -
در فراقِ شمس و در حالِ وجدِ مولوی گفته شده است.

نقل می‌کنند مولوی به مدت سی سال مرجع تقلید خواص و عوام
بوده است. او وقتی در شهر «قونیه» به کرسی درس می‌رفته، غیر از قونوی
- که شاگرد محی‌الدین و رقیب او بوده است - بقیه‌ی عالمان دینی اهل
سنت، به درس او حاضر می‌شدند. با این وصف، مولوی وصیت می‌کند
که قونوی بر او نماز گزارد. قونوی، خود و شیخ خویش (محی‌الدین) را در
افق بسیار بالایی می‌دیده است؛ از این رو، رغبتی به مولوی نداشته است.
در تاریخ است: قونوی، شمس را به حضور نپذیرفته است؛ زیرا قونوی
استادی چون محی‌الدین داشت که عرفان وی از شمس بسیار بالاتر بود.
اما مولوی سرگشته و حیرانِ شمس می‌شود. اگر محی‌الدین مادر قونوی
را به ازدواج خویش درآورد، شمس، دختر مولوی را به عروسی گرفت.
قونوی و مولوی، هر دو در یک شهر زندگی می‌کردند و هر دو نیز مدعی
بودند؛ گرچه مولانا، به گاهِ مردن، وصیت می‌کند: به قونوی بگویند که بر
جنازه‌ی من نماز گزارد. مولانا در عرفان، از قونوی کم‌تر بوده است.
مثنوی‌های مولوی اشکال‌های عرفانی بسیاری دارد؛ همان‌طور که دیوان
حافظ و عرفان وی چنین است. ما نقدهایی را که بر عرفان حافظ وارد
است، در به قالب غزل و با عنوان «نقد صافی» در سه جلد آورده‌ایم.
هم‌چنین عرفان ابن عربی در کتاب «فصوص الحکم» را که با داده‌های
کلامی اهل سنت در هم آمیخته است، در ده جلد، نقد کرده‌ایم.

مولانا قلندر و صوفی بوده و پیروی چون شمس داشته که غوغایی بوده

است تا راه‌رفته، نه کسی مانند محی‌الدین که استاد راه و کارآزموده‌ای محیی در میدان عرفان است.

ما این مطالب را آوردیم تا موقعیت علمی و اجتماعی مولوی را نشان دهیم. حال، باید پرسید مولوی با موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که داشته است، چرا رقص، سماع و غنا را ترویج می‌نموده است؟ با تأمل در زمانه‌ی وی، به دست می‌آید که مردم ایران آن زمان - که شمار فراوانی از آنان سنی مذهب و مقلد مولوی بوده‌اند - در حادثه‌ی حمله‌ی مغولان، بسیار رنج دیده و مصیبت‌زده و مأیوس و خمود شده بودند. مولوی برای رهایی مردم از یأس و برای تسکین نسبی آن غم‌ها و اندوه‌ها، چنین سیاستی را در پیش گرفته بود. این موضوع، با نگاهی گذرا بر غزلیات شمس به دست می‌آید. در این غزلیات، از دستگاه‌های ضربی استفاده شده است. ویژگی دستگاه‌های ضربی این است که نشاط‌آفرین می‌باشد. غزلیات مولوی همه روی مایه، ضرب و دستگاه و از نوع اشعار ملحون بوده و با اوزان ایقاعی و نغمات موسیقی، دمساز است و با آن هماهنگی دارد؛ از این رو، وی به طور حتم، در دانش موسیقی استاد بوده است. مولوی با بیان شعری خویش، استادی خود در موسیقی را بیان می‌دارد. در اشعار اوست:

چنگ را در عشق او از بهر آن آموختیم

کس نداند حالت من، ناله‌ی من او کند^۱

مولوی در آن زمان، با سلاح موسیقی و سماع، در فضای پراز خفقان ایران، به جنگ مغولان خشک‌مغز، می‌رود.

۱. مولوی، دیوان شمس، غزلیات.

در زمان طاغوت نیز خفقان چنان بود که روحانیان منبری و مبارز، برای این که بیدادِ شاه ملعون را آشکار سازند، از ستم‌های معاویه و سیاست‌های او می‌گفتند و اگر ساواک، آنان را مؤاخذه می‌کرد، می‌گفتند ما از شاه چیزی نگفته‌ایم، بلکه رفتارِ معاویه را بیان نمودیم؛ اما ساواک می‌دانست که معاویه‌ی مورد نظرِ روحانیان، همان شاه است، ولی چیزی نیز نمی‌توانست بگوید. این امور، از طرفی نمایان‌گر اوج خفقان، و از طرفی دیگر، نشان‌دهنده‌ی بلندای بینش و کنشِ عالمان دین است تا راه هدایت دینی برای مردم گم نشود. مولوی در جای دیگر می‌گوید:

اگر موسی نی‌ام، موسیچه هستم

درونِ سینه موسیقار دارم

مولانا در این غزل، برخی از اهداف خود را بیان می‌دارد. وی می‌گوید: اگر من موسی - که براندازیِ فرعون را هدف خود می‌دانست - نیستم، موسیچه هستم و درون سینه‌ی خود موسیقار دارم. او از موسی عليه السلام سخن می‌گوید (چرا که آن حضرت با تیغ سر و کار دارد) و خود را گرچه موسی نمی‌داند، ولی موسیچه برمی‌شمرد و تیغ خود را نیز موسیقار می‌خواند. اشعار چنین عالمانی در تقیه و با پنهان‌کاری سروده شده است و معانی بلندی را دارا می‌باشد. از این رو، برای شناخت زمانه‌ی عالمان و نوع مواجهه‌ی حاکمان با آنها، باید به سراغ اشعار آنان رفت.

فخرالدین عراقی

یکی دیگر از عالمان که فن موسیقی را مهارت داشته است، فخرالدین ابراهیم همدانی (متخلص به عراقی)، از بزرگان عرفا و هنرمندان شاعر ایران است. جامی در نفحات الانس می‌نویسد: «او به غایت، خوش

می خواند؛ چنان که همه ی اهل همدان، شیفته ی آواز او بودند.» اشعار و غزلیات عاشقانه و پرشور او، طرب انگیز است و با ساز و آواز، هماهنگی دارد. وی دارای اشعاری است که حکایت فریاد او از زمانه ی بیداد را می رساند:

به قمارخانه رفتم، همه پاکباز دیدم

چو به صومعه رسیدم، همه زاهد ریایی^۱
چنین شعرهایی، تیغ تیز در میان دارد. شمار عارفان یاد شده و تابعان آن ها اندک بوده است، از این رو قدرت بر انجام کاری نداشتند؛ هم چنان که گاه برخی از عالمان و فقیهان متنفذ و گاه موج سوار، به امام راحل، پیام تهدید می دادند. تعطیلی درس تفسیر ایشان، که با مخالفت برخی از عالمان زمان ما روبه رو شد، هنوز در خاطر مردم باقی است. اما خوشبختانه، حضرت امام خمینی علیه السلام به کمی پیروان دچار نگردید و با پشتیبانی مردمی، از تکفیر و قتل در امان ماند و مردم آگاه، با ایشان همراه بودند.

ملاصدرا نیز در زمان خود، بر نهروانیان زمانه تیغ کشید و کتاب «کسر الاصنام الجاهلیة» را نگاشت تا بت های جاهلیت را بشکند. مراد از جاهلیت نیز خشک مقدسانی بودند که چونان نهروانیان، دین را جاهلانه زمین گیر ساخته بودند. نهروانیانی که زیادی و کثرت آنان، دست خوبان روزگار را بسته بود.

۱. فخرالدین عراقی، دیوان اشعار، غزلیات.

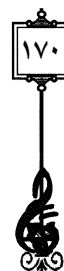
بررسی زندگی دانشمندان بزرگ شیعی که دانش موسیقی می‌دانستند نشان می‌دهد آنان در زمان خویش ابزار دیگری جز شعر و موسیقی برای دفاع از دین و مرام خویش و برای رهایی مردم از مصایب سهمگینی که برای آنان پیش آمده بود، نداشتند.

فرصت الدوله‌ی شیرازی

فرصت الدوله‌ی شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ هـ.ق) در کتاب «بحورالاحان» آن هم در فضای عصر صفوی، از «موسیقی درمانی» گفته است. این کتاب در گذشته متن درسی آموزش‌گاه‌های موسیقی بود و عالمان از آن بهره می‌بردند. وی در خاتمه‌ی کتاب - که شایسته بود در مقدمه آید - چنین می‌نویسد:

اهمیتی که آواز خوش دارد برای علاج امراض است که جز مداوای آن به آن چاره نباشد؛ چنان که حکمای یونانی و فارس بیماران را از این طریق معالجه می‌کردند و مجانین را نیز به الحان و اشعار مناسب حال ایشان علاج می‌نمودند. (بالاخره) این کتاب را که نوشتم نه برای حظ نفسانی بوده، بلکه اولاً برای این است که موسیقی یکی از علوم ریاضی است و اطلاق علم بر آن می‌شود و این هم یکی از علوم دیگر که علمش به از جهل است. ثانیاً برای این که به مقام ضرورت در معالجات بیماران - در صورتی که معالجه منحصر به آن باشد - به کار برند.^۱

موسیقی می‌تواند برای بهبود برخی از بیماری‌ها مفید باشد. اگر



۱- بحورالاحان در علم موسیقی و نسبت آن با عروض، چاپ سپهر، ص ۳۲۱.

پزشکی که بیماری‌ها را می‌شناسد با دستگاه‌های موسیقی نیز آشنا باشد و آن را مورد مطالعه قرار دهد در می‌یابد که چه دستگاهی برای چه نوع بیماری مناسب است و اگر خداوند به ما توفیق دهد، شاید این تحقیق را به سامان رسانیم؛ هرچند انتشار برخی از کتاب‌های ما، مخالفانی را برانگیخته است. باید از نعمت‌های خدادادی بهره برد و نباید آن را بدون استفاده به خاک سپرد و دهان و صوت خوش نیز از برترین نعمت‌های الهی است. اگر قرار باشد دهان قفل گردد و سخن نیکویی گفته نشود، افزوده بر آن که افسردگی می‌آورد، اسراف و کفران نعمت نیز هست. صوت نیکو از دارایی‌های انبیا بوده است، پس افسوس است که انسان در این عمر کوتاه ناسوتی، صدای خوش را نشنود و از آن بهره نبرد.

جناب فرصت الدوله گوید برخی از بیماری‌ها درمانی جز موسیقی ندارد. باید گفت استفاده از موسیقی حتی در جنبه‌ی درمانی آن، نباید به گونه‌ی اعتیادآور و افراطی باشد.

فصل سوم:

فقه غنا و موسیقی

تاریخ فقه موسیقی

شیخ صدوق رحمته الله

در عصر غیبت، شیخ صدوق رحمته الله فقیه فرزانه‌ای است که طلایه‌دار این عصر می‌باشد. ابی جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (متوفی ۳۸۱ هـ.ق) گوید:

«بدان که درآمد آوازخوان و اجر زن زناکار و پول سگ‌های غیر شکاری، سُحت و حرام است»^۱.

شیخ صدوق رحمته الله درآمد زنان غناخوان را حرام می‌داند؛ چرا که آنان از انجام گناهان و مفسد دوری نمی‌کردند و این که آنان را در کنار زنان زناکار می‌آورد، تصویر ذهنی ایشان از آوازخوانان را می‌نمایاند و می‌رساند که میان این دو گروه، رابطه‌ای نزدیک بوده و زانی و وصف معرف مغنیان می‌باشد؛ چرا که با توجه به شواهد تاریخی، زنان آوازخوان چون می‌خواندند، اجرای رقص هم داشتند و هم‌چنین افرادی آنان را بر می‌گزیدند و با آنان گناه می‌کردند. ایشان هماهنگ با روایات، بهای سگ

۱- شیخ صدوق، المقنع، ص ۳۶۲.

را نیز کنار این دو مورد می‌آورد. جناب شیخ صدوق در این کتاب به همین مقدار بسنده می‌نماید و از بحث غنا می‌گذرد، اما در کتاب «الهدایة»، درآمد زنان نوحه‌گر را که به راستی و صدق مویه می‌زنند، جایز دانسته است. او می‌گوید:

«وكسب المغنّية حرام، ولا بأس بكسب النائحة اذا قالت صدقاً»^۱.

وی در این کتاب نیز بیش از این، از غنا نمی‌نویسد و با آن که در روایات، آواز و غناخوانی زنان در عروسی‌ها و مجالسی که مردان بر آنان وارد نمی‌شوند، آمده است، از آن چیزی نمی‌گوید.

شیخ مفید رحمته الله

ابی عبدالله، محمد بن نعمان حارثی (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ ق) همانند شیخ صدوق رحمته الله هیچ مورد حلالی را در زمان خود برای غنا و موسیقی که در دست خلفای عباسی بوده، سراغ نداشته است و فتوای ایشان، با توجه به شرایط زمانی وی، هماهنگ با روایات غنا و موسیقی است. او نوحه‌گری را جایز می‌داند، اما می‌نویسد:

«درآمد زنان نوحه‌گری که به باطل نوحه می‌خوانند، حرام است.

نوحه‌گری بر مؤمنان چنانچه به کلامی حق و راست باشد، اشکال

ندارد و می‌توان برای آن مزد گرفت. پرهیز داشتن از کسب درآمد به

نوحه‌گری در دین برتر است»^۲.

زمان شیخ مفید با زمان صدور روایات، فاصله‌ی چندانی نداشته و



۱- الهدایة، ص ۳۱۴.

۲- المقنعة، ص ۵۸۸.

فضای حاکم بر زمان صدور روایات، بر زمانه‌ی جناب شیخ نیز چیره بوده است و چون مورد حلال برای غنا و موسیقی فرض نمی‌شده، چنین حکمی داده است.

شیخ طوسی رحمته الله

شیخ الطائفة، ابوجعفر، محمد بن حسن بن علی بن طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ هـ ق) در کتاب «الاستبصار»، سخن از حلیت ذاتی غنا گفته است و می‌نویسد:

«غنا به صورت اولی جایز است و زمانی حرام می‌شود که در آن سخن از کلمات باطل گفته شود. غنا برای کسی اجازه داده شده است که باطلی به زبان نیاورد، و به ابزار لهو هم چون عودها بازی نشود و هم چنین است نی و غیر آن، بلکه باید از کسانی باشند که عروس‌ها را به گاهی که آنان را به زفاف می‌برند همراهی می‌کنند و نزد او شعر یا گفتاری می‌گویند که از ناسزا و امور باطل به دور باشد، اما خوانندگان دیگر به هر گونه‌ای از ملامتی که خوانندگی داشته باشند، کار آنان به هیچ وجه جایز نیست؛ خواه در عروسی‌ها باشند یا در غیر عروسی.»^۱

جناب شیخ، آلات لهو را به طور مطلق حرام می‌داند. در آن زمان‌ها، آلات موسیقی تنها در دست درباریان و اراذل و اوباش بوده است و حق و صاحبان ولایت دولتی نداشته‌اند که بتوانند از این امور استفاده کنند. جناب شیخ در کتاب «المبسوط»، ادعای اجماع بر حرمت آواز غنایی

۱- الاستبصار، ج ۳، ص ۶۱.

دارد و این ادعا، مورد استناد دیگر فقیهان قرار می‌گیرد. وی می‌نویسد:

«چون ثابت شد که شنیدن آواز غنایی به اجماع حرام است، پس اگر کسی به آن گوش فرا دهد گناهی مرتکب شده که همه بر تحریم آن اتفاق دارند، و کسی که به عمد آواز غنایی برآورد و یا آن را بشنود، شهادت او مردود است.»^۱

وی در کتاب «النهاية» گوید:

«مزد زنان خواننده در عروسی‌ها اگر به باطل غناخوانی نکنند و آنان به خلوت مردان و نیز مردان به خلوت آنان وارد نشوند، اشکال ندارد.»^۲

جناب شیخ طوسی بحث از غنا را در کتاب شهادات «المبسوط» و در مقام بیان صفات شاهد با تفصیل بیش‌تری آورده است.

«غنا در نزد شیعه حرام است و کسی که غنا می‌خواند، فاسق است و شهادت وی رد می‌گردد، برخی نیز آن را مکروه می‌دانند. بهای زنان خواننده به اجماع حرام نیست؛ زیرا از آن زنان می‌توان در موارد دیگر مانند استمتاع و لذت جنسی و به خدمت گرفتن آنان برای کار بهره برد.»^۳

این عبارت، حایز اهمیت است. وی می‌گوید زنان خواننده می‌توانند کارهای دیگری نیز انجام دهند و برای آن، مثال‌هایی می‌آورد. ما می‌توانیم آن‌چه در روایات آمده است مانند یادآوری بهشت را بر آن بیفزاییم.

۱. المبسوط، ج ۸، ص ۲۲۳.

۲. النهایة، ص ۳۶۷.

۳. المبسوط، ج ۸، ص ۲۲۳.

شیخ طوسی برای اثبات جواز حدی خوانی روایت دیگری را می آورد و بحث غنا و موسیقی را که در ضمن صفات شاهد به تحقیق آن پرداخته است به پایان می برد و سپس ویژگی های شعر مباح را بیان می دارد. او می فرماید:

– شعر جایز است؛ چنانچه هجو، فحش یا تشبیب و سخن گفتن از محاسن زنی که او را نمی شناسد، در آن نباشد، و همچنین ناپسند است که دروغ در آن بسیار باشد. این مطلب را فقیهان شیعه در این مورد روایت کرده اند.^۱

ابن ادریس رحمته الله

اندیشه های فقهی شیخ طوسی برای یک قرن بر ذهن و جان عالمان شیعی چیره بود و شاگردان و فقیهان پس از وی به هیچ وجه با اجماعات ادعایی وی مخالفتی نمی نمودند تا آن که فقهی به میدان آمد که رشادت مخالفت با اجماع های ادعایی شیخ را داشت و آزاداندیشی را اصل اولی در تحقیق علمی قرار داد. وی ابوجعفر، محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ هـ.ق) است. اما ابن ادریس حلی درباره ی غنا و موسیقی، همان عباراتی را می آورد که شیخ آن را در «مبسوط» نگاشته است؛^۲ چرا که در زمان وی، تمامی آلات موسیقی، در مورد حرام به کار می رفته است، هیچ مورد جوازی برای آن نبوده است.

ایشان حکم به حرمت هر صوتی می دهد که طرب انگیز باشد و در این

۱. همان.

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۱۲۰.

صورت، چنانچه بلبلی بانگ برآورد و نغمه سر دهد یا صدای شرشر آب به گوش رسد و شنونده را خوشایند باشد و به طرب افتد، شنیدن صدای آن بر وی حرام است؛ در حالی که ما طرب را ملاک حرمت ندانستیم. وی درباره‌ی درآمد زنان خواننده معتقد است:

«مزد زنان خواننده در عروسی‌ها اگر به باطلی نخوانند اشکال ندارد.

این حکم روایت شده است. و اظهر این است که غنا حرام است؛ از هر کسی که باشد»^۱.

ابن ادریس حکم به حرمت غنا می‌دهد و هیچ مورد جوازی را برای آن نمی‌بیند؛ چرا که از طرفی، غنا و آلات موسیقی در دست اراذل و اوباش بوده و از سوی دیگر، فاجعه‌ی کربلا داغی بر دل‌ها گذاشت که شیعه را برای همیشه داغدار نمود. این امر برای نمادهای تقوا و ولایت‌پذیری هم‌چون شیخ طوسی و ابن ادریس، بسی سخت‌تر از زمان ما بوده است؛ چرا که آنان آن‌گونه که فاجعه‌ی عاشورا را درک می‌کردند، به درک امروزیان نمی‌رسد؛ زیرا آنان به حقیقت ولایت رسیده بودند و می‌دانستند که بر صاحبان ولایت چه گذشته است. اما برخی از عالم‌نمایان که داعیه‌ی وحدت شیعه و سنی را دارند می‌گویند باید اختلافی که در صدر اسلام بوده و به مثابه‌ی کاسه‌ی آبی در مقابل دریاست را رها نمود و شیعه و سنی یک حقیقت است و بنی‌امیه و بنی‌عباس با قریش دعوایی خانوادگی داشته‌اند که اکنون به پایان رسیده

است و ما نباید امروز غم دیروز آنان را بخوریم! بویی از ولایت به مشام آنان نرسیده است و آنان در باورهای دینی خود مشکل دارند. چنین کسانی حقیقت ولایت را که اقیانوسی بی‌کران است، از نگاه تنگ خویش در یک کاسه می‌بینند. چنین شخصی مانند کسی است که پدر خود را از دست می‌دهد و نخست در سوگ او خاک بر سر می‌ریزد، اما بعد از مدتی کوتاه، از دور برای او فاتحه‌ای می‌خواند و بر قبر پدر خویش حاضر نمی‌شود.

عالمان دیروز غربت اولیای خدا را بیش‌تر لمس می‌کرده‌اند و امروزه از صفایی که آنان داشته‌اند، کم‌تر به چشم می‌خورد و متأسفانه گرد غفلت همگانی همه جا را فرا گرفته و کم‌تر کسی است که بتواند آن را از خود بزداید و به یاد غربت امام موسی بن جعفر علیه السلام افتد و برخی هیأت‌ها، روضه‌ها و جلسه‌ها اطفاری شده است و چیزی که در آن دیده نمی‌شود، غم غربت دین و اولیای شیعه است. غم غربت و مظلومیت امام حسین علیه السلام عالمان شیعه را از رمق می‌انداخته است. نه تنها در گذشته‌ی دور، بلکه در زمان رضا خان ملعون مردم به زیر زمین‌ها می‌رفتند، درها را می‌بستند، پرده‌ها را می‌انداختند و سر بر زانو می‌گذاشتند و در غم مولای خویش حسین علیه السلام زار زار گریه می‌کردند و اشک غم می‌باریدند، اما مجالس روضه‌ی فعلی را چه شده است؟

خلاصه این که این عوامل در هم تنیده بوده است که فقیهان قرن چهارم را بر می‌انگیخته تا هرگونه لهو و غنایی را حرام بدانند و همان‌گونه که گذشت آنان غنا را از آن جهت که از ملامتی بوده است، حرام می‌شمردند.

محقق حلی رحمته الله

ابو القاسم، نجم الدین جعفر بن حسن حلی (م ۶۷۶ هـ ق) معروف به محقق حلی، در «مختصر النافع» ص ۱۱۶ دیدگاه شیخ طوسی در کتاب مبسوط را برگزیده و چیزی بر آن نیفزوده، اما آنچه حایز اهمیت است تعریف محقق در شرائع الاحکام از غناست. وی در تعریف غنا - که آن را در کتاب شهادت و در ضمن برشمردن صفات شاهد و برای فاسق دانستن کسی که غنا می خواند یا آواز غنایی را می شنود - برای نخستین بار آورده است:

«کشیدن صوت که با ترجیع و چهچهه زدن همراه باشد که انسان را به طرب می اندازد، خواننده را فاسق می سازد و شهادت وی رد می گردد. شنوندهی آن نیز همین حکم را دارد؛ خواه خواننده آواز غنایی خود را در شعر بیاورد یا در قرآن کریم»^۱.

علامه‌ی حلی رحمته الله

ابومنصور، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۶۴۸ - ۷۲۶ هـ ق) معروف به علامه‌ی حلی، در تعریف غنا، نظر محقق حلی را پذیرفته و در حکم آن، تابع شیخ طوسی گشته است^۲. وی در تذکرة الفقهاء غنا را لهو، لعب و امری سخیف می داند که سبب وارد شدن نقص به کنیزی که غنا می خواند، نمی شود:

«اگر کنیزی بخرد و او را آوازه‌خوان بیابد، برای وی خیار فسخ ثابت

۱- شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۹۱۳.

۲- إرشاد الأذهان، ج ۲، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.

نیست. شافعی نیز همین دیدگاه را دارد. دلیل این حکم آن است که ممکن است غناخوانی وی امری طبیعی باشد و نه تعلیمی، و چنانچه فراگرفتنی و آموزشی نیز باشد، همانند آموزش صنعتی حرام می ماند که عیب به شمار نمی رود، بلکه این امر سبب افزایش بهای وی می شود و نقصی در بدن او را در پی ندارد؛ و این امر به مثابه آن می ماند که وی خیاطی را بداند.

مالک بر این عقیده است که خیار فسخ برای خریدار چنین کنیزی ثابت است - این گفته را تابعان شافعی نقل کرده اند و نه مالک - چراکه غنا حرام است و داشتن امری حرام سبب وارد آمدن نقص بر آن می گردد. اما ما وارد آمدن نقص را منع می نماییم؛ چراکه غنا، لهُو و بیهودگی، بازی و سخیف بودن است، و آنچه حرام است به کار بردن غناست، که امری غیر از آگاهی و دانستن دانش غناست^۱.

علامه‌ی حلی در کتاب «تذکره الفقهاء»^۲، فراگرفتن دانش موسیقی را حرام می داند و آن را از معاملات حرام می شمرد.

شهید ثانی رحمته الله

زین الدین بن علی بن علی عاملی (۹۱۱ - ۹۶۵ هـ.ق) معروف به شهید ثانی رحمته الله در کتاب مسالک الافهام که شرح بر شرائع الاحکام محقق حلی است، شناخت غنا را به مراجعه به عرف حواله می دهد و پای عرف را به بحث غنا و موسیقی می گشاید. او می گوید:

۱- تذکره الفقهاء (ط.ج)، ج ۱۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.

۲. ج ۹، ص ۳۷.

«غنا در دیدگاه اصحاب امامیه حرام است؛ خواه صرف غناخوانی باشد یا آن که با یکی از آلات موسیقی همراه گردد. غنا صوتی است که ترجیح آور و طرب‌انگیز باشد. غنا را جناب محقق حلی و برخی از عالمان چنین تفسیر نموده‌اند. البته بهتر آن است که در شناخت معنای غنا و چیستی آن به عرف مراجعه شود و آنچه را که عرف غنا می‌داند، حرام دانست؛ خواه در شعر باشد یا در قرائت قرآن کریم و یا در غیر آن»^۱.

ارجاع دادن شناخت موضوعات به عرف، اجتهاد انزوایی را در پی دارد و به این معناست که مجتهد با نشناختن موضوع و درک نکردن واقعیت‌های جامعه، فتوا صادر کند؛ برخلاف اجتهاد اجتماعی که جلودار جامعه و عرف است و او عرف را به سوی خود می‌خواند و او رهبر عرف است و پاسخ‌گوی آنان در نیازهای روز و بلکه آینده‌ی جامعه است. چنین رویکردی روند جدایی تشخیص موضوع از شأن فقاہت را دامن می‌زند. جناب شهید ثانی همین نظریه را در شرح خود بر لمعه برمی‌گزیند: «مصنف (شهید اول) و دیگر فقیهان حدی خواندن را از حرمت غنا استثنا نموده‌اند. هم‌چنین دیگر فقیهان و نیز مصنف در کتاب دروس خود، غناخوانی زنان در عروسی‌ها در صورتی که به باطل سخن نگویند و به امور لہوی نپردازند؛ هر چند به زدن دایره‌ای باشد که در آن سنج است و نه دایره‌های بدون سنج، و هم‌چنین مردان بیگانه نیز صوت وی را نشنوند را استثنا نموده‌اند که اشکالی بر آن وارد نیست»^۲.

۱- مسالک الأفهام، ج ۱۴، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.
۲- الروضة البهیة فی شرح اللمعة، ج ۳، ص ۲۱۲.

شهید ثانی صوتی را که دو وصف «ترجیع» و «طرب» دارد، سبب حرمت آن می‌شمرد و در آن تردیدی روا نمی‌دارد، اما افزوده بر این، وی صوتی را که عرف غنا بدانند، هر چند ایجاد طرب ننماید نیز حرام می‌داند و طرب‌آور بودن را ملاک حرمت غنا لحاظ نمی‌کند.

مقدس اردبیلی رحمته الله

مولی احمد مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ هـ.ق) نظریاتی در رابطه با چیستی غنا، ترجیع، طرب و اطراب دارد که تمامی مورد نقد است و ما نقد آن را در کتاب «فقه غنا و موسیقی» آورده‌ایم. این امر می‌رساند وی در موضوعات گفته شده، شناخت کافی نداشته است. ایشان می‌نویسد:

«در تعریف «غناء» با همزه گفته شده است، کشیدن صدای انسان است که دارای ترجیع و طرب‌آور باشد. ظاهراً این است که در حرام بودن غنا و حرام بودن گرفتن مزد بر آن و نیز حرمت آموزش، فراگیری و شنیدن آن اختلافی نیست. برخی از فقیهان امامیه آن را به عرف واگذار نموده‌اند، از این رو آن‌چه را که عرف غنا بدانند حرام است هر چند دارای ترجیع نباشد و طرب ایجاد نکند. دلیل این که در شناخت غنا باید به عرف مراجعه کرد این است که در شرع معنای غنا حرام شده اما چیستی آن در شریعت تبیین نشده است و این اصطلاح حقیقت شرعی ندارد، از این رو در فهم معنای آن باید به عرف مراجعه کرد. و ظاهراً این است که عرف معنای آن را مد و کشیدگی صوت می‌داند؛ هر چند طرب‌آور نباشد و هر کشیدگی صوت حرام است؛ چرا که غنا را می‌توان به طرب‌انگیز و غیر

طرب‌آور تقسیم نمود، بلکه بعید نیست غنا بر صوتی که ترجیع نداشته باشد و در گلو چرخیده و تکرار نشود نیز اطلاق گردد، از این رو سزاوار است از آن نیز دوری شود. و معنای نخست مشهورتر است و شاید دلیل آن چنین باشد که غنایی که به اجماع حرام دانسته می‌شود دو قید دارای ترجیع و طرب‌انگیزی را داراست و صوتی که این دو را ندارد در حرمت آن شک می‌شود و بر اصل اولی اباحه باقی می‌ماند اما مفاد و معنای دلایل روایی حرمت غنا اعم است و صوت و صدایی که این دو وصف را نیز ندارد شامل می‌شود^۱.

بنا بر نظر مرحوم محقق اردبیلی که غنا را مد صوت بدون دخالت قید طرب در حقیقت آن می‌داند، گفتن اذان به سبک معمول و با صدای خوش نیز باید حرام باشد؛ زیرا صدا در اذان کشیده می‌شود.

جناب مقدس می‌گوید غنایی مباح است که ترجیع در آن نباشد و در تفسیر معنای ترجیع، تصریح می‌نماید که صدا در گلو چرخانده نشود؛ در حالی که ترجیع تنها با چرخاندن صدا در گلو ایجاد نمی‌شود و برای نمونه مد در «ولا الضالین» می‌تواند از نواخذ ثنایا چرخانده شود و دارای ترجیع گردد. ترجیع‌های حجاز مستقیم، و ترجیع‌های چارگاه شکسته است و تعریف جناب مقدس، ترجیع «ولا الضالین» را نیز شامل می‌شود؛ در حالی که ایشان از ترجیع عربی غفلت دارد و یا آن را نمی‌شناسد. نتیجه‌ی چنین بیانی این است که ایجاد و استماع کم‌ترین صوتی حرام است و به عبارت دیگر باید گفت بهتر است برای گریز از غنا، از هرگونه صوت و صدایی دوری نمود و از آن پرهیز داشت.

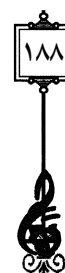
جناب مقدس، وعده‌ی عذاب بر غنا را دلیل بر کبیره بودن غنا می‌گیرند. این مطلب درست است، اما بحث بر این است که غنایی که وعده‌ی عذاب بر آن داده شده، چیست و کدام است؟ بنابراین باید موضوع این روایات تبیین گردد. ما گفتیم که قدر متیقن غنای حرام غنایی است که در خدمت جبهه‌ی باطل و دستگاه خلافت جور باشد. یعنی غنای امویان، عباسیان و غنایی که در دست اراذل و اوباش و غنای بیت‌الغناهاست که در آن از انجام هیچ فساد و باطلی فروگذاری نمی‌شده است و می‌خواسته‌اند با آن، مردم را از محور دین و ولایت کلی الهی و از حق دور سازند و بر رونق جبهه‌ی باطل - به معنای عام آن - بیفزایند. چنین غنایی که خادم دستگاه باطل است، از غنایی که در زمان استقرار حکومت دینی از خداوند، رسول اکرم ﷺ و خاندان پاک ایشان علیهم‌السلام، دین، قرآن، کعبه، اهل ایمان، جبهه، جهاد و مبارزه با ظلم سخن گوید و ستم‌زدایی نماید، انصراف دارد، اما ایشان پیش از آن که به شناسایی غنا و تبیین موضوع آن بپردازند، حکم غنا و کبیره بودن آن را طرح می‌کنند.

روایت نقل شده، مغنیه‌هایی را ملعون می‌داند که بدکاره و رقاچه بودند و لخت و مست، بساط خلفای جور و جبهه‌ی باطل را رونق می‌دادند و نباید حکم چنین غناخوانی و چنین آوازه‌خوانی را با حکم اصل غنا خلط نمود. حرمت غنا و کسب مغنیه و ملعون بودن او نیز مشعر به علیت نیست؛ چرا که چیزی مشعر به علیت است که انحصار داشته باشد و ما نمی‌دانیم چرا آواز چنین زنی حرام شده است. آیا عریان بودن اوست که ملاک حرمت قرار می‌گیرد یا صدای او یا شراب و اشاعه‌ی

فحشای او؛ و با آن که می‌دانیم معصیت موجب حرمت می‌شود، اما نمی‌دانیم آیا غنا از آن جهت که غناست نیز معصیت است یا خیر؟ در موسیقی و در هر موضوعی، نباید میان مقام ثبوت و اثبات خلط نمود و واقعیت‌های خارجی و آنچه که هست را با مقام وضع قوانین و آنچه که باید باشد، در هم آمیخت.

جناب مقدس اردبیلی در عبارات زیر ادعا می‌نماید روایتی که دارای سندی صحیح باشد و به صراحت بر حرمت غنا دلالت داشته باشد نیافته است و ایشان به جای آن که با صراحت، حکم به حرمت یا حلیت دهد، به نصیحت و اندرز رو می‌آورد و می‌فرماید: شایسته است غنا ترک شود.

«اما من روایتی که سند صحیح داشته باشد و حرام بودن غنا را به صراحت بیان دارد، نیافته‌ام و شاید شهرت میان فقیهان بر حرمت آن بسنده باشد. افزون بر این، روایات زیادی نیز با آن است، بلکه بر حرام بودن غنا اجماع است و خارج نمودن نوعی از غنا از دایره‌ی آن، نیازمند دلیل است. شاید بتوان گفت روایاتی که بر حرمت غنا رسیده است، هیچ یک حجت و دلیل شرعی واقع نمی‌شود، بلکه دلیل اجماع و شهرت است که غنا را حرام می‌سازد و آن نیز غنایی را حرام می‌داند که دارای ترجیع و طرب‌انگیز باشد و دلیلی بر حرمت غیر از آن در دست نیست، از این رو باید به اصل اباحه رجوع کرد و اصل اباحه دلیلی قوی در این زمینه است، اما احتیاط در پرهیز از خوانندگی و شنیدن آواز به صورت مطلق آشکار است»^۱.



بر فرض بپذیریم که بر حرمت غنا اجماع وجود دارد و اجماع آن نیز قدمایی و مورد اعتبار است، اما از آنجا که معنای آن مشخص نیست، اجماع اهمال دارد، از این رو نوبت به تخصیص موارد جواز و استثنای آن نمی‌رسد. تخصیص در صورتی ثابت است که نخست، امری کلی ثابت شود و سپس به آن اطلاق داده شود. در بحث حاضر نیز غنا به اجماع حرام است، اما اجماعی است که اهمال دارد، از این رو، اطلاق غنا ثابت نمی‌شود تا چیزی از آن تخصیص بپذیرد. البته، وجود چنین اجماعی ثابت نیست، و بر فرض وجود، به دلیل مدرکی بودن و کثرت مستندات آن، اعتباری ندارد.

جناب مقدس در مستثنیات غنا، همان نظر پیشینیان را تکرار می‌نماید و سپس بر موارد استثنا، مرثیه‌خوانی بر امام حسین علیه السلام را نیز می‌افزاید:

«و نیز مرثیه‌خوانی بر امام حسین علیه السلام از موارد حرمت غنا استثنا شده است، و چرایی آن آشکار نیست و شاید دلیل آن چنین باشد که اجماع بر حرمت آن ثابت نیست و اجماع تنها حرمت غیر مراثی را می‌رساند و سند روایات حرمت غنا صحیح نیست و دلالت آن نیز بر حرمت به صورت مطلق صریح نمی‌باشد و با وجود شک، اصل جواز و اباحه در آن جریان می‌یابد و تنها چیزی که حرمت آن ثابت است، از تحت این اصل خارج است و غیر از آن را در بر می‌گیرد. پس در آن بیندیش!»^۱

این سخن که در باب مراثی امام حسین علیه السلام باید گفت: «هرچه تحریم

۱- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، ص ۶۱.

آن ثابت شد، حرام و بقیه‌ی موارد آن حلال است» سخنی درست و منطقی است؛ اما تنها در مورد استثنای یاد شده کاربرد ندارد و اعم از آن است.

مرحوم مقدس در تأیید درستی جواز استثنا، مطلوب بودن گریه بر آن حضرت علیه السلام و ثواب داشتن آن و این که غنا می‌تواند معین و مددکار مهمی برای گریستن باشد را دلیل می‌آورد. غنا خوانی در دستگاه دشتی، شوشتری یا حجاز بسیار حزن‌آور است و این که گفته می‌شود امام سجاده علیه السلام اشعاری را برای ابن‌زیاد خواند، به گونه‌ای که افزوده بر او، شمر از گریه به لرزه درافتاد، باید دید با چه صفا و چه دستگاهی بوده است؟ ایشان عمل متشرعه و مسلمانان را تأیید دیگری بر این مطلب قرار می‌دهد و به جای استدلال آوردن از دین، نظر مردم را بر می‌گزیند! و حال آن که در به دست آوردن فتوا حتی نباید به نظر فقیهان بسنده نمود تا چه رسد به آن که فقهی به عرف و متشرعه رجوع کند و پیش‌تر، از شیخ طوسی نقل شد که اگر غنا حرام باشد، در همه‌ی موارد آن حرام است؛ مگر آن که شریعت چیزی را تخصیص زده باشد.

مرحوم مقدس اردبیلی در ادامه، دلیل حرمت غنا و ملاک و مناط آن را طرب‌انگیز بودن غنا می‌شناسد:

از امور دیگری که درستی استثنای مراثی بر امام حسین علیه السلام را تأیید می‌کند این است که حرام شدن غنا به سبب طرب داشتن آن است و مرثیه‌خوانی هیچ‌گونه طربی را بر نمی‌انگیزد، بلکه مراثی تنها حزن‌آور است و بیش‌تر امور گفته شده در مطلق مرثیه‌خوانی‌ها



جاری است و چون بسیار آشکار بوده بیان نگردیده است. به طور کلی، نداشتن دلیل ظاهر بر حرمت، اصل اباحه، دلایل جواز نوحه‌گری به صورت مطلق که غناخوانی را نیز در بر می‌گیرد، بلکه این که نوحه‌گری بدون غناخوانی ممکن نیست، جایز بودن غناخوانی در مرثیه و مجلس سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام را ثابت می‌نماید. و خداوند است که هر حکمی را می‌داند».

مرحوم مقدس قایل است حزن دارای طرب نیست و این ادعا می‌رساند که ایشان طرب را به خوبی نشناخته‌اند. طرب یا حالت خفت و خوشایندی که به نفس دست می‌دهد با دستگاه‌های حزن‌آور موسیقی نیز پدید می‌آید. دستگاه دشتی دستگاهی غم‌انگیز و دستگاه شور ویژه‌ی حزن‌آوری است، ولی هر دو دستگاه نیز طرب‌آور است. کسی که دشتی یا زابل می‌خواند، چنان در دیگری طرب حزنی ایجاد می‌کند که اشک او را جاری می‌سازد. طرب مقسم حزن و سرور است و چنانچه موجب پایین کشیدن دل گردد، حزن، و اگر باعث بالا کشیدن دل شود، سرور نام دارد و متأسفانه ایشان به رابطه‌ی میان طرب و حزن توجه نداشته است.

مرحوم مقدس بعد از قید «حزن»، «قصد حزن» را نیز می‌افزاید و می‌گوید در مرثیه‌سرایی غنایی اگر کسی حزن نداشته باشد، دست کم باید قصد حزن بر امام حسین علیه السلام را داشته باشد! حال، اگر کسی نخواهد در غناخوانی خویش قصد حزن کند، آیا کار وی حرام است؟

«البته در نوحه‌گری باید نیت نماید که گریه و ندبه برای امام حسین علیه السلام باشد؛ اگرچه احتیاط در این است که به طور مطلق از غنا

دست برداشت؛ خواه در مرثیه‌سرایی بر امام حسن علیه السلام باشد و یا در موارد دیگر^۱.

البته مقام معنوی و حتی علمی مرحوم مقدس اردبیلی بر کسی پوشیده نیست و ایشان بحق از اولیای بزرگ الهی هستند، اما شرایط زمانه‌ی آنان به گونه‌ای بوده است که بیش از این، از توان آن‌ها خارج بوده است.

بہتر است در حاشیہ‌ی توصیہ‌ی جناب مقدس از روایاتی یاد کنیم کہ توصیہ بہ تباکی نموده است. این مطلب اگرچہ درست است، باید توجہ داشت کسی کہ مظلومیت امام حسین علیه السلام و غربت و تنہایی آن حضرت علیه السلام را بہ یاد آورد و دل وی بہ سوز و حزن نیاید و اشک او جاری نشود، قلبی بیمار دارد و باید خود را درمان نماید و گاہ حضور وی در مجالس عزاداری ممکن است مشکل او را مضاعف سازد. استفادہ‌ی افراطی از این مجالس برای قلب بیمار، خیرگی و قساوت قلب می‌آورد. متأسفانہ بیش‌تر مداحانی کہ خود گریہ نمی‌کنند، برای آن است کہ نام امام حسین علیه السلام و روضہ‌ی آن حضرت را بسیار بر زبان آورده‌اند و چون دلی دریایی و پرصفا نداشته‌اند و دل آنان بیمار بوده است، بردن نام آن حضرت، دیگر آن مزہ‌ای را کہ باید داشته باشد، در نظر آنان ندارد. بہ صورت کلی، افراط در ہر امری، حتی گزاردن نماز و قرائت قرآن کریم شایستہ نیست. کسی کہ در مقابل حق و اولیای الهی منفعل نمی‌گردد و

قلبش به لرزه نمی‌آید، قافیه را باخته و باید به فکر صاف نمودن قلب خویش از رسوبات باشد. باید با معرفت به دین و اولیای الهی نزدیک شد و قصد سوء مادی به آن حضرات نداشت و عادت را از خود دور نمود و مسؤولیت‌های دینی را شغلی درآمدزا ندانست، که در غیر این صورت، بسیار خطرناک و زیان‌بار است.

صفویان و گسترش موسیقی درویشی

عالمان دینی در عهد مغولان با سختی بسیار روزگار می‌گذراندند، تا این که خاندان صفوی که شیعه‌مذهب بودند، بر ایران حاکم گردیدند. آنان برای نخستین بار، مذهب شیعه را در تمام گستره‌ی ایران آن روز رسمی نمودند و اهل سنت را به طرف مرزها سوق دادند. صفویان خود را «مرشد کامل» می‌دانستند. از اصول صفوی این بود که نظر مرشد کامل، اصل است. شاهان صفوی به استبداد خود رنگ دینی دادند و بر آن بودند تا فرهنگ دینی را فرهنگ استبدادی سازند. بزرگان صفویه که اهل دین بودند، «مرشد کامل» شناخته می‌شدند، نه «عالم اسلامی». البته باید انصاف را رعایت نمود و اذعان کرد که در زیر شعار شیعی‌گری شاهان صفوی، خدمات بسیاری نیز به فرهنگ شیعه شد. عالمان شیعی در این زمان بود که بعد از خفقان هزار ساله، فرصت مناسبی یافتند تا آثار به یادگار مانده از امامان و پیشوایان دین علیهم‌السلام را به مدد حمایت‌های دولتی، احیا نمایند؛ چنان‌چه شمار دانشمندانی که در این عصر ظهور نمودند، قابل توجه است.

در میان فقیهان قرون یازده تاکنون - عصر صفویان تا به حال - با آن که صاحبان سخن بسیار بوده‌اند، سه نفر در وادی غنا و موسیقی، به‌طور عمدۀ سخن گفته‌اند: مرحوم محقق سبزواری، مرحوم فیض کاشانی و مرحوم شیخ انصاری. دیگر عالمان، بیش‌تر از اینان تقلید نموده‌اند. ما آرا و نظرات این بزرگان فقهی را در کتاب «فقه غنا و موسیقی» که به بررسی سیر تاریخی این مسأله از دیدگاه فقیهان و نقد رویکرد آنان به موسیقی می‌پردازد، آورده‌ایم.

شاهان صفوی - به‌ویژه شاه عباس - خود را کلب و غلام امام علی علیه السلام می‌دانستند. شاه عباس نام خود را «کلب آستان علی، عباس» گذاشت^۱. در این فضا بود که فرهنگ شیعه توانست زبان‌هایی گویا هم‌چون ملاصدرا و علامه‌ی مجلسی بیابد. فقیهان در این دوره، یا اخباری بودند - که غلبه و چیرگی بر فضای حوزه‌های درسی با آنان بود - یا اصولی. دسته‌ای از عالمان در این زمان، هم‌چون فیض کاشانی از حلیت موسیقی سخن می‌گفتند و برخی حرمت مطلق آن را تبلیغ می‌نمودند. این موضوع در آن زمان نیز از افراط و تفریط به دور نگردید تا جایی که برخی قلندری می‌شدند و برخی نیز حتی دمیدن در ساقه‌ی پیاز را حرام و فاعل آن را ملعون می‌دانستند. بررسی آثار آنان نشان می‌دهد رویکرد هیچ‌یک از آنان نیز با ملاک و مناظر علمی نبوده است؛ در حالی که در به دست آوردن حکم غنا و موسیقی - که از دانش‌های پیچیده است - باید وجوه صحیح از



۱. ر. ک. عاملی، بهاء الدین، جامع عباسی، ص ۲.

غیر صحیح جدا گردد و این کار ممیزی یابد و دلیل هر زمانی با توجه به ملاک، مناط، غایت و فاعل همان زمان و نیز با توجه به خصوصیات همراه، و جدایی امور ذاتی از اقتضایی باشد.

در زمان صفویه افزون بر نزاع فقیهان، صوفیه نیز میدان‌دار بودند. گاه در مجالس صوفیه که مورد حمایت دربار بودند، زن و مرد در مجالس اختلاطی به رقص و سماع می‌پرداختند. در دوران حاکمیت شاهان صفوی، این شاهان صفوی بودند که به نام دین حاکم بودند، نه خود دین. برخی از آنان، هرگاه از شراب مست می‌شدند، چنانچه تذکری به آنان داده می‌شد، می‌گفتند: ما شاه شیعه و کلب آستان علی، عباس هستیم، نه مطیع عالمان، و بنا نیست هرچه عالمان می‌گویند، ما فرمان‌بردار باشیم. قدری ما به حرف‌های آنان گوش می‌دهیم، قدری نیز آنان به حرف‌های ما گوش دهند. در همین روزگار، مرحوم صدر اکتاب «کسر الاصلنام الجاهلیة» را نوشت تا با چنین افکاری مقابله کند؛ چراکه شاهان صفوی و درباریان، حاکمان و کارگزاران، به نام عرفان درویشی و تصوف، حلال خدا را زیر پا می‌نهادند و برخی از حرام‌ها را رسمیت می‌دادند.

فقیهان اخباری در این زمان بر حرمت مطلق موسیقی پای می‌فشردند و شعار احتیاط را در پیش داشتند. در اوج نیز راه افراط را در پیش گرفتند و در این وادی، حرامی را نمی‌شناختند. نزاع و جنجال این دو گروه افراطی و تفریطی در زمان صفویه موجب گشت که دیگر نه از میردامادها کاری برآید، نه از شیخ بهاها و ملاصدرها؛ چراکه به گاه دعوا و درگیری، از انسان عاقل، کاری ساخته نیست و هر که بی عقل تر است، غالب‌تر

است. در این زمان، حتی شاه نیز مسأله را با احتیاط دنبال می‌نمود. او گاهی این گروه و گاهی آن گروه را به ملاحظه دعوت می‌نمود تا آن که عالمان قشری‌گرا با حمایت دربار صفوی چیره گردیدند. غلبه‌ی ظاهرگرایان، زیان‌های بسیاری را به فرهنگ شیعی وارد آورد و زمام امور را از دست عالمان جامع معقول و منقول گرفت و آنان به قلت و غربت مبتلا گردیدند. مرحوم ملاصدرا و مرحوم فیض کاشانی از دانشمندانی بودند که در این دوره، به غربت و تبعید محکوم گردیدند.

قلت عالمان دینی که از جامعیت برخوردار بودند، سبب شد که دانش موسیقی از دست آنان خارج شود. از آن زمان به بعد، این اراذل و اوباش بودند که نماینده‌ی موسیقی شناخته می‌شدند و دیگر از موسیقی، نام بزرگانی هم‌چون فارابی و ابن سینا به میان نمی‌آمد. حوزه‌ها نیز با چیرگی ظاهرگرایان، از علم موسیقی، هیأت و نجوم خالی بماند، تا این که با ورود غریبان به ایران و تأسیس دارالفنون، دانش موسیقی همانند بسیاری از علوم دیگر تا به امروز از برنامه‌ی آموزشی همان عالمان اندک و به غربت مبتلا نیز حذف گردید و جز دانش جویانی بی‌خبر از فلسفه، حکمت و معنویت، که زیر نظر مربیان خارجی تعلیم موسیقی می‌دیدند، کسی به آموختن موسیقی روی نمی‌آورد.

شیخ بهایی رحمته الله

محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی (م ۱۰۳۰) معروف به شیخ بهایی از آن جا که درک سیاسی بالایی داشته است فراگرفتن دانش

موسیقی را جایز می‌داند، اما عملی نمودن آن را حرام می‌شمارد. وی بسیاری از فقیهان را صاحب این دانش می‌داند و وارد بحث‌های اختلاف برانگیز آن نمی‌شود و می‌گوید:

«دانش موسیقی علمی است که از آن نغمه‌ها و ایقاعات و ویژگی آن و چگونگی تألیف لحن‌ها و آلات موسیقی دانسته می‌شود. شریعت از فراگیری این دانش، منعی ننموده است و شمار بسیاری از فقیهان، در این فن مهارت داشتند. بله، شریعت مطهر اسلام، از کاربردی نمودن و عمل به آن نهی ننموده و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، تنها اموری علمی است.»

در دوره‌ی شیخ بهایی، بحث غنا و موسیقی شکل سیاسی به خود گرفته بود و سیاسی شدن این بحث، مانع از آن می‌شد که به هویت آن پرداخته شود. در نتیجه، حقیقت آن ژرف‌پژوهی نمی‌گردید و برخی از عالمان، جانب احتیاط را رعایت می‌نمودند و محافظه‌کار می‌شدند و بحث را به‌طور حقوقی دنبال نمی‌نمودند. بحث غنا و موسیقی در این جریان همانند بحث سحر می‌باشد که چون وجه سیاسی یافته است، به‌خوبی تحقیق نشده و موضوع آن ناشناخته مانده است؛ در حالی که سحر و جادو توانمندی است و توانمندی اشکال ندارد و تنها چیزی که مردود است، ایستادگی در برابر حق و آزار و اذیت دیگران است و این عمل را نباید برآمده از اصل سحر دانست و آن را حرام نمود.

با استقرار دولت صفوی و بیرون آمدن شیعیان از فضای خفقان‌آمیزی که حاکمان اهل سنت و طاغوت برای آنان به‌وجود آورده بودند، حاکمان

صفوی از درویش و صوفیان حمایت می نمودند و آنان به تبلیغ مرام خود در اجتماع می پرداختند و از طرفی عالمان و به ویژه فقیهان اخباری نیز آزادی عمل پیدا نمودند. فقیهان اخباری که حاکمان صفوی ناچار بودند از آنان نیز حمایت کنند، در صحنه های اجتماعی حضور یافتند و این دو گروه نمی توانستند یکدیگر را تحمل نمایند. در این دوره، موسیقی از اشرافی گری خود درآمد و از آن طبقه به عموم طبقات اجتماعی راه یافت و در قرائت قرآن و به خصوص عزاداری شکوفا گردید، اما وجود آزادی نسبی برای مذهبیان شیعی، زمینه ی پیدایش نزاع های علمی و سیاسی گردید. عالمان اخباری از طرفی به نقد رویکرد اصولیان می پرداختند و نزاع اصولیان و اخباریان به اوج خود نزدیک می شد و هر دو گروه آنان نیز وجود درویش و صوفیان را که مناصب حکومتی در اختیار داشتند، نمی پذیرفتند و صفا و سادگی مذهبی ها گاه به برادرکشی می انجامید. اما هیچ یک از این ماجراها سبب نمی شود که ما بدون دلیل و استدلال، غنا و موسیقی را تأیید کنیم یا آن را حرام بدانیم، بلکه باید دید ادله ی شرعی چه حکمی را اقتضا می نماید. اخباریان، موسیقی و غنا را حرام مطلق می دانستند و درویش، آن را حلال مطلق می شمردند و اصولیان در این میان، به راه اعتدال نزدیک می شدند.

حال، در این اوضاع، شیخ بهایی تعلیم موسیقی را جایز می داند، اما به کار بردن آن را حرام می شمرد؛ در حالی که این سخن درست نیست؛ زیرا نوازنده ای که می خواهد آکاردیون یاد بگیرد یا نی بزند تا آلت موسیقی را به دست نگیرد و آن را نوازد، نمی تواند چیزی یاد بگیرد و خواننده ای که

می خواهد دستگاه چارگاه، سه‌گاه، شوشتری، حجاز یا ابوعطا را یاد بگیرد، باید چیزی بخواند، وگرنه چگونه آن را فرا بگیرد. افشاری درآمد، عراق، اوج، ریز و سپس درآمد دارد. سه‌گاه هم همین طور؛ حسینی دارد راجعه دارد، عشاق دارد، ریز دارد و درآمد دارد و هر دستگاهی برای خود قانونی خاص دارد که باید در مرحله‌ی عمل، بین آن تمایز گذاشت. موسیقی علم محض و دانشی ذهنی، تجردی و تئوری صرف نیست و زمینه‌های عملی قابل تحقق دارد و این بیان یا برای فرار از بیان حقیقت است و یا می‌رساند ایشان در حال و هوای این بحث نیست و از زمانه‌ی خود یا فرار می‌کند و یا تأثیر می‌پذیرد.

جناب شیخ بهایی با این عبارت می‌خواهد مخالفان خویش را ساکت نماید و این گزاره، زیرکی افزون‌تر شیخ نسبت به دیگران را نشان می‌دهد؛ چرا که وی به نیکی می‌داند که کسی بدون نواختن و خواندن موسیقیدان نمی‌شود. عالمان و فقیهان برجسته‌ای نیز که ایشان خاطر نشان آن می‌شود هیچ یک با علوم غریبه و جفر، رمل و اسطرلاب این علم را یاد نگرفته‌اند، بلکه با توجه به موضوع موسیقی که هنر صوت انسان و پنجه‌های اوست می‌خوانند و می‌نوازند تا موسیقار شوند. پیش از این نیز گفتیم، کسی به یک بار تمرین، موسیقار نمی‌شود، بلکه باید بارها و بارها خواند تا بتوان دستگاهی را یاد گرفت.

مرحوم محقق سبزواری رحمته‌الله

مولی محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری (۱۰۱۷ - ۱۰۹۰ هـ.ق)، پس

از شیخ بهایی، نخستین فقیهی است که حکم به حلّیت غنا - از آن جهت که غناست - داد. این فقیه آزاداندیش - که سمت امام جمعه‌ی پایتخت صفویان (اصفهان) را داشته است - افزوده بر توضیح این مسأله در کتاب گرانسنگ فقهی خویش با نام «کفایة الفقه» که بعدها به «کفایة الاحکام» مشهور گشت، به بررسی موضوع غنا و حکم آن پرداخته است. ایشان رساله‌ای مستقل در حلّیت غنا نوشته است که جامعه‌ی علمی زمان وی که اخباریان بر آن حاکم بودند، آن را نپذیرفتند و سیاست زمانه، وی را مجبور ساخت رساله‌ای مستقل در حرمت غنا بنگارد و در ظاهر، از فتوای خویش دست بردارد. وی نخست «رسالة في تحليل الغناء» نوشت. این کتاب، موجی در جامعه‌ی علمی آن روز ایجاد نمود. گفته می‌شود وی چون با اعتراض فقیهان رو به‌رو شد، تمام نسخه‌های رساله‌ی تحلیلیه‌ی خود را جمع‌آوری نمود.

متأسفانه استبداد حکومتی یا توده‌ای و گاه موج‌سواری برخی از فقیهان که اقبال عمومی می‌یابند یا مورد حمایت دولت‌ها واقع می‌شوند و به سمت مرجعیت می‌رسند، بیش‌تر مانع از آزاد اندیشی عالمان برجسته و ممتاز می‌گردد و عالمان ربّانی با چیرگی آن ظاهرگرایان ناچار می‌شوند همانند محقق سبزواری، از اصحاب سخن گویند و چنان بنویسند که خود را تبرئه نمایند.

رساله‌ی تحلیلیه گویا مرز حلّیت در غنا را بسیار گسترده می‌دانسته که بحث‌برانگیز شده بوده و وی چون دیده است کتاب وی سبب اختلاف و نزاع می‌گردد و اختلاف موجب ضعف دین و دین‌داری می‌شود، از گفته‌ی



خود باز می‌گردد و رساله‌ی تحریمیه را به نگارش می‌آورد. این امر، بر تقوای بالای شیخ سبزواری که درد دین داشته است، دلالت دارد و این که وی به خاطر دین، از نظر و حقوق خویش دست کشیده است. این در حالی است که شاه عباس دوم به مرحوم سبزواری اهتمام داشته است. مرحوم سبزواری روحیه‌ای شجاعانه داشته؛ چرا که او زیر نظر استادی هم‌چون میرفندرسکی تربیت شده است. جناب میرفندرسکی شجاع‌ترین عالم عصر بوده و شاه عباس در میان عالمان، تنها از او بیم داشته است و میرداماد یا شیخ بها چنین مکان و مهابتی را نداشته‌اند. میرفندرسکی بذله‌گو بوده و اگر مورد آن پیش می‌آمد، آبروی شاه را می‌برده است. البته نقش جناب میرفندرسکی در فیلمی که زندگی ملاصدرا را به نمایش گذاشت، به‌خوبی نمایانده نشده بود و با میرفندرسکی که ما می‌شناسیم، تفاوت بسیار داشت. مرحوم میرفندرسکی مردی جامع، شجاع و سلحشور بوده است که بدون توجه به حکومت وقت، به‌راحتی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر و در قهوه‌خانه‌ها می‌رفته و بر این عقیده بوده است که باید در میان مردم بود و از آنان غفلت ننمود. وی نسبت به عالمان زمان خویش که خود را از مردم دور می‌داشتند، تعریض داشت و می‌گفت خودتان را در تنگنای خانه‌ها قرار ندهید، بلکه به میان مردم بروید. حال مرحوم سبزواری شاگرد چنین استادی است و نمی‌شود او از استاد خود بی‌تأثیر بوده باشد.

مرحوم سبزواری از شوکت استادی و امامت جمعه برخوردار بوده و دارای قدرت و نفوذ بوده است، اما چون آشوب و اختلاف برآمده از

نگارش رساله‌ی خویش را مشاهده می‌کند، عقب‌نشینی می‌نماید و در برابر این حادثه، با درایت تمام عمل می‌کند و برای حفظ امت اسلامی از هیچ امری فروگذار نمی‌شود و حتی تمامی نسخه‌های کتاب خویش را جمع‌آوری می‌کند؛ چرا که حکومت شیعه، سال‌های اولی استقرار فراگیر خویش در ایران را می‌گذراند و کوچک‌ترین بی‌احتیاطی می‌توانست آسیب‌های جبران‌ناپذیری به آن وارد آورد. پیدایش چنین عواملی است که آزادی عمل را از فقیهان شیعه سلب می‌نموده است؛ چیزی که در زمان حضور امامان معصوم علیهم‌السلام به صورت مضاعف وجود داشته است و زمانه‌ی آن حضرات، هیچ‌گاه قابل مقایسه با زمان مرحوم سبزواری که شیعه اقتدار پادشاهی داشته است، نمی‌باشد.

نتیجه‌ی چنین دگم‌اندیشی‌هایی این می‌شود که تیر پیرایه‌های بسیاری بر پیکر نیمه‌جان دین فرود می‌آید و اگر دین پیرایه‌زدایی نشود، آن را چنان سخت و صعب و سرکش می‌نماید که مردم را نسبت به آن بدبین خواهد ساخت و آنان با گذشت زمان و با پیشرفت علم و یا تهاجم فرهنگ‌های مختلف ضد دینی، به تقلید از خود و عمل به آنچه خود در می‌یابند، وادار می‌شوند. در حال حاضر، برخی فقیهان معاصر بر حرمت غنا و موسیقی به صورت کلی پای می‌فشرند و مردم نیز از همه‌گونه موسیقی بهره می‌برند، بدون آن که چنین فتاوایی را لحاظ دارند. این‌گونه عملکرد، نه رسم دین‌داری است و نه مرام دین‌مداری و نه مشی تبلیغ دین؛ چرا که چنین دینی در توان انجام عالمان نیز نیست تا چه رسد به عموم مردم.



تاریخ علم فقه و استبداد حاکم بر جوامعی که فقیهان شیعه در آن می‌زیسته‌اند آنان را به تقیه و پنهان داشتن نظرات خویش و سکوت و گاه تغییر آن می‌کشانده است. کسی که رساله‌ی تحریمه‌ی مرحوم سبزواری را می‌خواند از آن قرینه‌هایی را به دست می‌آورد که ایشان در مقام بیان دیدگاه واقعی خویش نیست و اقرارهای وی اکراهی است، بر این اساس، این گفته که من سخن دل خویش را در این رساله می‌آورم از باب تقیه است و نباید آن را جدی گرفت. تاریخ شیعه از این نمونه‌ها بسیار دارد و کسی که با مراجعه به این متون بپندارد همه‌ی گزاره‌های موجود در این کتاب‌ها، سخنان جدی و مراد واقعی آنان است، اشتباه می‌کند. این امر در بیش‌تر کلماتی که برای التیام میان شیعه و سنی گفته شده است، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد. جناب محقق سبزواری در نخستین آیه‌ای که بدان استشهاد می‌نماید، تنها سخن مفسران را می‌گوید و در ذیل آن از خود نظری نمی‌دهد. هر فقیه زیرک و روان‌شناسی از نحوه‌ی استدلال این فقیه بزرگ تعجب می‌کند که چرا وی در این بحث، این گونه سخن می‌گوید و به ذکر چند روایت و نقل قول اکتفا می‌نماید. وی در این موارد گویی با دلی پر درد می‌نویسد و توانی در خود نمی‌بیند که نظری را از خود ارایه دهد و به نقل اقوال و قال و قیل‌ها بسنده می‌کند. مرحوم محقق سبزواری که خطیبی توانا بوده است، در عبارات خود، بسیار زیرکانه سخن می‌گوید. او از طرفی بسیاری از روایات حرمت را دارای اشکال سندی یا دلالتی می‌داند و از سوی دیگر می‌گوید وجود این ضعف‌ها ضرری به حکم حرمت وارد نمی‌آورد. او به جای آن که بگوید: «وفي ما ذکرته کفایة لحرمة

الغناء»، می‌گوید: «وفي ما ذكرته كفاية لطالب الحق» تا تقیه‌ای بودن گفتار خود را به محققان برساند.

در این کتاب، استدلال و بیان و فتوایی از ایشان بر حرمت غنا دیده نمی‌شود و ایشان تنها روایات این باب و آنچه دیگران گفته‌اند را نقل می‌نماید.

محقق سبزواری با نگارش رساله‌ی تحریمیه، حمایت فقیهان را برای بار دیگر به دست آورد؛ همان‌گونه که همواره، فقیهان از دیگر فقها و فیلسوفان از دیگر فلاسفه، پشتیبانی می‌نموده‌اند.

شیخ علی عاملی رحمته الله

شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی عاملی (۱۰۱۳ - ۱۱۰۴ هـ.ق)، نواده‌ی شهید ثانی است که رساله‌ی «تنبيه الغافلین و تذکیر العاقلین» را در رد رساله‌ی تحلیلیه‌ی مرحوم محمدباقر سبزواری، امام جمعه‌ی اصفهان نگاشت.

این رساله را باید هم‌چون رساله‌ی تحریمیه‌ی مرحوم سبزواری، کتابی سیاسی و نه علمی به شمار آورد. در هیچ یک از این دو کتاب، استدلال علمی به چشم نمی‌آید. البته، جناب شیخ علی هم‌چون محقق سبزواری دامنه‌ی تحریم را گسترده نگرفته است. مرحوم سبزواری در رساله‌ی تحریمیه، بر حرمت غنا غلاظ و شداد بیش‌تری داشته است. گویا وی در مقام نگارش توبه‌نامه‌ای بوده است تا رساله‌ای علمی و فقهی.

محقق شیخ علی روایات غنا و موسیقی را به صورت گسترده در اختیار

نداشته، و این مطلب از اعترافات ایشان است؛ آن‌جا که می‌گوید: «هذا ما حضرني الآن من الأحاديث التي عليّ تحريم الغناء»^۱؛ اما تعجب این است که ایشان با در دست داشتن شمار اندکی از این احادیث، به شدت علیه مرحوم سبزواری مبالغه می‌نماید و بر آن است تا به ایشان بیداریاش دهد!

محقق عاملی در تبیین روایات تحریم، چهار روایت که بر قرائت قرآن کریم به لحن عرب سفارش می‌نمود می‌آورد. نخستین روایت را از اصول کافی و دیگری را از مجمع البیان و سومی را از نهاییه ابن اثیر با عبارت (وفي الحديث) و چهارمی را از جامع الاصول نقل می‌کند. نقل روایت از چنین کتاب‌هایی این معنا را تداعی می‌کند که ایشان روایات چندانی در دست نداشته و وی به کتاب‌های معتبر روایی مراجعه نکرده است.

مرحوم عاملی در این کتاب به‌جای بحث علمی، چماقی به دست می‌گیرد و هم‌چون اهل ظاهر، از بی‌احترامی به مرحوم سبزواری فروگذار نمی‌کند و او را غافل و گمراه می‌خواند و سخن از در خطر بودن دین با پیدایش این افکار سر می‌دهد. وجود چنین رویکردهایی در مباحث علمی نه تنها حوزه‌ها را علمی نمی‌سازد، بلکه فضا را برای فعالیت عالمان آزاداندیش و تولیدگران دانش و ایده‌های نو نیز محدود می‌سازد. جناب عاملی ده نمونه از روایات جواز را که بر قرائت قرآن کریم با صوت نیکو دلالت دارد نقل می‌نماید. وی گوید:

۱- میراث فقهی، ج ۱، ص ۷۴.

«روایاتی نیز هست که از آن توهم جواز غنا بلکه استحباب آن در قرآن کریم شده است. توهمی که به آن توجهی نمی‌شود و مهم نیست آن هم از طرف کسانی که در پی ناصبی‌ها راه می‌افتند و می‌خواهند از آنان تقلید کنند»^۱

مراد ایشان در اویش و صوفیانی هستند که در آن عصر به همت خاندان صفوی به قدرت رسیده بودند و آزادی عمل داشتند. عاملی گوید قایلان به جواز، این سخنان را به خاطر دوست داشتن فلاسفه و اهل فن و موسیقاران می‌گویند؛ چرا که خود اهل فلسفه بوده‌اند و نیز به دنبال این هستند که مردم را در پی خود به راه اندازند. کسانی که خواهان ریاستی باطل و دنیایی فانی هستند. وی در این عبارات به امام جمعه بودن مرحوم سبزواری اشاره دارد. با آن که این فرد سواد و بضاعت چندانی ندارد و گویا وی می‌گوید ما هستیم که باسواد می‌باشیم و به‌زودی مشخص می‌شود که چه کسی باسوادتر است. مرحوم عاملی در این عبارات ساده، با ذکاوت تمام، سخن دل خود را آورده است.

جناب شیخ علی در این رساله، مد صوت و ترجیع را بدون اشکال می‌داند و طرب‌انگیزی را سبب حرمت غنا می‌شمرد^۲؛ در حالی که با وجود ترجیع طرب‌انگیز ایجاد طرب امری قهری و ضروری است، ولی ایشان معلول و طرب را حرام می‌شمرد و نه علت ایجاد آن را.

محقق عاملی بر این عقیده است که ترجیع بر دو قسم غنایی و غیر



۱. تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین، ص ۸.

۲. همان، ص ۱۲.



غنایی است. ترجیح غنایی آن است که خوشامد نفس را در پی دارد و ترجیح غیر غنایی خوشامدی را سبب نمی‌شود و مهم این است که این حالت خوشایند ایجاد نشود و به این بیان تنها خوشامد نفس است که اشکال دارد، حال اگر کسی از غیر خواندن نیز لذت ببرد، آیا آن کار اشکال دارد؟ چرا خوشامدی نفس حرام باشد؟

جناب شیخ علی طرب را حرام می‌داند؛ در حالی که وی باید ترجیح را که موجب طرب است دارای اشکال بداند و نه خود طرب را که به صورت قهری از ترجیح پدید می‌آید.

جناب شیخ علی در این رساله، در سخنان خود بسیاری از موارد غنا را حلال می‌داند و مصداق خاصی را برای حرمت آن باقی نمی‌گذارد، اما وی در این رساله، بارها و بارها بر محقق سبزواری خرده می‌گیرد که چرا رساله‌ی تحلیلیه نوشته است. حکایت وی همانند حکایت فردی است که می‌گوید اسمش را نیاور و خودش را بیاور. محقق عاملی نیز برای نوشتن رساله‌ی تحریمیه در غنا، گویی به غنا می‌گوید: اسمت را نیاور که مرا با نام تو کاری نیست، ولی دیگر چه چیزی را حرام باقی گذاشت که چنین بر آن پای می‌فشرد و بر محقق سبزواری خرده می‌گیرد و گاه به وی ناسزا می‌گوید. وی گوید:

«صاحب مجمع البیان نقل نموده است که مراد از تغنی تزیین صوت و غم‌انگیز نمودن آن است و چنین امری بر غنا دلالت نمی‌کند و هرچه که در آن حروف غنا باشد غنا نیست و گفته‌ی مرحوم سبزواری به سبب جمود قریحه و کم‌سوادی ایشان است؛ همان‌طور

که پیش‌تر گفته بودم این امر را به شما ثابت خواهم کرد^۱».

البته وی در محیطی سخن می‌گوید که اخباریان جمودگرا و ارتجاعی از طرفی و دراویش اباحه‌گرا از سوی دیگر بر جامعه چیره بودند و جناب شیخ علی عاملی نیز با توجه به غرض سیاسی و اجتماعی که با محقق سبزواری دارد این رساله را می‌نویسد و ایجاد درگیری می‌نماید و این سخن را در حالی بیان می‌داریم که معتقدیم روز قیامت باید پاسخ‌گوی این ادعا باشیم، ولی بررسی رساله‌ی وی جایی برای طرح دعوا و لزوم این پاسخ‌گویی در روز قیامت باقی نمی‌گذارد.

مرحوم شیخ علی از طرفی می‌گوید آنان که سخن از حلیت غنا سر می‌دهند افرادی نادان، ناآگاه، گمراه و ناصبی هستند و از سوی دیگر، با این که خود غنا را در ابتدا حرام می‌داند، هرچه که جلوتر می‌رود چنان از مصادیق غنا می‌زند که موردی را برای آن باقی نمی‌گذارد، جز همان غنایی که خوشامد نفس داشته باشد و چنین غنایی برای اهل فسق و فجور و مجالس لهو و لعب است. وی نغمه، ترجیع و لحن را جزو غنا نمی‌داند و تنها طرب غنایی را دارای مشکل برمی‌شمرد.

محقق عاملی تنها دستگاه‌هایی را که ویژه‌ی اهل فسق است و سبک‌هایی را که به نام آنان شناخته می‌شود، حرام می‌داند^۲. به این ترتیب، ایشان بدون لحاظ افراد، همه‌ی غناخوانی‌ها جز غنای اهل فسق را حلال دانسته است. ایشان، غناخوانی اهل فسق را از آن جهت که

۱- همان، ص ۱۲.

۲. تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین، صص ۱۵ - ۱۶.

غناست، حرام می‌داند. از نظر محقق عاملی، اگر کسی چنان زیبا قرآن بخواند که همه بی‌هوش شوند، به او نمی‌گویند وی غنا خوانده است؛ چرا که غنا حرام است، ولی آنچه این فرد می‌خواند غنا نیست و حتی اگر به طرب نیز بیاید، اشکال ندارد و خوشامدی که موجب حرمت است، چیز دیگری است که ویژه اهل لهو و فسق است. وی برای ادعای خویش، از روایت شاهی می‌آورد؛ چرا که حدیث می‌گوید غنایی که در قرآن کریم است، لحن نیست و زیبا خواندن امری متمایز از غناست.

به طور خلاصه، نظر محقق عاملی چنین است که مدّ، شدّ و ترجیع در قرائت اشکال ندارد و طرب فرحی نیز رواست؛ همان‌طور که طرب حزنی و سروری اشکال ندارد. از ایشان باید پرسید مگر چند طرب وجود دارد که معانی مختلف و حالت‌های گوناگونی بپذیرد. طرب جز خوشایندی و سرور چه معنایی دارد. افزوده بر این، تفاوت طرب حاصل از شنیدن قرآن کریم با غیر قرآن در چیست که در یکی بدون اشکال و در دیگری دارای اشکال است.

ایشان هم‌پای مرحوم محقق سبزواری به حلیت غنا باور دارد؛ هر چند رساله‌ی تحلیلی‌ی مرحوم سبزواری به دست ما نرسیده است و از کلام ایشان، تنها می‌توان یک نتیجه گرفت و آن این که وی با غنا و موسیقی مشکلی ندارد، بلکه با مرحوم سبزواری است که دچار مشکل گردیده است و می‌خواهد ردّیه‌ای بر ردیه‌هایی که بر ایشان نوشته شده بیفزاید، وگرنه کم‌تر فقیهی است که این‌گونه از حلال بودن غنا سخن سر دهد و قصد وی نوشتن رساله‌ی تحریمیه باشد.

محقق عاملی بی‌پروا از حلیت سرور، نغمه، لحن، مد و ترجیع سخن

گفت و غنا و موسیقی نیز چیزی جز این امور نیست و حتی نتیجه و میوه‌ی آن که طرب است نیز ایرادی ندارد و تنها غنا و آن هم خواندن اهل فسق و فجور و اراذل و اوباش است که جایز نیست. شاید بتوان گفت که جناب شیخ علی بر این گمان بوده که با نگارش رساله‌ی تحلیلیه‌ی محقق سبزواری و نیز با اباحه‌گری درویشان و صوفیانی که بر مسند قدرت نشسته‌اند، دین در خطر افتاده است و باید به هر نحو ممکن، با آنان مبارزه نمود، اما باید گفت چنین دفاعی از دین مرام دینی نیست و دین هیچ‌گاه با آن همه بزرگی، جوانمردی و عظمت خویش، به کسی ناجوانمردی نمی‌کند. مرحوم سبزواری در این رساله از حلیت غنا سخن می‌گوید و هیچ دلیلی نداشت که این همه بر این عالم بزرگ و مجتهد جامع معقول و منقول هجمه وارد آورد.

مرحوم شیخ علی و محقق سبزواری هر دو از عالمان مقدس و وارسته بوده‌اند و هر دو هم در یک مدرسه و در یک دوره درس خوانده بودند و اکنون نیز هر دو در کنار یک‌دیگر دفن شده‌اند و ان‌شاء الله مرحوم شیخ علی، جناب سبزواری را از خود راضی نموده باشد؛ اما چه خوب است که انسان دعوا را تا برزخ نکشاند و هرچه هست در همین جا سامان دهد. انسان نباید حتی نسبت به کفار، چنین بغض داشته باشد تا چه رسد به مؤمنان و مسلمانان دوست و آشنا.

امروز باید مراقب بود تا کلاهی که بر سر دیروزیان رفته است بار دیگر بر سر ما نرود و بحث غنا و موسیقی را از بازی‌های سیاسی جدا کرد و نباید برخی به بهانه‌ی چنین بحثی، به تسویه حساب و کینه‌ورزی و بغض رو آورند.

فیض کاشانی رحمته اللہ علیہ

محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ هـ ق) از فقیهانی است که در موضوع غنا و موسیقی با عموم فقها همراه نشدند و در این زمینه، قایل به اباحه‌ی غنا شده است. البته، مرحوم فیض کاشانی در موسیقی اهل فن نبوده؛ ولی چون مدتی در نزد اساتید بزرگ فلسفه درس خوانده‌اند توانسته‌اند ورود خوبی به این بحث و به‌ویژه در شناخت موضوع آن داشته باشند.

جناب فیض در کتاب «الوافی» عنوان بحث خود را با حرمت غنا شروع نمی‌کند و در آوردن عنوان، با دیگر فقیهان همراه نمی‌شود. وی گوید: «باب کسب المغنّیة و شرائها وما جاء فی الغناء». او سپس روایات این باب را می‌آورد و در پایان چنین می‌نویسد:

«از روایات چنین برمی‌آید که مد و ترجیع صوت و مانند آن غنا نیست و یا اشکالی ندارد و در کتاب الصلاة در باب ترتیل قرآن روایاتی که سفارش بر حسن صوت دارد، دلایلی بر آن وجود دارد. از مجموع روایاتی که در این باب نقل شده است به دست می‌آید که حرمت غنا و متعلقات آن از جمله (مزد غناخوانی، آموزش غنا، شنیدن آن و خرید و فروش مغنیان و خوانندگان) همه بر عرف بنی‌امیه و بنی‌عباس ناظر است که در آن زمان، مردان بر زنان رقااص وارد می‌شدند و خود را با سخنان باطل و آلات موسیقی سرگرم می‌نمودند.»^۱

مرحوم فیض شبهه‌ای قوی را بر دلالت این روایات بر حرمت غنا از آن

۱- الوافی، ج ۳، ص ۳۵ (المکتبة الاسلامیة، ط. قدیم).

جهت که غناست وارد می‌سازد و می‌گوید حق، و جامعه‌ی مسلمانی در زمان صدور این روایات، دولت و نیز نشست‌های همگانی و مجالس عمومی نداشت و حاکمان باطل بر همه‌ی امور فرهنگی و اجتماعی چیره بودند؛ از این رو آن‌چه از احادیث متبادر می‌شود، همان است که در زمان خلفای جور وجود داشته است.

مرحوم فیض در ادامه گوید:

«هرچند نظرگاه ما جواز غناست؛ ولی این به آن معنا نیست که

استفاده از غنا و آلات موسیقی برای هر کسی جایز است و افراد با

مروت و متشخص نیز می‌توانند از آن بهره ببرند.^۱

در نظر مرحوم فیض، غنای باطل با غنای حرام تفاوت دارد و این دو حکم وضعی و تکلیفی، ملازمه‌ای در این موضوع ندارند؛ در حالی که ایشان بسیاری از غناها از جمله غنای بنی‌امیه و بنی‌عباس و حتی موسیقی صوفیان را حرام می‌داند:

«اشعاری را که در بردارنده‌ی یاد بهشت و جهنم است و وصف

نعمت‌های الهی می‌نماید و انسان را به عبادت و انجام خیرات

برمی‌انگیزد، می‌شود به صورت غنا خواند.

به‌طور کلی، با توجه به آیات و روایات و تحلیلی که در ذیل آن

آوردیم، بر هر خردمندی آشکار می‌شود که غنای حق را چگونه از

غنای باطل تشخیص دهد.^۲

مرحوم فیض همه‌ی موارد غنا را حلال نمی‌داند و به صراحت بیان

۱. الوافی، ج ۳، ص ۳۵.

۲. الوافی، ج ۳، ص ۳۵.

می‌کند غنایی حلال است که انسان را به یاد خدا، بهشت، جهنم، ذکر و عبادت بیندازد و در غیر این صورت، همانند غنای صوفیان، اشکال دارد. مرحوم فیض نه مانند فقیهان غنا را به طور مطلق حرام می‌داند و نه قایل به حلّیت مطلق آن است و نسبت حلّیت مطلق غنا که برخی از فقیهان به وی می‌دهند، درست نیست.

مرحوم فیض به صورت موضوعی مشخص نمی‌نماید کدام غنا حرام و کدام یک حلال است. هم‌چنین، ایشان غنای باطل را حرام دانست. اما آیا باطلی که در کلام وی هست، باطل لهوی است یا غیر لهوی، یا لهوی باطل است یا خیر؟ از عبارات وی چیزی به دست نمی‌آید.

غزالی در کتاب «احیاء العلوم» گوید: ما در باب «سَماع»، غنای حلال و غنای حرام را توضیح دادیم و موارد آن را مشخص نمودیم و در این جا از ذکر آن خودداری می‌ورزیم و فیض در بازنگاری آن می‌آورد:

کتاب «مَحْجَة البیضاء» بازنگاری کتاب «احیاء العلوم» و تطبیق آن با عقاید ولایی و شیعی است. مرحوم فیض در بخش سماع گوید:

سماع حرام، بیش‌تر برای جوانان است؛ زیرا شهوت بر آن‌ها غلبه دارد و از غنا، تنها آن‌چه را که به گناه آلوده است، ترجیح می‌دهند. سماع مکروه آن است که بیش‌تر اوقات به صورت لهوی و سرگرمی از آن استفاده گردد. اما سماع مباح برای کسی است که از صدای نیک لذت می‌برد و سماع مستحب در افرادی است که حب الهی بر آنان غلبه دارد و سماع غنا فقط موجب برانگیختن صفات شایسته در کاربرد آن می‌گردد.^۱

۱- محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۲۲۴ (من منشورات مکتبة الصدوق).

در استفاده از غنا و موسیقی نمی‌توان حکمی کلی صادر نمود؛ چرا که حکمی می‌تواند برای شخصی مکروه و برای دیگری مستحب باشد. به طور مثال دیدن برخی از فیلم‌ها برای شخصی تحریک‌آمیزی به فساد و گناه دارد و برای دیگری بدین‌گونه محرک نیست که در نتیجه برای اولی غیر جایز و برای دومی جایز است؛ همانند نسخه‌های پزشکی که هر کدام برای یک بیمار است و مردم نیز برای استفاده از غنا و موسیقی باید نخست ویزیت شوند و سپس به آنان نسخه داده شود. حوزه‌های علمی باید از چنان رشدی برخوردار باشند که بتوانند به چنین نیازهایی به صورت جزئی پاسخ دهند. از عوامل دین‌گریزی یا عالم‌گریزی مردم، دادن نسخه‌ها و فتوای کلی است که چون لحاظ مرتبه‌ی مکلفان نشده است، در توان بیش‌تر آنان نیست به آن پایبند باشند و آنان احساس نمی‌کنند که چنین مسایلی راه‌گشای کار آنان باشد؛ زیرا طبیعت آنان - قدرت و مرتبه‌ی ایمانی که آن نیز از مؤلفه‌های قدرت‌زاست - در روند صدور حکم نادیده گرفته شده است. این امر در روایات رعایت شده است و امامان معصوم علیهم‌السلام برای هر کس به فراخور حالات و روحیات وی رهنمونی را فرموده‌اند و برای همین است که بیانات رسیده از آنان، به شکل مدرسی رایج نیست. این که می‌گوییم فقه شیعه تابع مصالح و مفاسد است، بیان‌گر همین نکته است و مصالح و مفاسد در همه جا یکسان نیست، از این رو احکام و فتاوایی یکسان را بر نمی‌تابد.

موسیقی برای دفع بعضی از بیماری‌ها لازم است اما نه این که برای همه تجویز گردد.

مرحوم فیض می‌فرماید: «ولا یبعد أن یختلف الحکم»؛ بعید نیست حکم غنا و موسیقی به اختلاف افراد و مرتبه‌ی آنها تغییر پذیرد که در این صورت آنچه برای انسان‌های معمولی شایسته است، در خور صاحبان مروت نیست؛ اما ما با قاطعیت می‌گوییم همین‌گونه است و احکام با توجه به افراد، مختلف می‌شود و فتاوا باید با لحاظ افراد و اشخاص، به گونه‌ی ویزیت فرد به فرد ارایه شود.

مرحوم فیض از کسانی است که به‌خاطر دیدگاهی که در غنا و موسیقی داشته، مورد هجومه واقع شده است. البته بیش‌ترین هجومه بروی به سبب آن است که وی فلسفه و عرفان خوانده است و داماد ملاصدرا و از تابعان وی می‌باشد؛ در حالی که شیخ اعظم، جناب انصاری نیز نظری مشابه با وی دارد و این فقیه بزرگ نیز غنا را از آن جهت که غناست، حرام نمی‌داند؛ اما چنین مورد حمله و خشم فقیهان دیگر قرار نگرفته؛ چرا که وی از فلسفیان و فلسفه‌آموزان نبوده است.

شیخ حر عاملی رحمته الله

بحث موسیقی و غنا از مباحثی است که با نزاع‌های سیاسی و جنبه‌گیری‌های گروهی آمیخته شده و نگارش رساله‌ی تحلیلی‌ی مرحوم سبزواری و آرای مرحوم فیض در قرن یازدهم و در عصر حاکمیت صفویان، بیش از پیش بر آن دامن زد تا این که در دوره‌ی اوج درگیری اخباریان و اصولیان، نزاعی شدید میان فقیهان در این زمینه درگرفت. از اخباریانی که باید در این زمینه نام برد، جناب «شیخ حر عاملی» است. او

در آثار خود، مناظره‌ای شدید با اصولیان، فلسفیان، صوفیان و درویشان دارد.

جناب شیخ علی، اگرچه در ظاهر با حلّیت غنا مخالف بود و در واقع حلّیت آن را دنبال نموده بود، اما نزاع اخباری و اصولی در نوشته‌ی وی به صورت آشکار به چشم نمی‌آید، ولی این نزاع، در رساله‌ی جناب شیخ حر، خود را به وضوح نمایان ساخته است.

محمّدبن حسن حر عاملی (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ هـ.ق)، صاحب وسائل الشیعه این بحث را که اعم از قرائت قرآن کریم است با توجه به این که در مقام پاسخ‌گویی به محقق سبزواری است به موضوع قرآن کریم منحصر می‌کند و با طرح اشکالات خود مانند جناب شیخ علی، به مرحوم سبزواری تعریض می‌آورد و می‌گوید خداوند قایلان به اباحه را هدایت کند، اینان گروهی گمراه هستند. پیش از این گذشت که مرحوم سبزواری، غنا در قرائت قرآن کریم را جایز دانست.

موضوع بحث در فقه، غناست و جواز ترجیع در قرآن کریم یا حرمت آن، موردی از آن است، ولی جناب شیخ حر، در ابتدای بحث، حدیثی را که به قرائت با ترجیع در قرآن کریم سفارش دارد می‌آورد و آن را در دوازده فصل و با دوازده دلیل رد می‌کند و از چنین آغازی برمی‌آید که وی در مقام واکنش و پاسخ دادن به دعوای موجود چنین سخن گفته است.

جناب شیخ حر عاملی در رساله‌ی مستقل خود در این موضع با عنوان «رسالة في الغناء»، شبهه‌ی حلّیت غنا را برآمده از روایت علی بن حمزه می‌سازد. در این روایت آمده است:

«ابوبصیر گوید به امام صادق علیه السلام عرض داشتیم: چون قرآن می‌خوانم و صدای خود را بالا می‌برم شیطان نزد من می‌آید و مرا چنین وسوسه می‌کند که تو با این کار میان خانواده و مردم ریا می‌نمایی. حضرت فرمود: ای ابومحمد، قرائتی بدون افراط و زیاده‌روی داشته باش؛ به‌گونه‌ای که خانواده‌ات بشنوند، و در خواندن قرآن به صدای خود ترجیح بیفزا، چرا که خداوند متعال صدای نیکویی که با نوعی ترجیح همراه باشد را دوست دارد.»^۱

دُنگ صدا در تلاوت قرآن کریم با دُنگ آواز تفاوت دارد، از این رو قرآن کریم را باید به لحن خود و به زبان عربی خواند، نه فارسی و عجمی؛ چرا که دُنگ خویش را می‌طلبد. این روایت نیز همین مطلب را تأکید می‌نماید. شیخ حر در دلیل دوازدهم خود برای اثبات حرمت غنا در قرآن کریم گوید:

«این روایت با یازده دلیل پیشین مخالف است!»

شیخ حر بر آن بوده است به گونه‌ای فهرست نقدهای خویش را فزونی بخشد و شاید آن را به عدد دوازده برساند که چنین دلیل می‌آورد. وی برای اثبات حرمت غنا یا ترجیح، دلیلی نمی‌آورد و صرف رد کردن این چینی را دلیل بر ثبوت حرمت قرار می‌دهد. البته او برای رد این مطلب، مرجحاتی را بر می‌شمرد که برای تکفیر شخص کفایت می‌کند و مخالفت آن با ضروری مذهب، ضروری اجماع و ضروری روایات قطعی متواتر، نمونه‌ای از آن است.

۱- رسالة في الغناء، الحر العاملي، ص ۱.

از نشانه‌های سادگی عالمان پیشین این بود که بی‌درنگ، غیرت دینی آنان، خود را نشان می‌داد و برای دین به خشم می‌آمدند، و البته فرد عصبانی چندان بر خود چیره نیست تا بتواند تصمیم درستی بگیرد. آنان برای دریافت حکم باید به زمان و فضای صدور این روایات می‌رفتند. مرحوم شیخ حر در پایان نقل ادله‌ی خویش که برخی از روایات حرمت است گوید:

«از احادیث یاد شده روشن گشت غنا حرام است و نیز دریافتی که

دلایل بسیار، تواتر روایات و تعاضد آن و صحت آن امری است مورد

اجماع فقیهان اخباری و اصولی. و خداوند عالم است.»^۱

شاید گمان شود که اقتضای زمان موجب شده که شیخ حر چنین سخن گوید، اما باید گفت چنین بزرگوارانی چندان اصول فقه مدرنی نداشتند، بر این اساس، در تحلیل روایات، دقت‌های اصولی و فلسفی را نادیده می‌گرفتند.

البته عالمان تا پیش از قرن یازدهم چندان از غنا و موسیقی نمی‌نوشتند و با روی کار آمدن دولت صفویان و آزاد شدن فعالیت‌های اجتماعی و به ویژه تبلیغات صوفیان، مردم به غنا و موسیقی روی آوردند و فقیهان نیز بر آن شدند تا رساله‌هایی گسترده و درخور موضوع بنگارند و آرای فقهی خویش را در آن بیاورند و کسانی چون مرحوم سبزواری و فیض این فراست را پیدا کردند و حکم به تفصیل در حرمت و حلّیت



دادند و غنا و موسیقی را به صورت مطلق حرام ندانستند، اما آنان با توجه به آزدان‌دیشی و زمان‌شناسی که از خود نشان داده بودند و با زمانه‌ی فقهی خویش همراه نبودند، مورد هجمه قرار گرفتند.

این عالمان بزرگوار چون دراویش و اهل سنت را در مقابل خویش می‌دیدند و از طرفی چون عالمان عقل‌گرا و اهل فلسفه را صاحب همان کلام می‌دیدند می‌گفتند فلسفیان زمانه حامیان اهل سنت و صوفیان بدعت‌گرا هستند و می‌خواستند با نوشتن رساله‌هایی، آنان را از لحاظ اجتماعی خانه‌نشین و بایکوت سازند.

جناب میرلوحی رحمته الله علیه

سید محمدهادی ابن سید محمد میرلوحی (م ۱۱۱۳ هـ.ق) از عالمانی است که در نقد نظر مرحوم سبزواری مبنی بر جواز غنا در قرائت قرآن کریم، رساله‌ی «اعلام الاحباء فی حرمة الغناء فی القرآن والدعاء» را نوشته است. وی این کتاب را به زبان فارسی و به صورت مؤدبانه به نگارش درآورده است. البته او سبک شیخ حر عاملی را در مقام پاسخ به رساله‌ی تحلیلیه پیش گرفته است. پدر ایشان جناب سید محمد میرلوحی از شاگردان میرداماد و اهل سبزواری بوده و شاید این دو علت، سبب پاس داشتن حرمت محقق سبزواری در این جوابیه شده است.

فارسی‌نگاری این رساله ویژگی آن است. بررسی عبارات مرحوم میرلوحی نشان می‌دهد که دلایل رساله‌ی وی از دلایلی که در رساله‌ی تحریمیه و نیز آنچه در رساله‌ی شیخ حر عاملی به عربی گذشت، فراتر

نمی‌رود و گویی وی ترجمه‌ی این دو رساله را ارایه داده است. رساله‌ی مرحوم سید میرلوحی و کتاب جناب شیخ حرّ خود را از متد علمی دور داشته و از آفت و آسیب سیاسی‌گری مصون نمانده است. البته باید دقت نمود که شاه عباس صفوی در حکومت خود سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را در شیوه‌ی حکمرانی خود پیشه نموده بود. وی هم فقیهان اخباری را به بازی می‌گرفت و هم دراویش و دیگران را و با وجود خیرهای بسیاری که داشت، هر کسی را که سر در پیروی او نداشت و پیشانی بر آستان او نمی‌سایید، دستور به بریدن حلقوم می‌داد و کم‌تر کسی به کیاست وی در میان پادشاهان پیدا می‌شد. از این رو نباید سایه‌ی آرا و دیدگاه‌هایی را که وی از آن حمایت می‌کرد در کتاب‌هایی که در زمان او تألیف شده است، نادیده گرفت.

محمّد بن محمّد دارابی رحمته اللّٰه

از کتاب‌هایی که در پی انتشار رساله‌ی تحلیلی‌ی مرحوم سبزواری، اما به دفاع از وی در مورد غنا نگاشته شد «مقامات السالکین» است. نویسنده‌ی این کتاب جناب محمّد بن محمّد دارابی (زنده در حدود ۱۱۳۰ هـ.ق) شاگرد شیخ بهاست.

وی از کتاب خود با نام «شاخه‌گلی از لاله‌ی قدس» یاد می‌کند و در آن از عشق، بهجت و سرور سخن می‌گوید. کتاب «مقامات السالکین» به زبان فارسی نگاشته شده است. وی به طور کلی، در فقه غنا و موسیقی، سخن تازه‌ای ندارد و همان نظر شهید ثانی رحمته اللّٰه را تکرار می‌نماید. وی غنارا حرام

می‌شمرد، ولی صوت حسن و مرثیه را از غنا نمی‌داند و یا در صورتی که غنا باشد، می‌گوید این غنا حلال است. او موارد و مصادیق غنا را به شناخت عرف و می‌گذارد. جناب دارابی در این کتاب، مشی محافظه‌کارانه دارد، از این رو هم‌چون مرحوم سبزواری گمراه و منحرف خوانده نشد.

ایشان استفاده از آلات لهو در غناخوانی، صوت زن در صورت شنیدن مرد بیگانه یا شهوت‌انگیز بودن آن و هم‌چنین کلام کذب را از مصادیق غنای حرام می‌آورد.

وی دیدگاه مرحوم محقق سبزواری در «کفایة الاحکام» را به عنوان وجه جمع میان روایات حرمت و اباحه‌ی غنا بر می‌گزیند و همان را در این کتاب اختیار کرده است.

بررسی رساله‌ها و کتاب‌هایی که بعد از مرحوم سبزواری نوشته شده است؛ مانند: «ایقاظ النائمین وایعاظ الجاهلین» نوشته‌ی سید ماجد بحرانی، «رسالة في الغناء» تألیف عبد الصمد همدانی و «رسالة في تحقیق الغناء موضوعاً و حکماً» به قلم میرزای قمی و دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است نشان می‌دهد هیچ یک زیاده‌ای بر دیگری ندارد، جز آن که یا جهت توضیحی و تبیین مطالب پیشینیان در آن قوت دارد یا جهت ادب و یا جهت ناسزا، وگرنه دلایل ارایه شده در آن یکسان است و یا آرا و نظرات نویسندگان به تفصیل در برخی از کتاب‌های فقهی و به‌ویژه در فقه‌نوشته‌های جناب شیخ انصاری از جهت مبنایی ارزیابی و نقادی شده است. به حقیقت می‌توان شیخ انصاری رحمته الله علیه را پهلوان میدان فقه و نابغه‌ی آن تا این زمان، دانست.

شیخ یوسف بحرانی رحمۃ اللہ علیہ

شیخ یوسف بن احمد بحرانی رازی (م ۱۱۸۶ هـ ق) صاحب کتاب گران سنگ «الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة» است. وی در مقام سوم این کتاب که محرمات نفسی را می‌شمرد، دومین آن را غنا قرا می‌دهد. وی گوید:

«گفته شده غنا به همزه، کشیدن صداست که دارای ترجیع و طرب آور باشد، براین اساس، آواز و سرودی که این دو صفت را نداشته باشد حرام نیست. طرب حالت سبکی است که بر شخص عارض می‌شود و او را شاد یا غمگین می‌نماید. برخی شناخت غنا را به عرف حواله داده‌اند و گفته‌اند آنچه را که عرف غنا بدانند حرام است اگرچه طرب نداشته باشد.»^۱

محقق بحرانی این نظر را بر می‌گزیند. البته ایشان دلیلی برای حرمت ترجیع و اطراب و چرخاندن صوت در گلو یا نشاطی که به انسان دست می‌دهد نمی‌آورد. کامیابی و خوشامدن جزو فطرت و نهاد آدمی است و چرا باید با آن مخالفت کرد. میان خوشامدن و حرمت ملازمه‌ای نیست. ایشان نیز شناخت غنا را که امری تخصصی است به عرف حواله داده است. وی دیدگاه محدث کاشانی؛ جناب فیض را نیز به نقد می‌گذارد و می‌گوید:

«جمع ارایه شده از روایات، درست نیست؛ زیرا روایات حرمت در تحریم غنا از آن جهت که غناست ظهور دارد و به عوارض و لواحق

تاریخ تحلیلی
موسیقی
در اسلام



۱- الحدائق الناظرة، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

حرامی که در کنار این حرام بوده است نظر ندارد؛ به‌ویژه روایاتی که

در مورد شنیدن غنا و خرید و فروش کنیزان خواننده است.^۱

در اصول فقه به تفصیل آمده است که گزاره‌ی مطلق بر مقید حمل شود و نه به عکس، و مرحوم محقق بحرانی که از اخباریان است و با اصول فقه سازگاری چندانی ندارد، عکس آن را در این‌جا انجام می‌دهد.

وی از روایات این باب، بدون آن که توضیح و تبیین خاصی برای آن داشته باشد، می‌گذرد؛ این در حالی است که کتاب وی به بیست و پنج جلد می‌رسد و در این کتاب آن‌چه را دیگران گفته‌اند می‌آورد و تکرار مکررات بر آن غلبه دارد. البته نباید از انصاف خارج شد و زحمت‌های این بزرگان را نادیده انگاشت؛ به‌ویژه آن که آنان بر آن بودند تا با نوشتن کتاب، میراث گذشتگان را به آیندگان منتقل نمایند؛ چرا که صنعت چاپ و نشر در آن زمان‌ها، در مسیر توسعه قرار نگرفته بود. این بزرگان، افزوده بر این که در عین وارستگی بسیار، به سادگی از کنار گزاره‌های دینی می‌گذشتند، چون فقیهان بسیاری قایل به حرمت بوده‌اند و روایات تحریم را نیز می‌دیدند، به سادگی ظاهر آن را می‌گرفتند و به حیثیات صدور و دلالتی و به شأن نزول آن توجه نداشتند و زمانه‌ی خویش را نیز مشاهده می‌کردند که غنا و موسیقی در دست اراذل و اوباش و اهل فسق و فجور بوده است، از این رو، غنا را حرام می‌دانستند و سخنان پیشینیان را تکرار می‌کردند و ژرف‌پژوهی بر این احادیث را نادیده می‌گرفتند؛ به ویژه

۱- الحدائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

آن که می‌خواستند با امکانات محدود آن زمان، کتابی در بیست و پنج جلد در فقه بنویسند و برای همه‌ی گزاره‌های فقهی حکم دهند. آنان میان دولت کفر و ایمان، تفاوت نمی‌گذاشتند و شاید دولت صفوی و دیگر سلسله‌ها را به سبب چیرگی نظرات شاهان مستبد و خودرأی، اسلامی و دینی نمی‌دانستند. البته، دولت صفوی به صوفیان و دراویش اهمیت می‌داد و آنان را بزرگ می‌داشت و همین امر، عامل دوری عالمان از دربار و روی‌گردانی آنان از حکومت صفوی می‌گشت؛ چنان‌که این نزاع تا به امروز نیز ادامه دارد. البته اگر باطل، دولت و حکومت بر شیعیان پیدا کند، انجام هرگونه کاری در چنین دولتی حرام است، حتی غذا خوردن در سایه‌ی چنین دولتی در صورتی که به تقویت آنان بینجامد، حرام می‌گردد تا چه رسد به غناخوانی و موسیقاری و این امر به نفس صوت و صدا و موسیقی و غنا ارتباطی ندارد؛ چرا که نفس این پدیده بی‌رنگ است و در ظرف‌های متعدد، شکل‌های مختلف و گوناگون و احکام متفاوتی به خود می‌گیرد.

جناب بحرانی بر این عقیده است روایاتی که کاربرد صوت حسن در قرائت قرآن کریم را سفارش می‌نماید با صوت غنایی ملازمه‌ای ندارد و می‌شود صدای خوش از غنا دور باشد. وی این مسأله را امری واضح و روشن می‌شمرد.

وی صوت حسن و غنا را دو امر متمایز اما در طول هم می‌داند که صوت حسن چون بر زیبایی آن بسیار افزوده گردد و خوشایند شود، غناست. آیا کامیابی و خوشایندی از صدای زیبا همانند زنا حرام است؟ و

آیا دین اسلام دینی عسرت طلب و غم بار است؟ در حالی که چنین آرایه هرگز پشتوانه‌ای از آیات و روایات ندارد و می‌توان آن را سلاقی شخصی دانست. چیزی که می‌تواند مانع از خوشایندی و کامیابی گردد گناه است و صوت و صدای غنایی گناه نیست، بلکه غنایی حرام است که اندراس دین و خانه‌نشین نمودن حق و صاحب ولایت یا مددکاری باطل را در پی داشته باشد، یا اشاعه‌ی فحشا نماید و این امر به غنا از آن جهت که غناست، ارتباطی ندارد و نفس صوت؛ خواه به صورت عادی ادا شود یا با غنا، اشکالی ندارد.

مرحوم صاحب حدائق مانند بسیاری از فقیهان دیگر با غنا و موسیقی و صوت و صدا در حد کتاب‌های لغت آشنا بوده و این موضوعات را از نزدیک ندیده و با آن به طور ملموس برخورد نداشته و به خاطر صفا و طهارتی که داشتند از این مسایل به دور بودند، از این رو ناشیانه وارد این موضوعات می‌گردد. اگر فردی موسیقی‌دان، چنین آرایه را تنها از لحاظ شناخت موضوع بررسی نماید - و نه از جهت حکم فقهی آن که در حیظه‌ی وی از آن جهت که موسیقار است، نیست - چنین درمی‌یابد که این آرا فرسنگ‌ها از موضوع صوت و صدا و غنا و زیبایی‌خوانی دور است و ناشیانه از چیزی سخن گفته شده؛ چرا که برای صاحب سخن ناشناخته بوده است. نقدهای مرحوم محقق بحرانی بر مرحوم سبزواری نیز هیچ یک کارگشا و علمی نیست؛ زیرا مرحوم بحرانی با موضوع غنا و موسیقی بیش از آن چه در کتاب‌های لغت آمده است، آشنا نمی‌باشد.

سید محمد جواد حسینی عاملی رحمته اللہ علیہ

محقق جواد، صاحب کتاب گران سنگ «مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة» (متوفی ۱۲۲۶ هـ ق) و استاد صاحب جواهر است. وی در این کتاب - که شرحی بر قواعد علامه‌ی حلی است - فتاوا و نظرات دیگر فقیهان را بررسی و نقد می‌نماید.

ایشان بر این باور است که غنای مباح غنایی است که ترجیع در آن نباشد و صدا در گلو چرخانده نشود^۱. ترجیع گونه‌های متفاوتی دارد و چرخاندن صدا در گلو و «ه ه ه» ترجیع فارسی است، ترجیع حجاز مستقیم و ترجیع چارگاه شکسته است. چرخاندن صدا از نواجذ ثنایا نیز ترجیع است و گفتن مد «ولا الضالین» بدون ترجیع امکان ندارد و محقق عاملی بر این گمان بوده که ترجیع منحصر در «ه ه ه» فارسی است.

جناب محقق جواد، هیچ دلیل بر حرمت ترجیع اقامه نمی‌کند و همان‌گونه که در معنای طرب، اطراب و تطریب به اشتباه افتاده و به دوگانگی معنای آن قایل شده، در چیستی ترجیع از ترجیع عربی غفلت دارد و یا آن که ترجیع را نمی‌شناسد.

نتیجه‌ی سخن صاحب مفتاح الکرامة این است که هیچ اختلافی در حرمت غنا نیست؛ خواه در قرآن کریم باشد یا در غیر آن. بله، محدث کاشانی، فاضل خراسانی و غزالی گفته‌اند غنا اشکالی ندارد.

ایشان تعصب خود را اظهار می‌دارد و می‌گوید: کسانی که از حلّیت غنا

۱. مفتاح الکرامة، ج ۱۲، ص ۱۷۲.

سخن می‌گویند در پی اهل سنت راه افتاده‌اند؛ هر چند از عالمان شیعه باشند. وی گوید:

فقیهانی که عقیده‌مندند غنا مباح، بلکه مستحب است و قرآن کریم و ادعیه را می‌توان با غنا خواند، باور آنان با روایاتی که مزد آوازه‌خوان را سحت و عمل آنان را کفر می‌داند معارض است. مگر می‌شود کفر مستحب باشد!^۱

وی عقیده به جواز غنا را دیدگاهی فاسد و از خرافات و بدعت‌های صوفیه می‌شمرد. البته، در آن زمان بغض به صوفیه زیاد بوده همان‌طور که صوفیان که قدرت را در اختیار داشتند با دیگران مشکل داشته‌اند. صوفیه عالمان را به جهل نسبت می‌دادند و عالمان نیز آنان را منحرف می‌دانستند. اما چه نیکوست که انسان به دیگران با دیده‌ی تحقیر و بغض ننگرد و به تمام بندگان خدا با نگاه مرحمت بنگرد و به جای خدا، در مورد بندگان خدا حکم صادر نکند.

شیخ محمدحسن نجفی رحمته‌الله

فقیه برجسته‌ی قرن سیزدهم، صاحب جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، (م ۱۲۶۶ ه.ق)

در کتاب جواهر الکلام سخنی جدید ندارد. وی قایل به حرمت مطلق غنا حتی در تعزیه و مراثی گشته است^۲. فقیه برجسته‌ی حوزه‌ی نجف، در مسأله‌ی ششم به بررسی حکم آلات موسیقی می‌پردازد. وی استفاده از

۱. همان، ص ۱۷۲.

۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۴۷ - ۴۹.

آلات لهو و آلات موسیقی را حرام دانسته و هم نوازنده و هم شنونده را فاسق می‌داند و برای اثبات مدعای خود، به اجماع محصل و نیز منقول و چند روایت تمسک می‌کند^۱. این در حالی است که اجماع مدرکی هر چند محصل باشد و نیز اجماع مدرکی منقول، اعتباری ندارد. مرحوم صاحب جواهر بحث غنا و موسیقی را در کتاب شهادت و به نیم صفحه تمام می‌کند و از آن می‌گذرد. این امر، اهمیت نداشتن این مسأله و بدیهی انگاشتن حرمت آن را می‌رساند. البته، با چیرگی عالمان اصولی بر حوزه‌های علمیه و روی آوردن بیش‌تر فقیهان به دانش اصول، روح منطقی در میان آنان رشد نمود و فقه از حالت تعبد و بسته بودن نقل فتوا و عبارت خارج شد و روحیه‌ی تحقیق و موشکافی مسایل در میان عالمان تا حدودی شکوفا گردید و تعبد و نقل افراطی جای خود را به تحلیل منطقی و عقلی داد تا جایی که فقه به دست فقیهی چون جناب شیخ انصاری به اوج توان‌مندی خود نزدیک شد و این اصولی‌توانمند و فقیه پژوهشی و ماهر، تحلیل روایت و فتوا را در فقه نهادینه نمود.

شیخ انصاری رحمته الله علیه

شیخ مرتضی بن محمد بن امین انصاری (م ۱۲۱۴ - ۱۲۸۲ هـ.ق)، دانشمند بزرگ و نابغه‌ی کم‌نظیر فقه و اصول و مؤسس فقه‌پژوهی نوین و پویا و میدان‌دار نوآوری و تأسیس، به بحث غنا که می‌رسد به‌گونه‌ای متفاوت از دیگر فقیهان، طرح بحث می‌نماید. وی نخست به تاریخ غنا

۱- جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۵۱ - ۵۲.

اشاره‌ای دارد و برخی از مدارک آن را به اجمال بیان می‌کند و پیش از آن که هیچ‌گونه پیش‌فرض مسلمی در این بحث - که ضروری دین نیست - داشته باشد، به این بحث وارد می‌شود و آن را بسیار منطقی پی می‌گیرد. برای ایشان، مهم نیست نتیجه‌ای که از تحقیق خود می‌گیرد چیست. وی در این بحث، هیچ‌گونه تعصبی نشان نمی‌دهد و آزادمنشی و آزاد اندیشی خود را پاس می‌دارد. وی نخست می‌گوید دلیلی بر حرمت ذات غنا از آن جهت که غناست به دست نیامد و در پایان، صوت و کلام لهوی را حرام می‌شمرد. بر اساس این نظر، اگر غنا بالهو برابر باشد، غنا حرام است و چنانچه غنا اخص از لهو باشد؛ غنای لهوی حرام است و چنانچه اعم از آن باشد، غنای غیر لهوی حلال و غنای لهوی حرام است. البته موضوع سخن در غنا و موسیقی، ذات غناست که آیا غنا از آن جهت که غناست مباح است یا حرام و این که لهو امری حرام است و غنا از آن جهت که لهو است، حرام می‌باشد، خارج شدن از موضوع بحث است.

جناب شیخ برای حرمت غنا از آن جهت که غناست دلیلی نمی‌یابد و موضوع بحث نیز بررسی حکم غنا از آن جهت که غناست می‌باشد. جناب شیخ با پرهیز از تعصب و هرگونه پیش‌داوری، تنها مفاد دلیل را پی می‌گیرد و دلیلی برای حرمت غنا به دست نمی‌آورد. چنین رویکردی است که کتاب «مکاسب محرمه»ی ایشان متن درسی حوزه‌های علمیه در فقه عالی قرار می‌گیرد و این کتاب را بر جواهر الکلام پیش می‌دارد؛ زیرا روش فنی ایشان در این کتاب، پرورش فقیه است و کتابی به تمام معنا استدلالی است. وی گوید:

«به صورت کلی، غنایی حرام است که از الحان اهل فسق و معاصی است. حرام است قرآن کریم با سبک مجالس اهل فسق خوانده شود. ظاهراً این است که غنایی جز مورد لهوی آن نیست؛ اگرچه فقیهان و لغویان در آن اختلاف کرده‌اند.»^۱

جناب شیخ غنای لهوی که در مجالس اهل فسق بوده است را حرام می‌داند و طبعی است چنین مجالسی دین را به اندراس می‌کشد. جناب شیخ در فراز نخست، غنا را از آن جهت که غناست حرام ندانست و تنها کلام یا صوت لهوی را حرام شمرد؛ به این معنا که اگر صوتی لهوی نباشد، هر چند غنا باشد، حرام نیست و در صورتی که صوتی غنایی لهوی نیز باشد، حرام است و به صورت کلی، هر امر لهوی؛ هر چند غیر صوت باشد، حرام است و موضوع حرمت، «لهو» است، نه غنا از آن جهت که غناست. وی سپس بر این عقیده شد که هر لهوی اگر باطل باشد، حرام است و در نهایت نیز، چون نتوانست به حرمت هر امر باطلی حکم دهد، گفت لحن و غنای اهل باطل و فاسقان حرام است و غنا را منحصر در آن ساخت و گفت غنا امری غیر از آن نیست و به چنین چیزی غنا گفته می‌شود. وی در پایان نتیجه می‌گیرد: اگر قرآن کریم با لحن و غنای اهل فسق خوانده شود، حرام است؛ و به تعبیر دیگر، آواز فسقی است که حرام است و ترجیح داشتن آن و نیز طرب‌انگیز بودن و شادی‌بخش بودن را سبب حرمت آن قرار نمی‌دهد. اما فسقی بودن آواز چگونه کشف

می‌شود، آیا خواندن در دستگاه خاصی مانند چارگاه، سه‌گاه، ماهور یا شوشتری دستگاه ویژه‌ی اهل فسق است و خواندن در آن حرام است یا شناخت آن ملاک دیگری دارد، شیخ در این زمینه چیزی نمی‌گوید و به معناشناسی غنارو می‌آورد و دیدگاه لغت‌شناسان و فقیهان را نقل می‌کند. غنایی که با لهو برابر است همان لحن اهل فسق است و ایشان نیز موضوع روایات حرمت را فسقی بودن غنا قرار می‌دهد؛ یعنی غنایی که در خدمت دولت باطل است. چنانچه لهو از آن جهت که لهو است ملاک حرمت غنا قرار گیرد فسق و عدل در آن دخالتی ندارد و نیازی به بحث از آن نیست ولی چنانچه «لحن فاسق» موضوع سخن قرار گیرد، تفاوتی میان صوت لهوی و غیر لهوی نیست و صوت فسقی خواه لهوی باشد یا غیر لهوی حرام است.

اگر بخواهیم بر کلمات این مرد بزرگ و فقیه نحیر، با دیده‌ی دقت و تأمل بنگریم درمی‌یابیم که جناب شیخ رحمته‌الله نمی‌تواند غنا را از آن جهت که غناست حرام بشمرد؛ چرا که فقیه فهیمی است و دلیلی بر حرمت آن در دست ندارد، از سوی دیگر، وی نمی‌تواند از حرمت غنا بگذرد؛ چرا که چیزی از آن با توجه به روایات گسترده‌ای که وجود دارد و نیز فتاوای فقیهان پیشین، حرام بوده است و آن همان لحن و غنای فاسقان است که مجلس‌آرای بزم شاهان بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده که بزرگ‌ترین گناه همراه آن، پذیرفتن دولت جبهه‌ی باطل و حکومت غصبی جناح طاغوت بوده است. وی در تشخیص موضوع غنای حرام تردید دارد یا نمی‌خواهد حکم صریح دهد و بر آن است محافظه‌کارانه از آن بگذرد، به این سبب،

کلمات برخی از فقیهان و لغت‌شناسان را می‌آورد تا اختلاف عالمان را یادآور شود. وی این شناسه‌ها را به مفهوم عرفی آن تحویل می‌برد و می‌گوید غنایی که آنان شناسانده‌اند به هیچ وجه حرام نیست. این عبارت به این معناست که آنان نه غنا را می‌شناخته‌اند و نه حکمی را که برای آن می‌آورده‌اند، درست بوده است. وی گفته‌ی «صحاح اللغه» را به عنوان بهترین تعریف بر می‌گزیند. تعریف جوهری همان تعریف مشهور میان فقیهان است. نکته‌ی جالب توجه در کلام شیخ این است که برداشت عرف از غنا که همان لهو و لعب‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده همان غنای حقیقی است و موضوع روایات ناهی و حرمت چنین غنایی بوده است. یعنی واقعیت خارجی و معهود ذهنی غنا که برای مردم و عرف آن روز به‌طور کامل آشکار بوده است؛ اگرچه تاریخ آن به امروزیان نرسیده باشد.

مرحوم شیخ در این عبارات به نکته‌ی مهمی اشاره دارد و نخست هیچ‌یک از شناسه‌هایی که برای غنا ارایه شده را تعریف درست آن نمی‌شناسد، بلکه غنا را همان چیزی قرار می‌دهد که در عرف خاص خویش معهود و شناخته شده بوده است و شأن نزول روایات نیز همان را مورد نظر دارد؛ یعنی همان کنیزان خواننده که به صورت نیمه‌عریان و در کنار انجام گناهان بسیار، می‌خواندند. بنابراین نگاه، آنچه دارای اشکال است صوت و صدا نیست؛ خواه عادی باشد یا غنایی، ولی چنانچه صوت و صدا به فسق و فجور و گناه و فساد و شر بیالاید، حرام می‌شود. شأن نزول روایات حرمت غنا و موسیقی به چنین غنا و موسیقی



اختصاص دارد و از حکومت دینی و خوانندگان مؤمن و مسلمان که در خدمت ترویج آیین اسلام هستند، انصراف دارد. البته، اگر شرایط زمان صدور روایات در حال حاضر نیز پیشامد نماید و غنا و موسیقی در خدمت دولت باطل قرار گیرد، حرمت آن ثابت است؛ چنانچه خوانندگان بیگانه‌نشین که در خدمت استکبار قرار دارند، به عنوان گروه ضربت دنیای سلطه عمل می‌نمایند و بدیهی است عمل آنان از عظیم‌ترین گناهان است.

شیخ در این کلام، غنای لهوی را حرام دانست، نه لیسیده‌ی غنا و ذات آن را بدون ملاحظه‌ی هیچ لازم و قیدی و گویی شیخ می‌بیند برداشت وی با نزدیک به هزار سال فقه پیش از او، جز معدودی از فقیهان، اختلاف دارد و شاید نمی‌خواهد مخالفت خود با دیگر فقیهان را آشکار سازد و به ساخت بدلی برای غنای حرام روی می‌آورد و غنای لهوی را حرام می‌شمرد. البته غنایی که مخصوص اهل فسق است. بنا بر این نظرگاه، چنانچه از صدا و سیمای جامعه‌ی اسلامی صوتی غنایی پخش شود، اشکال ندارد؛ چرا که آنان اهل فسق و فجور نیستند و غنای آنان غنای فسقی شمرده نمی‌شود، اما اگر همین صدا از صدا و سیمای بیگانگان و دشمنان دین پخش گردد، اجرا، پخش و دیدن آن حرام است؛ چرا که غنایی که آنان پخش می‌کنند، در عرف به غنای اهل فسق شناخته می‌گردد. با این وصف، کفر و ایمان در حرمت یا حلّیت غنا مؤثر نیست، بلکه لهو یا عدم لهوی است که نقش مهم را ایفا می‌کند و غنا موضوعیتی ندارد. علت حرمت لحن فاسق نیز این است که غفلت و گمراهی می‌آورد

و اندراس دین را در پی دارد و ترویج باطل است و فساد و انحراف به همراه می‌آورد، ولی لحن داودی، لحن نیکوی امام حسن علیه السلام و لحن قرآن کریم و لحن مؤمنان هیچ اشکالی ندارد و می‌تواند چنان به غنا بخواند که صدای اهل فسق را به محاق برد.

پی‌گیری روند بیان جناب شیخ به دست می‌دهد که وی از فتوای صریح دوری می‌جوید و معماگونه سخن می‌گوید و به دست آوردن فتوای نهایی وی هم‌چون فهم گزاره‌های فلسفی میرداماد می‌ماند که از عهده‌ی کم‌تر کسی بر می‌آید. البته جناب ملاصدرا نیز همان سخنان استاد را در کتاب‌های خود آورده، اما چون عریان سخن گفته است تحت فشار سیاسی آن زمان قرار گرفت، ولی میرداماد همواره مورد احترام بوده است. البته گاه تقیه ایجاب می‌نماید که عالمان دیدگاه‌های خویش را با پیچیدگی و تعقید و گاه با عباراتی که چند احتمال در آن داده می‌شود، بیان کنند، اما در شرایط کنونی که فهم مردم بالا رفته است، پنهان داشتن فتوا سزاوار نیست، مگر آن که حکومت با تأثیرپذیری از عالمان دگم‌اندیش بر عالمان پویا و روشن‌فکر خرده‌گیرد و بر آنان سخت‌گیرد و در انزوا قرار دادن آنان بکوشد.

جناب شیخ، استفاده از آلات موسیقی را نیز از باب این که آلات لهو است، به صورت مطلق حرام می‌داند و چیزی را از آن استثنا نمی‌کند. وی گوید:

«برخی از کالاها که تنها مصرف حرام دارد و تنها استفاده‌ی فاسد از آن می‌شود، آلات موسیقی همانند نی‌ها و بربط‌ها و نیز آلات لهو،



صلیب‌ها و بت‌هاست که فراگرفتن و آموزش دادن آن و گرفتن مزد بر آن حرام است.^۱

مرحوم شیخ، حرمت محض را از آن رو برای آلات موسیقی ثابت می‌داند که مورد استفاده‌ی حلالی برای آن نمی‌شناسد. وی پذیرفت که صوت و صدای غنایی می‌تواند بهره‌ی حلال نیز داشته باشد. البته، در زمانه‌ی ما برای همه‌ی مصادیقی که شیخ عقیده دارد منفعت محلله‌ای برای آن نیست، ده‌ها استفاده و کاربرد حلال وجود دارد و حتی نجاسات، مالیت و کاربرد مفید دارد و مثل خون و منی و نیز مجسمه و عروسک قابل ساخت، خرید و فروش است که بحث از آن باید در جای خود آید.

مرحوم مامقانی رحمته الله

شیخ محمدحسن مامقانی (م ۱۳۲۳ هـ.ق) در کتاب خود «غایة الآمال» که شرح مکاسب شیخ است، چنین می‌نویسد:

تعبیر «فی الجملة» می‌رساند که در حرمت غنا اختلاف وجود دارد و این اختلاف از سه ناحیه به وجود می‌آید: از جهت اصل حکم، از جهت موضوع، و نیز از جهت اختصاص حکم به برخی از افراد موضوع که برخی گفته‌اند غنا به صورت مطلق حرام است و بعضی از فقیهان برخی از افراد آن را حرام دانسته‌اند.

مرحوم شیخ رحمته الله این مطالب را به تفصیل در کتاب خود آورده و حرام نبودن غنا را به جناب فیض کاشانی نسبت داده و از کلام ایشان و صاحب کفایه چنین برداشت کرده است که غنا از آن جهت که

۱. همان، ص ۱۱۲.

غناست، به هیچ وجه حرام نیست و آنچه حرام است عوارض
جانبی مانند رقص و آلودگی‌های دیگر است که آن را حرام نموده
است.»^۱

وی سپس می‌گوید:

دلیل بر حرمت غنا اجماع محصل و منقول است، بلکه در کتاب
جواهر الکلام، حرمت غنا جزو ضروریات مذهب برشمرده شده
است.

روایات مستفیضی بر حرمت وجود دارد. در کتاب وسائل الشیعة
بیش از سی روایت در این رابطه آمده است.

ادعای وجود اجماع یا ضرورت مذهب پشتوانه‌ای ندارد. عجیب
است که برخی از سویی از ضرورت مذهب و روایات مستفیض بر حرمت
غنا سخن می‌گویند و بعضی مدعی می‌شوند حتی یک روایت صحیح بر
حرمت غنا دلالت ندارد و تمسک به اجماع و شهرت نیز مورد خدشه قرار
می‌گیرد؛ چنان‌که مرحوم مامقانی می‌نویسد:

«جناب شیخ اعظم گوید صاحب جواهر بر حرمت غنا، ادعای تواتر
روایات را نموده است و مرحوم محقق اردبیلی گفته است: من
روایتی را که تصریح بر حرمت غنا نماید ندیدم. او بر این عقیده است
کسی که می‌خواهد ادعای حلال بودن قسمتی از غنا را نماید، باید
دلیل داشته باشد.»

جناب مامقانی گوید:

تاریخ تحلیلی
مؤسسه
در اسلام



۱- غایة الآمال، فی شرح کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۹۸، منشورات مجمع الذخائر الاسلامیة.

«شاید بتوان گفت اخبار و روایات این باب حجت نیست و اجماع و شهرت نیز غنایی را که همراه با دو قید دارای ترجیع و طرب‌انگیز باشد حرام می‌شمرد و اصل جواز بر آن حاکم است و کسی که بنخواهد احتیاط نماید، شیوه‌ی احتیاط برای وی روشن است.»

آقا سید احمد خوانساری رحمته الله علیه

مرحوم خوانساری، صاحب جامع المدارک فی شرح المختصر النافع (م ۱۴۰۵ هـ.ق) می‌نویسد:

«شهادت خوانندگان غنایی پذیرفته نیست و در این مسأله، میان فقیهان اختلافی نیست.»^۱

به نظر ایشان، در این که شهادت اهل غنا پذیرفته نیست، بحثی وجود ندارد، اما خود تصریح می‌کند که در چیستی غنا اختلاف است. وی مشکل می‌داند که کاربرد آلات لهو از گناهان کبیره‌ای باشد که خداوند وعده‌ی آتش بر آن داده است. مرحوم خوانساری با آن که در زندگی بسیار احتیاط می‌نموده است، در این جا غنا را گناه کبیره دانست و استفاده از آلات لهو را مشکل می‌داند و همین سخن نیز مقتضای احتیاط است و نباید تکلیفی را که ثبوت آن معلوم نیست، بر دوش مردم گذارد.

وی در مستثنیات این بحث، غنای در عروسی و نیز ختنه‌سوران را می‌آورد و دلیل آن را اجماع و روایت قرار می‌دهد. البته، در روایت، استفاده از غریبال آمده و نه دف و جناب خوانساری آن را دلیل جواز دف می‌گیرد.

۱- جامع المدارک، ج ۶، صص ۱۱۱ - ۱۱۳.

مرحوم خوانساری هم به اجماع تمسک می‌کند و هم اجماع را رد می‌کند و نیز از طرفی روایت می‌آورد و از سوی دیگر، بر آن نقد و اشکال می‌کند و هم‌چنان در مرز احتیاط گام برمی‌دارد تا چیزی را بدون دلیل حرام نسازد. ایشان نیز جز گفته‌های پیشینیان نظری جدید و راهی نو را ارائه نداده است.

حضرت امام خمینی ره

امام خمینی ره، با متدی منطقی وارد بحث غنا و موسیقی می‌شوند. ایشان، در ابتدا چستی موضوع غنا را به بحث می‌گذارند و اقوال بسیاری را می‌آورند. فراوانی اختلاف دیدگاه فقیهان در مسأله‌ای گاه به خاطر تعدد دلیل است و گاه به سبب نبود دلیل. پر اکندگی نظرگاه فقیهان در این مسأله، از نبود دلیل ناشی می‌شود و هیچ یک از دلایل ارائه شده مدرک شرعی ندارد. هدف امام ره از نقل این همه اقوال آن است که تشتت بسیاری که در کلام عالمان دینی است را بنمایانند.

امام خمینی شناسه‌ی استاد خویش مرحوم محمدرضا نجفی اصفهانی صاحب کتاب «وقایة الاذهان» را از رساله‌ای که ایشان در غنا و موسیقی نگاشته، اما به چاپ نرسیده است، نقل می‌نماید. مرحوم اصفهانی غنا را صوت انسانی می‌داند که شأن آن این است که به‌طور متعارف طرب‌انگیز است. طرب خفتی است که بر انسان عارض می‌شود و نزدیک است که خرد او را زایل گرداند. غنا از لحاظ عرفی هم‌چون شراب است که انسان را به مستی می‌گراید. ریزش دل در شیب تند با

خودرویی که با سرعت بسیار می‌رود و حالتی که به هنگام شنیدن ناگهانی مصیبت یا خبر مرگ کسی پیش می‌آید، نمونه‌ای از طرب است. مرحئم اصفهانی معتقد است صوت غنایی زایل کننده‌ی عقل است و حالت تخدیری دارد، از این رو حرام است. علامه محمدرضا اصفهانی گوید:

«غنا از بهترین مظاهر حسن و نیکویی است و چون پسند همه است، همگان خواهان آن هستند پس چاره‌ای نیست جز این که ناموس حسن بیان شود، از این رو گوییم: حُسن و نیکی اگرچه خردها در آن سرگردان است و نه قابل درک است و نه وصف می‌شود، به سبب داشتن تناسب و هماهنگ بودن اجزای تألیفی صوت و موسیقی است که خوشایند و حسن است. چیزی که بسیار زیباست مانند شعر بسیار عالی برای شنونده طرب‌آور است و گویی انسان را مست می‌سازد؛ به گونه‌ای که شنونده‌ی خرده‌ای خردمند را به هذیان‌گویی تحویل می‌برد و من در تاریخ حکایاتی را یافته‌ام که اگر در آن تأمل شود دریافت می‌گردد که زایل شدن خرد آدمی با موسیقی نه تنها کم‌تر از خطر و ضرر شراب نیست، بلکه بیش از آن است.»^۱

البته باید دید آیا با صرف طرب و زوال عرفی عقل، بدون آن که مدرکی شرعی برای حرمت این دو در دست باشد، می‌شود صوت غنایی و موسیقی را حرام نمود یا نه. ما روایاتی از غشوه‌ی سقایان با شنیدن قرائت و صوت امام سجاده علیه السلام را پیش از این آوردیم، ولی تاکنون نشنیده‌ایم که کسی از آواز غنایی به زوال عقل و مستی دچار شده باشد، و

۱- المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۱۹۸.

بر فرض که چنین باشد، آیا در شرع مدرکی وجود دارد که امور مهیج را حرام کرده باشد. البته تهییج بر حرام، حرام است، اما اگر تهییج بر امری حلال باشد و غنا و موسیقی در آن امور مباح، به کار گرفته شود، آیا دلیل بر حرمت دارد؟ برای برخی داشتن پول، شنیدن برخی سخنان و دیدن مسابقات ورزشی هیجان‌آور است، آیا چنین چیزهایی حرام است؟ بله هر امر مهیجی که دلیل بر حرمت داشته باشد حرام است و چنین چیزی از بحث ما نیز خارج است اما آیا غنا و موسیقی نیز این چنین است؟ البته اگر غنا و موسیقی دلیل بر حرمت داشته باشد، حتی با فرض مهیج نبودن نیز حرام است و همانند نگاه تیز به نامحرم یا دست زدن به بدن اوست که بدون آن که انسان را به هیجان آورد و او را به تحریک اندازد نیز حرام است؛ چرا که برای حرمت آن دلیل خاص وجود دارد.

امام خمینی علیه السلام پس از نقل کلمات استاد خویش می‌فرماید:

انصاف آن است که گفته‌ی مرحوم اصفهانی بهترین نظریه در مسأله‌ی غناست و به واقع بسیار نزدیک است؛ اگرچه در برخی موارد، جای نقد و خدشه دارد. برای نمونه ایشان بر این عقیده است که غنا خرد آدمی را از بین می‌برد و علت حرمت در غنا هم‌چون علت حرمت در خمر و شراب است و هر دو مستی‌آور و تخدیر کننده و نشأه‌گر است؛ ولی این سخن، دلیل و شاهدی در عرف و لغت ندارد.

مرحوم علامه‌ی اصفهانی تنها علت طرب در غنا را تناسب آن می‌دانست و حضرت امام علیه السلام به این نظرگاه اشکال می‌نماید و می‌فرماید: «صرف تناسب و چینش درست نت‌ها باعث زیبا شدن صوت

نمی‌گردد؛ بلکه اگر صدا دارای رقت، رخامت، لطف و صفای
 اجمالی نباشد، تناسب و موزونی آن شکل نمی‌پذیرد؛ چنان‌چه
 صدایی روح‌آزار و خشن را قرشی می‌خوانند تا آن را به سخریه
 گیرند؛ همان‌گونه که به بخیل حاتم طایی می‌گویند. میان تناسب و
 ملاحظت علیت تام وجود ندارد تا با وجود تناسب، ملاحظت نیز به
 ضرورت آید؛ بلکه گاه نقض این موارد دیده می‌شود. مانند
 خوانندگان موسیقی‌دان که اصول و قوانین موسیقی را رعایت
 می‌نمایند؛ اما ملاحظت صدا ندارند.^۱

البته این نقد خود به نقد مبتلاست و هر صوتی که تناسب داشته باشد
 ملاحظت را نیز به ضرورت دارد؛ اما عکس آن صادق نیست و چنین نیست
 که هر صوتی که رخامت و رقت داشته باشد دارای تناسب نیز باشد؛ مانند
 آن که کسی زیبا می‌خواند اما موسیقی نمی‌داند و موسیقی‌دانی درمی‌یابد
 صدای او نیکوست اما نت‌ها را آن‌گونه که باید نمی‌چیند. اما کسی که
 صدای او ملاحظتی ندارد از موضوع بحث خارج است. البته، درست است
 که تناسب با ملاحظت برابر است؛ اما به این معنا نیست که کسی که
 موسیقی نمی‌داند از موسیقاری نتواند بهتر بخواند، چون ممکن است
 صوت او چنان ملیح باشد که تناسب آن بر تناسب برآمده از قواعد
 موسیقی بیش‌تر باشد، اما به هر حال نت‌ها را به هم می‌ریزد.

حضرت امام خمینی علیه السلام تعریف زیر از غنا را می‌پسندد:

«غنا صوتی انسانی است که رقت و زیبایی ذاتی آن است (هر چند به

۱- المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۲۰۱.

اجمال) و شأن آن این است که برای نوع مردم طرب‌انگیز است. از آن‌چه گفتیم خدشه‌ای که به تعریف مشهور وارد است ظاهر می‌شود. آنان می‌گفتند: غنا، کشیدن صوتی است که در بردارنده‌ی ترجیع و نیز طرب‌انگیز باشد؛ ولی قوام غنا نه به کشیدن صداست و نه به ترجیع؛ چرا که بسیاری از اقسام غنا هیچ یک از این دو قید را ندارد. البته شاید غنای رایج در زمان عالمان گذشته، بر این دو پایه استوار بوده است.^۱

همان‌گونه که امام راحل می‌فرمایند: خواننده‌های کنونی در صوت خود نه مد دارند و نه ترجیع.

امام خمینی علیه السلام به شناسه‌ای که علامه‌ی اصفهانی ارایه داد قید «رقت صوت» را افزودند.

آن‌چه برای این بحث مهم است به دست آوردن ماهیت غنا با صرف نظر از این است که چه چیزی موضوع حکم شرعی و حرمت است، از این رو شاید ماهیت غنا موضوعی باشد اعم یا اخص از غنایی که حکم آن در شرع بیان شده است، از این رو غنا نه مساوق با صوت لہوی و باطل است و نه مساوی با الحان اهل فسوق و کبایر؛ بلکه بسیاری از الحان لہوی و الحان اهل فسوق از تعریف غنا خارج است.

غنا از مقوله‌ی صوت یا کیفیت صوت است و ماده‌ی کلام؛ هرچند آیات قرآن کریم یا رثا و گریه بر امام حسین علیه السلام باشد در آن هیچ نقشی و دخالتی ندارد.





بنابر نظر حضرت امام علیه السلام غنا صوت متناسب و رقیق است و برای حرمت آن دلایلی می آورند. ایشان در مقام بیان حکم غنا می نویسد:

روایات مستفیض و متواتری بر حرمت غنا رسیده است که این روایات بر چند گروه است: یکی روایات تفسیری است.

البته نباید از این روایات چنین تعبیری آورد زیرا آیا غنایی که ایشان شناسه‌ی آن را به دست داد همان غنایی است که موضوع این روایات واقع شده است و از طرفی آیا ادعای استفاضه یا تواتر بر این روایات صحیح است؛ در حالی که پیش از این گذشت که برخی از فقیهان بر این باورند که حتی یک روایت صحیح بر حرمت غنا وجود ندارد و این بدان معناست که این روایات به ضعف سندی یا دلالی برای اثبات حکم حرمت ذات غنا مبتلاست.

حضرت امام علیه السلام قول زور را به معنای گفتار باطل می دانند که دروغ، شهادت باطل و افترا از اقسام آن است.

اما قول به معنای اعتقاد و زور به معنای باطل است و اعتقاد باطل می تواند اخباری باشد هم چون خبر دروغ یا انشایی باشد مانند شهادت باطل و معصوم علیه السلام خواسته است مصداقی از اعتقاد باطل را بیان نماید و آیندگان نیز با مدد عقل، دیگر افراد آن را بشناسند.

غنا در روایات به طور عملی تعریف شده است و این که حضرت امام علیه السلام قول زور را به اعتبار مدلول آن قول باطل، کذب، شهادت باطل و افترا می دانند، درست نیست؛ زیرا امور یاد شده معنای قول زور نیست. قول زور یعنی اعتقاد باطل و دروغی که صورتی راست داشته باشد،

مصدق قول زور است و نه مطلق دروغ. مصداق دیگر آن شهادت باطل و گفتن «احسنت» و تشویق وی است و در این احادیث از مد صوت، تناسب و رقت کلام دیده نمی‌شود. حضرت امام علیه السلام می‌فرماید:

«غنا کیفیتی از صوت یا صوتی با کیفیت خاص است. «أحسن» نیز

به خودی خود باطل نیست بلکه حرمت آن به خاطر این است که

باطلی را تصدیق می‌کند و هم‌چون همان باطل است که آن را تأیید

می‌کند. دروغ، شهادت باطل و تشویق باطل قول زور است.»^۱

تفاوت دیدگاه ما با مرحوم امام در این است که حضرت امام علیه السلام، قول زور را به معنای غنا؛ هرچند به صورت مجاز ادعایی می‌گیرند و ما قول زور را به معنای اعتقاد باطل گرفتیم که از مصداق آن دروغ راست‌نما، شهادت باطل و تشویق باطل است و حضرات معصومین علیهم السلام به طور عملی و مصداقی غنای خاص را بیان نموده‌اند و قدر متیقن آن غنای مناسب با مجالس بنی امیه و بنی عباس است که با شراب و انواع گناهان همراه بوده و در خدمت دولت باطل و جبهه‌ی آن بوده است؛ ولی حضرت امام علیه السلام راه را دور نموده و به بررسی انواع استعمال و چگونگی رابطه‌ی مجاز و حقیقت پرداخته‌اند. ما گفتیم قول زور مصداق فراوانی دارد و شهادت باطل، انشای کلام باطل، «أحسن» گفتن به کسی که باطلی را می‌گوید، قولی که به ظاهر حق و در اصل باطل است از افراد آن است و تعدد افراد نسبت به معنای واحد است و نه استعمال لفظ در بیش



۱- المکاسب المحرمة، ج ۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۷.

از یک معنا و یا استعمال مجاز مرسل یا حقیقت ادعایی و هیچ یک از این امور به مقام حاضر ارتباطی ندارد.

حضرت امام علیه السلام چون غنا را از مقوله‌ی صوت یا کیفیتی از صوت می‌دانستند، داخل شدن غنا در لهوالحدیث و قول زور را مجازی دانستند و در نهایت نیز چون مسأله بدین گونه درست نمی‌شد، غنا را با تعبد از مقوله‌ی لهوالحدیث و قول زور بر شمردند.

حضرت امام خمینی علیه السلام نظرگاه جناب فیض کاشانی و صاحب کفایه را نیز بر می‌رسند و دیدگاه متمایزی از عبارات آنان دارند و این که این دو عالم شیعی، حرمت غنا را به عوارض و لواحق آن دانسته باشند، انکار می‌نمایند و غنا را از دیدگاه آنان بر دو گونه‌ی حق و باطل تقسیم می‌کنند و تصریح می‌کنند که غنای باطل در نگاه این دو بزرگوار غنایی است که به مجالس لهو و یزگی دارد و مجالس بنی امیه و بنی عباس را دو نمونه از مجالس لهو می‌دانند. ایشان عقیده دارند فیض کاشانی و جناب محقق سبزواری حرمت غنا را ذاتی می‌دانند و سخن از ذکر مقارنات به این معنا نیست که تنها آن مقارنات حرام است، بلکه همان غنا نیز که با انواع لهو همراه شده است، حرام است. ایشان ادعای عدم اطلاق روایاتی که بر حرمت مطلق غنا استدلال شده و نیز انصراف آن به مجالس گناه و لهوی خلفای جور زمان صدور روایات و دیگر دلایل این دو عالم فرزانه را نقد می‌نمایند:

«آنچه به محدث کاشانی و محقق سبزواری صاحب کتاب
«کفایة الاحکام» در انکار حرمت ذاتی غنا و اختصاص آن به لواحق و

مقارنات غنا نسبت داده شده و سپس بر آنان خرده و طعن گرفته شده، با ظاهر عبارات ایشان سازگاری ندارد. فیض کاشانی در کتاب «وافی» و «مفاتیح» و محقق سبزواری در «کفایة الاحکام» گفته‌اند غنا بر دو قسم است: غنای حق و غنای باطل. غنای حق آن است که غناخوانی به اشعاری باشد که بهشت و دوزخ را یادآور باشد و انسان را در توجه دادن به دارالقرار تشویق کند. غنای باطل آن است که با مجالس فسق و فساد و لهو و لعب و رقص و پای‌کوبی و داخل شدن نامحرمان متناسب باشد؛ مانند: مجالس بنی امیه و بنی عباس.^۱

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در دفاع از فیض کاشانی می‌فرماید: هر انسان آگاه از صدر و ذیل عبارات فیض کاشانی در می‌یابد که غنا از دیدگاه وی بر دو قسم است: غنای حرام و غنای حلال. غنای حرام آن است که با همان خصوصیتی که ذکر آن آمد مقارن و همراه گردد؛ یعنی غنایی که با امر باطل و لهو حرام می‌شود، اما نه به این معنا که تنها مقارنات آن حرام است و غنا حرام نیست، بلکه هم غنا و هم مقارنات آن حرام است و حرمت غنا ذاتی آن است و نه به سبب همراه شدن با عوارض حرام و از این روست که دستمزد رامشگران و خنیاگران زن و آموزش به آن‌ها و یا شنیدن از آن‌ها حرام شده است. غنای حلال که از غنای حرام استثنا شده یعنی پند و اندرز گرفتن و به یاد حق آوردن انسان با آواز غنایی؛ چنان که در روایات خواندن با مرثیه و تلاوت قرآن و آواز ساریان برای شتران و آوازی

چوپان برای گله و غنای در عروسی‌ها استثنا شده و حکم به جواز آن داده شده است.

هم‌چنین ایشان تصریح می‌فرمایند:

«موضوع مورد ادعای فیض کاشانی نه برخلاف اجماع فقهاست و نه با فقه مذهب شیعه و اهل سنت تغییری دارد و براین اساس، بدگویی‌ها و نسبت‌هایی چون «خرافه‌گویی» و «اراجیف‌گفتن» به وی دادن در شأن وی نیست و باید با دلیل و برهان و منطقی به او پاسخ گفت؛ همان‌گونه که شیخ انصاری، چنین نموده و نقاط ضعف استدلال فیض و نقد آن را به صورت سالم ارایه نموده است و ادعاهای وی را رد می‌کند. از جمله این‌که: ظاهر روایات به اندازه‌ی کافی بر حرمت ذاتی غنا به صورت مطلق دلالت دارد و نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. روایات تفسیری نمونه‌ای از آن است.

دلیل دیگری که فیض از آن استفاده کرده، «انصراف» است؛ به این معنا که اخبار و روایات غنا به زمان امویان و عباسیان برگشت دارد و چنین غنایی موضوع این روایات قرار می‌گیرد. در صورتی که در عهد خلفای مذکور در مجالس آن‌ها چیزهای باطل و حرام‌های دیگری بوده و اساساً در هر زمانی مجالس شعر خوانی با آواز مرسوم بوده و به صورت غالب، محرمات دیگری چون پای‌کوبی و می‌گساری نیز در آن انجام می‌شده و نمی‌توان تنها در مورد زمان امویان و عباسیان ادعای «انصراف» کرد.^۱

۱. المكاسب المحرمة، ج ۱، ص ۲۰۸ - ۲۱۴.

دقت بر آثار و گفتارهایی که از حضرت امام خمینی علیه السلام در زمینه‌ی غنا و موسیقی رسیده است نشان می‌دهد که ایشان هم در موضوع غنا و هم در موضوع موسیقی با دیگر فقیهان هم‌آرا هستند و در عموم مسایل این باب، به دیدگاه‌های آنان گرایش دارند. البته توجه شود که تاریخ نگارش این آثار برای زمان ستم‌شاهی پهلوی می‌باشد. حضرت امام علیه السلام در کتاب «تحریر الوسیله» می‌فرماید:

«غنا خوانی، شنیدن و کسب درآمد با آن حرام است. البته مراد از سماع در این عبارت همان استماع است. غنا در صوت نیکو منحصر نیست؛ بلکه مراد مد صوت و ترجیع به گونه‌ای ویژه است که طرب‌انگیز و وجدآور باشد و با مجالس لهو و طرب مناسبت داشته باشد و در این صورت، تفاوتی ندارد که کلام حق باشد یا در شعر و نثر و عذاب آن در امور حق و معنوی مانند قرائت قرآن کریم و مرثی‌افزوده می‌گردد.

بله، غنای خوانندگان در مجالس عروسی‌ها از غنای حرام استثنا شده و این امر بعید نیست. البته در عروسی‌ها احتیاط ترک نشود و به مجلس قبل و بعد آن بسنده شود و چنین نیست که انجام آن در هر مجلسی را شامل گردد و احوط پرهیز از مطلق غناست؛ خواه در عروسی باشد یا در غیر آن»^۱

امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۳۰ خطاب به کارکنان رادیو فرمودند:
«موسیقی از اموری است که البته هر کسی بر حسب طبع، خوشش

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۷.

می‌آید، لکن از اموری است که انسان را از جدّیت بیرون می‌برد و به یک مطلب هزل می‌کشاند؛ دیگر یک جوانی که عادت کرد که روزی چند ساعت را با موسیقی سر و کار داشته باشد... از مسایل زندگی و از مسایل جدی به کلی غافل می‌شود، عادت می‌کند، همان‌طور که به مواد مخدر عادت می‌کند، کسانی که به مواد مخدر عادت می‌کنند، دیگر نمی‌توانند یک انسان جدی باشند که بتوانند در مسایل سیاسی فکر بکنند. موسیقی فکر انسان را جوری می‌کند که دیگر نتواند در غیر همان محیط موسیقی و مربوط به شهوات و مربوط به موسیقی نتواند اصلاً فکر کند.^۱

آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی رحمته‌الله

آیت‌الله خویی (متوفی ۱۴۱۳ هـ.ق) دلایل سه‌گانه‌ی اجماع، آیات و روایات را بر حرمت غنا فهرست می‌نماید و از این میان، دلیل اجماع را نمی‌پذیرد و آن را مدرکی می‌شمرد. ایشان نظرگاه فیض کاشانی را به تفصیل بر می‌رسد و با این نظر که حرمت غنا عارضی است و نه ذاتی، مخالفت می‌کند و می‌فرماید:

«در صورتی که روایاتی که شدیدترین نهی را از غنا و موسیقی دارد بر گناهان همراه آن حمل نماییم، حرمت برای گناهان دیگر است و در این صورت، یادکرد از غنا و موسیقی و حمل چنین حکم شدیدتری بر این موضوع و اهتمام به منع آن لغو می‌گردد.»^۲

۱- صحیفه‌ی نور، ج ۸، ص ۱۹۸.

۲- مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۴۸۶.

ما گفتیم لحن شدیدی که در روایات غنا و موسیقی و در مذمت آن وجود دارد به سبب میزان تأثیر تخریبی بوده است که بر افکار مسلمانان و به ویژه جوانان می گذاشته و آنان را از مقام شامخ ولایت دور می داشته و به آستان بوسی خلفا می کشانده و رفته رفته سبب اندراس و نابودی دین می شده است، از این رو نمی توان با در دست داشتن چنین ملاک و مناطی، حکم حرمت موسیقی و غنایی که در حاکمیت دولت شیعی و ولایت مدار و در حمایت از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در مسیر دفاع از حقانیت ایشان ساخته می شود، داد و آن روایات را مستند چنین حکمی ساخت. ما این مناط را به گونه ای تقریر کرده ایم که هم نقد حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و هم این نقد، بر آن وارد نمی آید. موضوع این روایات، رویارویی جبهه ی حق و باطل و اعتقاد به باطل و دولت ظلم است، که از تمامی گناهان بزرگ تر است.

ایشان در بحث مستثنیات غنا، مرثی را از غنا خارج می داند، از این رو می گوید مرثی را نباید داخل در مستثنیات غنا دانست. ایشان آموزش عملی غنا و موسیقی را حرام و آموزش علمی و فراگیری قواعد آن را بدون اشکال نمی داند. غنایی که به صورت غالب در مرثی و عزاداری ها انجام می شود، همان ماهیت غنا را دارد و چنانچه غنا از آن جهت که غناست حرام باشد، باید در همه ی موارد آن حرام باشد؛ مگر آن که دلیلی به صورت خاص، آن را استثنا نموده باشد. وی می فرماید:

«آنچه از مجموع روایات - با ضمیمه ی بعضی بر بعض دیگر -

استفاده می شود، همان است که مصنف این کتاب جناب شیخ

انصاری^۱ در کبرای مسأله بیان کرده است.

توضیح مطلب این که غنای حرام عبارت است از: آواز زیر و بم‌داری که به طریق لهو، باطل و گمراه سازی از راه حق ادا شود؛ خواه در کلام حق باشد یا باطل. جوهری در کتاب صحاح از غنا به «سماع» تعبیر کرده، و در زبان فارسی به عنوان «دو بیت»، «سرود»، «پسته» و «آواز خواندن» از آن یاد می‌کنند و در عرف و نوع مردم، عنوان «قول زور» و «صدای لهوی» بر آن صادق است.

لهو حرام انواعی دارد: گاهی تنها با آلت لهو بدون آواز انسان انجام می‌گیرد، مانند تار زدن و گاه با آواز خالی و گاهی با صدا در آلات موسیقی مانند؛ دمیدن در نی، سرنا و... انجام می‌گیرد. گاهی لهو تنها با حرکات بدن مثل رقص محقق می‌شود، و گاهی نیز با عواملی غیر از امور گفته شده شکل می‌پذیرد. از این رو، هر صدایی که لهوی باشد و در میان مردم از آهنگ اهل فسق و معصیت شمرده شود، غنای حرام است که شایع‌ترین آن آوازهای غنایی است که از رادیو و دیگر رسانه‌ها پخش می‌شود. آنچه در معیار گفته شده داخل نباشد، دلیل بر این که غنا باشد نیست تا چه رسد به آن که حرام باشد؛ هر چند برخی از تعاریف غنا که ذکر آن گذشت، بر آن صادق باشد.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود سخن نوپدیدی در این فرازها دیده نمی‌شود و تنها تکرار آرای پیشینیان از فقهاست. متأخران از فقیهان،

۱- ر. ک: مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۸۵.

تحقیق شایسته‌ای در این زمینه ارایه نداده‌اند و به تکرار دیدگاه‌های پیشینیان بسنده نموده‌اند.

آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی رحمته الله علیه

ایشان (م ۱۴۱۴ هـ ق) غنا را از چهار جهت کلی به بحث می‌گذارند:

«غنا در چهار ناحیه دارای بحث است:

۱- حرمت غنا که هیچ اختلافی در آن دیده نمی‌شود و صاحب جواهر بر آن ادعای اجماع محصل و منقول نموده است و ادعا شده روایات حرمت آن نیز متواتر است.

۲- حرمت گوش فرا دادن به غنا که در این حکم نیز اختلافی نیست.

۳- غنا از گناهان کبیره است و در این جهت نیز اختلافی نیست و در روایاتی بر آن وعده‌ی آتش داده شده است.

۴- جهت چهارم بحث شناخت موضوع غنایی است که حرام شده است. موضوع غنا در دیدگاه محقق حلی و بیش‌تر فقیهان: کشیدن صدایی است که دارای ترجیع و طرب‌انگیز باشد؛ خواه در شعر باشد یا در قرائت قرآن کریم. گویم غنای حرام کیفیت خاصی است که ذکر آن گذشت یا همان چیزی است که نوع مردم آن را غنا می‌دانند و در فارسی سرود خوانده می‌شود؛ خواه این کیفیت در کلامی حق باشد؛ مانند: قرائت قرآن کریم و خواندن دعا، یا در کلامی باطل مانند شعرهای ناروا و بیهوده باشد، و خواه با یکی از محرمات همراه باشد؛ مانند: استفاده از آلات لهو و حضور مردان بیگانه در مجلس زنان یا با چیزی همراه نباشد.»

حضرت آیت الله گلپایگانی رحمته الله علیه نظرگاه شیخ انصاری را به تفصیل توضیح می دهند^۱ و در این رابطه افزوده ای بر کلام شیخ ندارند.

اما در نقد دیدگاه ایشان نسبت به چهار جهت کلی غنا باید گفت: وی قایل است که در حرمت غنا اختلافی وجود ندارد، این در حالی است که ما در این کتاب، آرای بسیاری از فقیهان را آوردیم، فقیهانی که هم در موضوع غنا اختلاف دارند و دیدگاه واحد و یکسانی در ارایه‌ی شناسه‌ی غنا ندارند و هم در حکم آن با هم درگیر می‌باشند. وی در ادامه از ادعای اجماع صاحب جواهر سخن به میان می‌آورد و برای اثبات حرمت غنا به آن نیز تمسک می‌جوید. این اجماع، مدرکی است و بدین سبب ارزشی ندارد. افزوده بر این، فقیه پارسای عصر حاضر از ادعای تواتر روایات حرمت می‌نویسد، در حالی که نقل چنین ادعایی شایسته‌ی ایشان نیست. حضرت آیت الله گلپایگانی رحمته الله علیه حکم حرمت گوش دادن به غنا را نیز اتفاقی می‌شمرد و می‌گوید در آن اختلافی نیست. چنین حکمی در مورد غنای حرام وجود دارد و نه مطلق غنا که نه موضوع آن تعریف واحدی دارد و امری شناخته شده برای فقیهان است و نه در حکم آن، اتفاق دارند.

وی غنا را از گناهان کبیره می‌داند که در این راستا نیز باید خاطر نشان نمود که غنای حرام از گناهان کبیره است و نه غنا از آن جهت که غناست که توجه به غنا از این حیث، جای بحث دارد که آیا از گناهان است یا نه، و بر فرض گناه بودن، آیا از کبایر است و یا از صغایر.

۱- ر. ک: گلپایگانی، کتاب الشهادت، ص ۱۱۴.

ایشان در جهت چهارم بحث که شناخت موضوع غناست نه تعریف دقیقی از غنا ارائه می‌دهد و نه سخنی تازه و جدید دارند و به کلام مشهور فقیهان که ارجاع شناخت غنا به عرف است، تمسک می‌کنند. کلامی که مرحوم شیخ انصاری آن را نقد نمود. در این زمینه، تحقیق جامعی که از قلم ایشان جوشیده باشد دیده نمی‌شود، همان‌گونه که دیگر بزرگان این عصر نیز در این زمینه تحقیقی جامع و منسجم و علمی عرضه نکرده‌اند تا قابل نقل و یادکرد از آن باشد.

آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی رحمته الله

آیت الله مرعشی (متوفی ۱۴۱۰ ه.ق) در پاسخ به استفتاءات زیر می‌نویسد:

کسب مال از راه قمار و یا غنا و امثال ذلک چه حکمی دارد؟
«کسب مال باید از راه حلال و مشروع باشد و از راه‌های حرام مثل دزدی و ربا و غنا و قمار حرام است.»
آیا می‌توان از رادیو و تلویزیون استفاده کرد؟
«استفاده از رادیو و تلویزیون در غیر از لهو و لعب جایز است، مانند گوش دادن به سخنرانی‌های مذهبی و علمی و قرآن کریم و اخبار، ولی گوش دادن به ساز و آواز و برنامه‌های فاسد آن حرام است.»
موزیک کلاسیکی و موسیقی که قبل از اخبار و یا بعد از آن و یا در هنگام فیلم‌های سینمایی زده می‌شود چه حکمی دارد؟
«احوط ترک استماع آن است.»^۱



سرود خواندن چه حکمی دارد و اگر همراه آن موزیک باشد، چه صورتی دارد؟

«سرود اگر شامل موعظه و ارشاد و مانند آن باشد اشکال ندارد، به شرط این که به نحو تغنی نباشد، ولی موسیقی به هر نحوی که باشد اشکال دارد.»^۱

بر اساس فتاوی این عالم زاهد، هرگونه استفاده‌ی جوانان و مردم از رسانه‌های دیداری و شنیداری که در غیر از موعظه و ارشاد یا استخبار باشد جایز نیست و از آن و به‌ویژه از نفع‌هی آواز جعبه‌ی جادویی تلویزیون لازم است اجتناب و خودداری نمود.

ما در این جا از نقل دیگر عالمان و فقیهان عصر حاضر خودداری می‌ورزیم تا هم حرمت آنان را پاس داشته باشیم و هم این‌که آن‌چه لازم به ذکر بوده در بررسی کلمات فقیهان گذشته آمده است و نیازی به نقل و تکرار ملال‌آور آن‌ها نیست.

ترسیم سخت‌گیرانه از شریعت سهله

بررسی کلمات فقیهان این نکته را آشکار می‌کند فرهنگ دینی ترسیم شده از ناحیه‌ی آنان در غنا و موسیقی برخلاف ترسیمی که شریعت از آن ارایه می‌دهد، به دلیل نداشتن تحقیق‌های عمیق و موضوع‌شناسی دقیق یا ضعف نفس در مخالفت با جریان غالب و مشهور و تقلیدگرایی، «عسری» و سخت‌گیرانه شده است. عبوس بودن و سخت‌گرفتن در فتوا

۱- همان، ص ۴۹۹.

بر مردم، آن هم به بهانه‌ی احتیاط‌های فراوانی که شمار آن هم اندک نیست، از احتیاط و تقوا به دور است و کمبود و نقص به شمار می‌رود. همان‌گونه که دین ما دین یُسری و سهله و سمحه است، عالمان نیز باید یسری باشند و البته یسری بدون تابع دلیل و منطق است.

موسیقی از عصر پساصفویان تا انقلاب اسلامی

در زمان فتح‌علی شاه قاجار، در فاصله میان جنگ‌های اول و دوم ایران با روسیه‌ی تزاری که روابط دو کشور در ظاهر حسنه بود، سفیر روسیه، یک دسته موزیک سی نفری را با خود آورد و عباس میرزای ولیعهد با دیدن آنان درصدد تشکیل موزیک نظامی به شیوه‌ی جدید برآمد. در زمان ناصرالدین شاه، هیأت نوازندگان نظامی یعنی دسته‌های موزیک جدید به سبک اروپایی در ایران تشکیل شد و جای نقاره‌خانه‌ها را گرفت^۱. دوره‌ی تحصیل در مدرسه‌ی موزیک، پنج سال و داشتن گواهی‌نامه‌ی ششم ابتدایی شرط ورود به آن بود. هدف اصلی از تشکیل شعبه‌ی موزیک در دارالفنون تربیت نوازندگان و تربیت مربی برای اداره کردن دسته‌های موسیقی بود.

معلم اروپایی موسیقی، آقای لومر، چون زبان فارسی نمی‌دانست، میرزا علی خان نقاش‌باشی را ملقب به مزین‌الدوله - که معلم زبان فرانسه و نقاشی در دارالفنون بود - مترجم خود ساخت. میرزا علی خان، درس موسیقی نظری لومر را به فارسی ترجمه کرد و اولین کتاب تئوری موسیقی

۱- تاریخ موسیقی ایران، صص ۴۳۳ - ۴۳۴.

را به سبک جدید با جمله‌های فرانسه و ترجمه‌ی فارسی آن نوشت و آن را در چاپ‌خانه‌ی دارالفنون به چاپ رسانید (۱۳۰۱ هجری قمری برابر ۱۸۸۲ میلادی).

لومر، آهنگی را با عنوان «سلام به شاه» ساخت. این سلام تا زمان محمّدعلی شاه معمول بود تا این که در دوره‌ی احمدشاه تغییر کرد. موسیقی لومری به دست خان‌ها و نیز زنان موسیقی‌دان و رامشگر هرزه افتاد. در میان افرادی که از دارالفنون لومر دانش‌آموخته می‌شدند، حتی نام عالمی نیز دیده نمی‌شود. موسیقی ایران، که تنها کشور شیعی جهان بود، «مسیو لومری» گردید. در پی تعلیمات لومر، اشعار حافظ، سعدی و مولانا از دست رفت و شعرهای بی‌هویت و زیر لِحافی، جای آن را گرفت. چیرگی ظاهرگرایان خشک مزاج و متعصب و گرفتن میدان از عالمان جامع و موسیقی‌شناس، موجب گشت تا اشعار و موسیقی ناب از فرهنگ این ملت رخت بر بندد و شعرها و موسیقی‌های شهوت‌انگیز، بر روح و جان فضای شاهانه‌ی آن زمان‌ها حاکم گردد و زحمات عالمان فرهیخته‌ای هم‌چون شیخ طوسی و فارابی، از پیشینه‌ی فرهنگ این مردم، فراموش گردد؛ عالمانی که به فرموده‌ی امام راحل علیه السلام هیچ درباری نبودند، بلکه دربارها را کنترل می‌کردند. آری! عالمانی به دربار می‌رفتند تا گرگان وحشی را مهار نمایند که به مددِ ملکه‌ی قدسی خویش، جگر شیر داشتند و چنین قدرت و سیاستی را دارا بودند که بتوانند در دربار بمانند و جان خویش و مردم را حفظ نمایند، اما خشک‌مزاجی و تعصب و تحجر ظاهرگرایان، موجب گشت مسند قدرت از دست عالمان دینی بیرون رود و فرهنگ شیعی و آموزه‌های آن، به غربت مبتلا شود. مُسیو لومر، که از

ماسون‌ها و وابسته به جریان سیاسی و یهودی ماسیونری بود، در تربیت شاگردان خویش، سیاست «براندازی معرفت شیعی» را پیش کشید. او ادب و عرفان ایران را با موسیقی غربی به تحلیل برد. لومر به تبع فرهنگ حاکم بر غربیان، مسایل و اشعار آن‌سویی و شهوانی را رواج داد. تعلیمات وی سبب شد شعرهای پر نغز عالمان دینی و حکیمان، جای خود را اشعاری نظیر «این مهوش بیچاره، آستین پاره داره» یا «در رهی دیدم دخترکی، جفتک می‌انداخت روی خرکی، با دامن تنگش» دهد، و شد آن‌چه نباید می‌شد. دیگر غنا و آواز، تنها از دهان مردان و زنان هرزه و الواط و مجالسی که جز گناه بر آن حاکم نبود، شنیده می‌شد، تا آن‌که حتی برخی متدینان جرأت شرکت در عروسی فامیل‌های خود را نیز از دست دادند و بر جامعه‌ی شیعی آن رفت که نباید می‌رفت.

عالمان دینی به جای قرار، و بهره‌گیری از سفارش: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱ خود را از این موضوع فرار می‌دادند و مرام حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را که زره و لباس جنگی ایشان به گونه‌ای بود که ذره‌ای از آن بر پشت حضرت قرار نمی‌گرفت، در میدان جنگ غنا و موسیقی، بر زمین گذاردند. این اصل ثابتی است که شیعه در هر موردی که فرار کند، زمین می‌خورد. هیچ شیعه‌ای نباید از حرکت رو به جلو در برابر دشمنان پرهیز داشته باشد؛ حتی اگر مجبور شود از باب «تترس» - که در فقه از آن بحث می‌شود و از قوانین فقهی است - استفاده ببرد. قانون تترس می‌گوید چنان‌چه دشمن، شماری از مؤمنان و شیعیان را - اعم از آن‌که کم باشند یا فراوان، از طبقه‌ی متوسط جامعه باشند و یا عالی - به عنوان سپر انسانی

در جنگ، جلودار خویش نماید، اگر جز با کشتن آن مؤمنان، عملیات پیش نمی‌رود و حفظ دیگر مردم دین‌دار و جامعه، متوقف بر آن است، باید همه‌ی آنان را شهید نمود؛ چرا که نباید هیچ شیعه‌ای بهانه و اهرم دشمن قرار گیرد و بخشی از مؤمنان، عزیزتر از دین خدا و اولیای الهی - که همه در راه دفاع از دین و آگاه‌سازی مردم و تداوم حیات دینی شهید شدند - نیستند. اما متأسفانه، مراکز اصیل علمی در موسیقی، هم‌چون بسیاری از زمینه‌های دیگر، عقب نشستند و ابزار جنگ را به دست امثال «مسیو لومر ماسیونری» دادند و میدان را برای آن‌ها خالی گذاشتند و آنان نیز علیه فرهنگ ولایی شیعه، کردند آن‌چه نباید می‌کردند.

تربیت شدگان مکتب مسیو لومرها دستگاه‌های موسیقی را که با زحمت عالمان دینی کشف و ساخته شده بود، در اوباشی‌گری‌ها به کار می‌بردند. آنان دستگاه‌هایی که همه فنی و فلسفی و فوق روان‌شناسی امروز دنیاست و پیچیدگی علمی خود را دارد، از حوزه‌ها گرفتند. در زمان قاجار و به ویژه در زمان طاغوت پهلوی، غنا و موسیقی همواره سیری قهقرایی داشت و آنان نیز رویه‌ی سلاطین اموی و عباسی را در موسیقی پیش گرفتند. نوارها و عکس‌های موجود از آن زمان، شاهدهی گویا بر این ادعاست. فیلم‌های سینمایی آن زمان، چنان شنیع بود که آمارهای تجاوز به محارم را فجیع ساخته بود. از این رو، عالمان آن زمان، خرید و فروش و دیدن تلویزیون و نیز دیدن فیلم در سینما را حرام دانستند. مؤمنان نیز برای پرهیز از هرگونه تشبّه به کفار، حتی مجلس عروسی خود را مانند مجلس عزا و تنها با ذکر صلوات و با پرهیز از کف زدن برگزار می‌کردند.

فصل چہارم:

موسیقی نظام ولایی



میدان داری موسیقی ولایی

بعد از سرنگونی نظام طاغوتی، نظام اسلامی و اسلام بود که حاکمیت یافت، نه عقیده‌های شخصی و سلیقه‌های فردی، و رهبری بزرگ‌مردی چون امام خمینی علیه السلام شیعه را از غربت بیرون آورد و صدا و سیمای جمهوری اسلامی زبان گویای تشیع گردید. خداوند امام راحل را غریق رحمت خویش گرداند که این ملت رنج‌دیده را برای همیشه مدیون خویش ساخت. با آمدن امام علیه السلام، در حقیقت، این دین و نظام فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام حاکم گشت، نه شخص، و دیگر همانند صفویه یا مشروطه نبود که دولت، تنها با نام دین‌داری، حاکم گردد یا دین از سیاست جدا شود.

امروزه به برکت اسلام و انقلاب وضعیت غنا و موسیقی همانند حاکمیت جبهه‌ی باطل نیست. امروزه، شاعران و موسیقی‌دانان مؤمن، با یافتن هویت ولایی خویش، دست به خلق آثاری می‌زنند که آنان را صدای رسای اهل ولایت قرار داده است. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران یکی از نجیب‌ترین رسانه‌های گروهی است که در مقایسه با

گذشته‌ی ایران، بسیار عفیف عمل می‌کند، ولی باید مراقب بود که برخی از مشکلات، از آن رخت بریندد. البته این رسانه برای تشخیص و تمییز مصادیق حلال و حرام موسیقی، باید به بخش ویژه‌ی این امور در درون حوزه‌های علمیه مراجعه کند. هرچند اگر حوزه‌های علمیه، خود نسبت به این امور آگاهی نداشته باشند، چنین انتظاری نه از این رسانه‌ی ملی رواست، نه از آن حوزه‌ی علمی!

با وجود این نظام است که اموری چون غنا، موسیقی ورقص که علت ذاتی برای حرمت ندارد و امری اقتضایی است، می‌تواند سالم‌سازی شود. اقتضایی بودن موسیقی به این معناست که می‌تواند هم در جهت صلاح و هم در جهت فساد استفاده گردد. اگر نظام اسلامی بخواهد از این اهرم و ابزار بهره ببرد، باید با برنامه‌ریزی دقیق، از کاربردهای فاسد موسیقی بکاهد و با استانداردهایی که قرار می‌دهد، از پدیدآوردگان آثار ولایی و شیعی حمایت نماید.

جامعه‌ی ایرانی در این زمان که پی‌آمدهای هشت سال دفاع مقدس در برابر متجاوزان جهانی و تحریم‌های سنگین و سختی فقر بر توده‌ها را تجربه می‌کند، می‌طلبد که نظام، سیستم مناسبی برای غم‌ها و شادی‌ها ترسیم نماید تا هم موارد حلال و حرام آن قابل تمییز باشد، و هم حق هر دو استیفا شود. مجالس عروسی را نباید با امور حرام و معصیت و گناه گذراند، بلکه می‌توان از غنا و موسیقی و کف زدن و حتی رقص استفاده نمود و از آن بهترین بهره‌برداری را کرد. از خداوند خواهانیم توفیق دهد تا جامعه بتواند از شادمانی‌های خود با عفت، تقوا و طهارت استفاده کند و دستخوش بی بند و باری و معصیت نشود.

امروزه، دنیای مدرن، ارتباطات جهانی را شکل داده و عرصه‌های مختلفی را برای کنترل سیستماتیک این ارتباطات پیش‌بینی کرده است. در این عصر، این موسیقی، غزل، شعر و ادبیات و نیز فوتبال و ورزش است که اقتدار سیاسی می‌آورد، نه سلاح‌های گرم. هم‌اکنون سیاه‌پوستان آمریکایی با موسیقی به مبارزه با ابرقدرت جهانی رفته‌اند. بررسی غنا و موسیقی از این نظر نیز حایز اهمیت است؛ به ویژه آن که ما می‌خواهیم صد ساله‌ی آینده‌ی جهان را به نام ایران و فرهنگ شیعی آن رقم بزنیم. باید در این راستا همه‌ی اهرم‌های نهادینه نمودن فرهنگ را شناسایی نمود و بررسی‌های دقیق فقهی؛ حکم حرمت یا حلّیت آن را به دست آورد و برای هر مورد حرامی، نمونه بلکه نمونه‌های بسیاری از حلال آن را طراحی و به جهانیان عرضه نمود؛ به ویژه آن که حرمت موسیقی اقتضایی است، نه ذاتی. مهم در این مقصود آن است که نظرگاه دین عرضه شود و همت بر آن رود که به هرچه دین آموزش می‌دهد عمل گردد و نه هر آنچه سلیقه و ذوق افراد خواهان آن است و بر آن تربیت و وابسته‌ی به آن شده‌اند.

صداهای دین‌ستیز جبهه‌ی باطل

پیش از این گفتیم شنیدن صداهایی که محتوای آن فرد را از راه خداوند باز می‌دارد و دین را به اندراس می‌کشاند و مصداق کلمه‌ی باطل است، حرام و معصیت می‌باشد و باطن فرد را ناخواسته به لجن می‌کشد. عنوانی که بر این صدا بار می‌شود و نامی که به خود می‌گیرد، مهم نیست. باطل هر

چیزی است که انسداد کلمه‌ی توحید و اندراس دین را در پی داشته باشد و فساد و فحشا را به بار آورد و آدمی را از جهت قربی حق باز دارد و به جهت بشری خود به صورت ناسالم و تبه‌کارانه بکشاند. این امر به طور معمولی در هر چیزی که باشد مانند پلاک، تابلو، آرم یا چیزی مانند آن؛ خواه بر لباس باشد یا اتومبیل یا در منزل، حرام می‌باشد.

کلام باطل؛ خواه با صوت و صدا باشد یا بدون آن و به نگارش حروف یا علائم، حرام است. برای نمونه، اگر روزی فرا رسد که مرغی را آموزش دهند که: «لا حق، لا حق» سر دهد، باید خرید و فروش آن را جایز ندانست؛ در حالی که مرغ، مرغ است، ولی مرغی که آموزش باطل دیده است و در خدمت باطل قرار می‌گیرد، غیر از مرغی است که موضوع برای حکم حلیت خرید و فروش آن بود و چون موضوع آن تغییر یافته است، حکم آن نیز تغییر می‌یابد. بر این پایه، فروش ماهواره، رایانه و اشتراک اینترنت که هم می‌تواند استفاده‌ی حلال داشته باشد و هم حرام، به کسی که دانسته نمی‌شود آن را در کاربردهای حلال استفاده می‌کند یا حرام، اشکال ندارد، ولی به کسی که آن را در حرام استفاده می‌کند، اشکال دارد، همانند زمان طاغوت و نظام ستم‌شاهی، استفاده از تلویزیون استفاده از صدای باطل بود و غلبه‌ی در حرام داشت و خرید و فروش آن در آن زمان‌ها به علت یاد شده جایز نبود، یا در نمونه‌ای دیگر، فروش انگور که هم اقتضای حرام و هم اقتضای حلال دارد، در صورتی که در جایی باشد که کاربرد آن در شراب‌سازی غلبه داشته باشد، حرام است، بلکه گاه حتی کاشت آن از باب مقدمی بودن آن در استفاده در حرام نیز جایز نیست.

هم‌چنین ماهواره، هم استفاده‌ی حلال و هم کاربرد حرام دارد؛ ولی برای کسانی که زبان‌های بیگانه و به‌ویژه انگلیسی را در نظام آموزشی خود به‌خوبی فرا نگرفته‌اند و تنها به دیدن تصاویری که نوع آن تحریک‌کننده‌ی قوای شهوانی است و مصداق اشاعه‌ی فحشاست بسنده می‌کنند و این امر، غفلت، اتلاف وقت و تضییع عمر را سبب می‌شود، اشکال دارد. باید توجه داشت که صرف اقتضا نمی‌تواند چیزی را حرام نماید، ولی اگر غلبه‌ی در حرمت داشته باشد، حکم حرمت را دارد. تریاک و مواد دخن‌ی و مخدر نیز از همین قبیل است؛ زیرا به‌طور نوعی، جوانان فقیر هستند که به این بلا دچار می‌گردند و فقیران نیز از هزینه‌های زندگی همسر و فرزند خود می‌گذارند و آن را در این امور هزینه می‌کنند و در این صورت، خرید و فروش این موارد به آنان جایز نیست.

به هر روی، باطل با صدای خود زنده است و اگر صدای باطل به محاق رود، باطل نیز به‌تدریج نادیده انگاریده می‌شود؛ همان‌طور که اگر شریعت، سخن‌گوی قوی نداشته باشد، منزوی می‌گردد.

امروزه، کشورهای غربی، فرهنگ خود را که نماد بی‌غیرتی، سکس و دهان‌کجی به معنویات است، در قالب سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی و با رسانه‌هایی که دارند، به کشورهای شرقی نفوذ می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که حتی در تهران، برگزاری پارتی‌های حرام که اختلاط زن و مرد و پسر و دختر نامحرم و نیز استفاده از شراب و مواد سکرآور یا تخدیری و قرص‌های اکس در آن رایج است، در زیرزمین‌ها، باغ‌ها، خانه‌های بزرگ و ویلاها گزارش می‌شود. رفتار آنان به گونه‌ای با آرامش همراه است که گویا

این مملکت، در طول تاریخ مذهبی خویش، شهید و جانبازی را به خود ندیده است. بدیهی است تمامی کارهای این گروه‌ها حرام است. در برخورد با این گروه‌ها باید توجه داشت آنان هستند که می‌خواهند چارپاشنه استحقاق جهنم یابند و برخی حاکمان هم می‌خواهند با زنجیر، مانع شوند، و از طرفی پیوسته نمی‌توان دعوا نمود و به درگیری پرداخت، از این رو گفته می‌شود آنان را رها نمایید تا استحقاق جهنم یابند؛ هرچند شناسایی این افراد و گروه‌ها چندان مشکل نیست و با برنامه‌ای سازماندهی شده می‌توان به سراغ آنان رفت و این مورد نیز از مصادیق **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾**^۱ می‌باشد. چنین بی‌غیرتی‌هایی از فرهنگ شرقی‌ها بر نمی‌آید و دنیای غرب است که آنان را دامنگیر این جهنم نموده است. امروزه برخی بی‌عصمتی‌ها به زن‌های محصنه و شوهردار نیز رخنه نموده و عامل آن نیز از سویی فقر و فلاکت و هجمه‌ی فرهنگ بی‌بند و بار غرب و رسوخ آن در ذهن و اندیشه‌ی جوانان شرقی و از سوی دیگر، سهل‌انگاری مراکز علمی است که پژوهش‌هایی قوی در این زمینه ارائه نمی‌دهند و راه‌گذار از این بحران‌ها را به صورت کارشناسانه و محققانه برای مجریان نظام تبیین نمی‌نمایند.

بدافزار شایعه

صدای باطل علیه جبهه‌ی حق از ابزاری بسیار مسموم و کشنده بهره می‌برد به نام «شایعه» که بیش‌تر برای «ترور شخصیت» است. حرف و

۱. بقره / ۱۹۳.

سخن، با آن که کم‌ترین هزینه و مؤونه را برای تحقق دارد، محکم‌ترین سدّ راه کشف حق و حقیقت است و گاه حرمان ابدی را در هیأت شایعه، شانتاز، تمسخر، دروغ، حيله، پنهان‌کاری، تهمت، افترا، زخم زبان، ترور شخصیت و جنگ روانی را موجب می‌شود و حادثه‌آفرینی می‌کند و درگیری‌ها و جنگ‌هایی خانمان‌سوز و تباه‌کننده پدید می‌آورد، بدون آن که طراح سخن و شایعه از آن معرکه آسیبی ببیند؛ اگرچه حرمان ابدی و عذاب جاودانی از آن اوست. شایعه، سخن‌پراکنی و حرف و صدا با همه‌ی ضعفی که در خود دارد، برنده‌ترین سلاح برای ترور شخصیت و زهرآگین‌ترین و مسموم‌ترین آن‌ها برای قتل نفس است و با آن که زخمی از آن دیده نمی‌شود و خونی از آن جاری نمی‌گردد، درد و سوزی بسیار دل‌خراش دارد و بسیاری از افراد حق‌گرا را به انزوا و غربت می‌کشاند و با آن که حیات فیزیکی دارند، در واقع شهیدی زنده‌اند که صدای باطل، آنان را بایکوت ساخته است!

شایعه‌پراکنی به دلیل ماهیت عصیان‌گری خود از ناحیه‌ی جبهه‌ی باطل صورت می‌گیرد و سلاحی یک‌سویه است. یاوه‌سرایی‌های شیطانی و پخش شایعه نسبت به حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه سخنان شوم و پیرایه‌های بی‌اساسی بر آن عزیز الهی روا نداشته است؟! عمده اذیت و آزارهایی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیدند از ناحیه‌ی شایعه و پیرایه‌هاست که دل آن عزیز الهی را به درد آورده است. شایعه‌سازان کسانی بودند که در تابوت آتشی که مأوایی در اسفل سافلین است جای آنان است. چگونه می‌شود نبی مکرمی که رحمت تمامی عالمیان و خاتم انبیاست را با

نسبت‌هایی همراه ساخت که کم‌ترین آن «مجنون»، «ابتر» و «ساحر» است و سخنان دردآوری که برخی همسران نالایق در خانه برای آن حضرت پیش می‌آوردند که در خور عنوان نیست. بعضی از مرهم‌های الهی بر برخی از این زخم‌ها، حکایت از عمق زخم و شدت دردمندی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد که در قرآن کریم آمده و سوره‌ی کوثر نمونه‌ای از آن است.

قیام خون علیه باطل چیره

گاه صدای باطل چنان بر جامعه چیره می‌شود که چیزی جز خون یکی از اولیای الهی نمی‌تواند آن را خاموش سازد. از این نمونه است قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام علیه معاویه در سال‌های آخر عمر او و دستگاه ظلم و باطل یزید. هم‌چنین دیگر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام با خوردن زهر و شهادت خود - البته به اجبار دستگاه حاکم - بر باطل زمان خویش خروشیدند و آنان را رسوا کردند؛ با آن‌که آن حضرات می‌دانستند چیزی آغشته به زهر است، آن را می‌خوردند. زهر نجس نیست و خوردن آن گاه تکلیف، گاه طبیعت و گاه امتیاز است. خوردن زهر برای انسان‌های معمولی که فقط دارای علم ظاهر هستند حرام است، اما اگر قوام و بقای حق بر آن استوار باشد، تکلیف معصوم آن است که با پیشامدها برای مبارزه با باطل، حتی از خوردن زهر که دستگاه حاکم آن را اجبار نموده است، استقبال نماید.

غنا و موسیقی و اعتقاد به ظلم سیستماتیک

به هر روی، جبهه‌ی باطل و دستگاه خلافت جور، غنا و موسیقی را



صدای خود ساخت. در قرآن کریم، به صورت مستقیم، آیه‌ای وجود ندارد که غنا و موسیقی را تحریم نموده باشد، اما روایات تفسیری از چهار آیه یاد کرده‌اند که موضوع آن‌ها «قول زور = اعتقاد به باطل»، شهادت زور (باطل) و «سخنان لهوی و گزاره‌های باطل» برای مبارزه با جبهه‌ی حق و تقویت جبهه‌ی باطل و «سخن باطل = اعتقاد به ظهار» است. موضوع این آیات به صورت کلی قصد نوعی باطل است و با فضایی که ما از زمان صدور روایات ترسیم نمودیم سازگار است. برخی فقیهان با توجه به روایات تفسیری که در ذیل این آیات آمده است، غنا و موسیقی را مصداق «قول زور» و دارای حرمت ذاتی دانسته‌اند.

این آیات از اعتقاد به باطل و دستگاه ظلم سیستماتیک می‌گویند. ظلم مسأله‌ای تاریخی است و همواره کسانی در برابر اعتقاد به خدای یگانه موضع می‌گرفتند. آغازگاه ظلم، انحراف از مسیر امامت و ولایت و دست یازیدن به ریختن خون امام و ولی خداست و بالاترین مصداق عملی و ناهنجار آن تراژدی کربلاست. بسیاری از این ظلم‌ها از انسان‌های مقدس مآب ریشه می‌گیرد، و زشت‌ترین فرد آن ابن ملجم مرادی است که صدای نماز او به قلب قطام نیز راه یافت و چنین نیست که ابن ملجم شراب‌خوار، قمارباز یا نوازنده باشد. دشمنان اولیای خدا همه از «ائمه‌ی کفر» بوده‌اند و خداوند نیز هرچه داشته در تیر کفر آنان نهاده است؛ از این رو این گروه را حتی آتش جهنم نیز نمی‌تواند بسوزاند؛ بلکه «تابوت من النار» برای اینان لازم است. دشمنان آن حضرات در کفر خود چنان حرمان شگرفی داشته‌اند که در مقابل شخصیتی مانند حضرت

امیر مؤمنان علیه السلام می ایستند. اینان کسانی هستند که پیش از نطفه با امامت و ولایت مشکل داشته‌اند. قلب‌های آنان پوشیده و حواس آنان در پرده قرار گرفته است.

بدتر از ظلم عملی اعتقاد به ظلم است که از مخرب‌ترین عوامل سلامت زندگی است و می‌تواند زندگی را به نجاست بکشانند. اعتقاد و افتخار به ظلم و اعتماد داشتن بر ناراستی و باطل بسیار زشت است. گاه ستم‌گران جنایت‌های بسیاری انجام می‌دهند اما آن را با لطایف الحیل به دیگران نسبت می‌دهند و ساحت خود را از پسند ظلم و اعتقاد به آن پاک می‌شمرند؛ بلکه باور به ظلم را قبیح می‌دانند، ولی افتخار به ظلم و معتقد بودن به آن با بنای دین سازگار نیست. اعتقاد به ظلم، غیر از ظلم است. همه گرفتار نوعی از ظلم هستند ولی اعتقاد به ظلم در آنان وجود ندارد. اگر کسی به کوچک‌ترین ذره‌ای از ستم بر بندگان خدا و یا در حق کسی راضی باشد از زمره‌ی ستم‌گران دانسته می‌شود. اگر کسی (نعوذ بالله) به ظلم شمر خرسند باشد، او نیز شمردنی است که در لشگر یزید شمشیر می‌زند.

گاه شخصی سالیان درازی در گناه، زشتی و شراب‌خواری زندگی می‌کند و دهان خود را به نجاست آلوده می‌سازد؛ ولی با استغفاری همه را رفته رفته پاک می‌سازد؛ اما چه بسا فردی که اهل نماز شب و تهجد است؛ ولی چون به باطل اعتقاد دارد و در مقابل گزاره‌های درست دین به‌ویژه توحید می‌ایستد، نجس و کافر می‌شود و عمری را در خیال باطل سپری می‌کند و گمان می‌برد که چیزی می‌داند و به دین اعتقاد دارد. حال، اگر

چنین انسانی با باور به این اعتقاد بمیرد هرچه مرده شور بر روی او آب بیش تری بریزد، بر نجاست او افزوده می شود و فریاد ملایکه بر نجاست او بلند می گردد! اعتقاد باطل انسان را به نجاست می کشاند تا جایی که به بدن، تابوت، گور و کفن او نیز سرایت می کند و آن را نجس می سازد. آن جاست که ملایکه ی خدا از سادگی مرده شوری که گمان می کند این مرده با غسل او پاک شده و طیب و طاهر آماده ی رفتن به بهشت می گردد به خنده می آیند.

آن شراب خوار، عملی فاسد دارد، اما این شخص، اعتقاد ناپاک. از عمل زشت، می توان به درگاه خدا توبه نمود و گفت خدایا، نفهمیدم و گناه کردم، تو خود می دانی که من دشمن تو و اولیایت نبودم؛ بلکه این جهل من بود که مرا تا به این جا کشانید! اما فردی که مدعی است عمل او بر طبق عقیده ی (فاسد) وی است و بر آن اصرار دارد، چگونه می تواند در فردای قیامت از آثار شوم عمل فاسد خویش دوری جوید.

گاه، عبادت فراوانی، با اعتقادی باطل بر باد می رود، آن گاه است که جز حسرت چیزی باقی نمی ماند و جز آه صدایی از دل بر نمی آید. آن جاست که شراب خواران توبه کار به او می گویند: اگر ما دهان خود را آلوده نمودیم، به یک یاد حق آن را پاک کردیم؛ چون گناه ما از سر جهل و غفلت بود و هم خدا را دوست داشتیم و هم گناه را، منتهی چون نفس ما پلید بود، توان مقابله با آن را نداشتیم و از او شکست خوردیم؛ اما شما چون عقیده های باطل به جانتان گره خورده، دیگر نمی توانید آن را باز کنید. آن گاه است که این دسته نمی دانند از خجالت چه کنند، از حق

خجالت کشند یا از این شراب خواران! باید به خدا پناه برد و از او یاری خواست که هرگونه عقیده‌ی باطل را از نهاد آدمی دفع و رفع نماید. این مشکل در اهل علم و دانشمندان دینی و به‌ویژه دانشمندان غیر دینی و آنان که با خواندن چند کتاب عربی و فارسی، بدون قدرت استنباط، خدا را بنده نیستند، آسیبی جدی است.

هم‌چنین تبعیت و پیروی از حاکمی که به افراد جامعه با شیوه‌های متعدد مردم‌آزاری و فسادانگیزی و چپاول اموال مردم، ظلم می‌کند به معنای پیروی از عقیده‌ی اوست و پیروی از عقیده‌ی او معصیت و داخل شدن در مرام او می‌باشد.

درست است برای دفع ظلم چنین ظالمی، قدرت و اقتدار لازم است، ولی برای ظلم‌ستیزی، نداشتن توان رزمی و تسلیحاتی نمی‌تواند توجیه‌گر و بهانه‌ی سکوت و ظلم‌پذیری باشد؛ بلکه باید با ایجاد زمینه‌ها و اسباب و معدّات قدرت، با اتکا و استعانت از حق، اقتدار لازم را جهت رفع و دفع ظلم و نشاندن ظالم بر سر جای خود به دست آورد، در غیر این صورت، سکوت به معنای پذیرش ظلم و نوعی کمک و سازش با ظالم است.

امروزه ظلم در شکل نوین خود بیش‌تر نرم شده است. در گذشته مصداق کامل ظلم جنگ‌افروزی و ایجاد درگیری‌های خونین و تکه‌تکه و چاک چاک ساختن اجساد کشتگان و مثله کردن آن‌ها بود و امروزه ترور سخت و ظلم فیزیکی جای خود را به ترور نرم و ظلم آرام داده است و شخصیت و هویت حقیقی انسان‌ها را با نسبت‌های ناروا و دور از واقع، پاره پاره می‌کنند و از هم می‌درند. طبیعی است چنین ظلمی به مراتب

سخت‌تر و صبر بر آن مشکل‌تر است؛ همان‌طور که گفته‌اند: زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است. در چنین مواردی باید بردباری پیشه ساخت و خشمگین و پریشان نگردید و توان رویارویی منطقی و دلیل‌مند با چنین دشمنانی را از خداوند حکیم و مقتدر درخواست کرد تا دروغ و بی‌پایه بودن سخنان آنان را روشن و آشکار سازد.

«قول زور» که موضوع آیات مورد اشاره است به معنای اعتقاد و باور به ظلم است و غنایی که از آن نهی شده است، مطلق صوت نیست، بلکه صوتی است که به گونه‌ای اعتقاد به باطل و دستگاه ظلم را برساند. البته، صوت یا کلمه‌ای را می‌توان مصداق «قول زور» دانست که اعتقاد باطلی را در بر داشته باشد. برای نمونه، معنای آن کلمه، اندراس و تعطیلی دین و انصراف مردم از معصوم عَلَيْهِ را لازم داشته باشد و مصداق ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ گردد.

گفته شد «قول زور» عمل به ظلم از روی اعتقاد است. بر اساس این معنا نه تنها غنا و موسیقی، بلکه هر صدایی هر چند صدای داودی باشد در صورتی که «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» گردد و دین را به اندراس کشاند، حرام و معصیت است. با این تحلیل، غنای حرام، موضوع، محتوا و ماده‌ی صوت را منظور دارد. با این روایات، به هیچ وجه نمی‌توان ذات صوت غنایی را حرام دانست و برای اثبات حرمت ذات صوت غنایی که محتوایی ضد دینی و خلاف ارزش‌های دینی ندارد، باید دلیل دیگری آورد. نمونه‌ی این گفته، صدای مؤذنی است که به گونه‌ای اذان می‌گوید که مردم را از نماز و دین می‌گریزند. وی موضوع «قول زور» و «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است و کار وی حرام است.

اگر ترجیح یا مد خواننده‌ای نیز دین را به تعطیلی بکشاند، همین حکم در مورد آن جاری است و سخنرانی فردی نیز با داشتن پی‌آمد گفته شده همین تحلیل را دارد.

حرمت احیای نمادهای باطل، در موسیقی و نمایش‌های هنری

همان‌طور که اعتقاد به باطل حرام است، احیای هر سنت باطلی نیز حرام می‌باشد. متأسفانه امروزه خوانندگانی هستند که آوازه‌ها و موسیقی‌های باطلی را که در زمان ستم‌شاهی پهلوی رایج بود، در این زمان احیا می‌کنند؛ اما با این تفاوت که خوانندگان آن در زمان پهلوی زن بودند، ولی اکنون مردان هستند که آن را اجرا می‌کنند و آهنگ و ریتم و موسیقی آن را به کار می‌گیرند. باید گفت این کار از موارد احیای سنت‌های باطل به شمار می‌رود که دستگاه‌های نظارتی عهده‌دار برخورد با آنان به شمار می‌روند.

جامعه‌ی اسلامی باید دستگاه موسیقی و آواز را از خود داشته باشد و از نمونه‌های باطل نسخه‌برداری ننماید تا چنین اموری احیای سنت‌های باطل به شمار نرود، در نتیجه، مشمول حکم حرمت نگردد. البته این سخن نشان از سخت‌گیر و عسری بودن دین نیست، بلکه شریعت با مرزبندی دقیق، بر آن است تا ذهن‌های ما را خلاق و شکوفا سازد و ما بر توان و نیروی خلاقیت خود تکیه نماییم و از دستگاه‌هایی که در دامان طبیعت و در متن آموزه‌های دینی قرار دارد بهره ببریم و نیز جبهه‌ی باطل را به کلی به محاق ببرد. دین می‌گوید می‌توان بسیاری از سبک‌های موسیقی را کشف نمود؛ ولی از دستگاه‌های ویژه‌ی اهل کفر نباید

نسخه برداری کرد. متأسفانه، از بازار مسلمانان و دین‌مداران، متاع و کالایی در خور، بیرون نیامده است، وگرنه بازار دین، می‌تواند همه‌ی موسیقی دنیا را به رکود و انفعال بکشاند و مردم جوامع مختلف را به سوی خود بخواند و آنان را به خود جذب نماید. متفکران جامعه‌ی دینی بر آن نبوده‌اند تا انواع موسیقی حلال، انواع شراب‌طهور و نوشیدنی‌های حلال که در قرآن کریم از آن یاد شده است و انواع بازی‌های حلال و مورد پسند دین را طراحی نمایند. هرچند فهم این معنا بر مرتجعانی که درکی از دین ندارند اما انبأ انبأ ادعا دارند، سنگین است و از این تعبیر برآشفته می‌گردند. آن‌چه در زمان طاغوت و از زبان برخی خوانندگان شنیده می‌شد، همه بر آن بوده است تا افکار باطل را در ذهن جامعه نهادینه نمایند. اگر مرضیه می‌خواند: «به رهی دیدم دخترکی... با دامن تنگش»، بر آن بوده است تا در راستای سیاست کشف حجاب خاندان پهلوی، دامن تنگ را برای دختران و زنان این مرز و بوم مد و الگو نماید و چنین چیزی از روشن‌ترین مصادیق نهادینه نمودن فرهنگ باطل در جامعه است و چنین غنایی حرام است.

هم‌اینک برخی از فیلم‌ها نیز سنت‌های باطل را زنده و یادآور می‌شود. برخی از هنرپیشه‌های گذشته که به دلیل بازیگری در فیلم‌های ممنوع از بازی منع شده‌اند گاه در داخل کشور، این‌گونه فیلم‌ها را در دستور ساخت دارند. فیلم‌های لاتی و جنایی نمونه‌ای از آن است. تا چنین ساخته‌هایی یوم التغابنی را نیافریده‌اند، باید به فکر راه‌گذاری از آسیب‌های فرهنگی آنان برآمد.

منفی‌گرایی و خالی کردن عقده‌های فردی در برخی از فیلم‌ها آشکار است. گاه به هر بهانه‌ای که شده است می‌خواهند چیزی را به رقص آورند و اگر خود نمی‌توانند برقصند، قوطی ربی را که چهره‌های زنانه دارد در پیام‌های بازرگانی به رقص درمی‌آورند یا یخچالی را با همه‌ی بزرگی و سنگینی وزن، به «قر» وا می‌دارند!

هم‌چنین بزرگ‌نمایی بزه‌کارانی که نیروی انتظامی را به بازی می‌گیرند و نمایاندن ضعف مضاعف نیروی انتظامی و حقیر نمودن نیروهای زبده‌ی آن، مصداق باطل‌گری و نوعی خیانت به خون‌هایی است که این ملت به آن نیرو تزریق نموده تا آنان که نماد قدرت ایمان مردم‌اند، سرافراز باشند. هم‌چنین رواج مضاعف اصطلاحات افراد لات نیز نمونه‌ای از احیای سنت‌های باطل به شمار می‌رود. گناه این امر نیز مضاعف است؛ چرا که بودجه‌ی بیت‌المال است که برای ساخت یا خرید چنین فیلم‌هایی هزینه می‌شود. به هر روی، ترویج هر گونه شعاری که باطل باشد و نیز احیای هر سنت باطلی حرام است.

در تاریخ غنای اموی و عباسی، افزوده بر فهرست بلند لاهو، لعب و انواع گناه و فساد باید براندازی امویان و عباسیان نسبت به مقام عصمت و ولایت و اندراس دین را توجه پایه‌ای داشت. دستگاه جور حکومت با گرایش دادن مردم به امور نفسانی و ترویج امور باطل بر آن بوده است تا مردم را از معنویت، صداقت، تقوا، عصمت و مراجعه به مؤمنان باز دارد. متأسفانه، این سیاست و گرایش در جامعه‌ی امروز ما و در جوامع اسلامی دیگر نیز دیده می‌شود. از عواملی که باعث گردیده است مردم از

معنویات، عالمان دینی، مساجد و محافل معنوی باز مانند، نمایش فیلم‌ها و برنامه‌های به اصطلاح هنری و بعضی از طنزهایی است که از رسانه‌های گروهی پخش می‌شود. این برنامه‌ها چنان مردم را به خود مشغول داشته است که دیگر کسی در اندیشه‌ی خواندن دعا، نیایش، تهجد، ذکر، ورد و یاد و بهره بردن از عالمان دینی فرو نمی‌رود.

در برخی از این مجموعه‌ها، حرکات مضحک و فریادهایی دیده می‌شود که در «بیت اللهو»ها و «بیت الغنا»ها نیز دیده نمی‌شود و گاه به کاباره‌ها، سینماهای قدیم و دانسینگ‌ها نزدیک می‌شود و این نمایش‌ها چنان است که شماری از نمازگزاران در چهار رکعت نماز واجبی که می‌خوانند، یک چشم به صفحه‌ی تلویزیون و یک چشم به سجاده دارند. آیا چنین فیلم‌هایی را نمی‌توان مصداق باطلی دانست که اندراس کیفیت نماز و دین را سبب می‌شود؛ در حالی که می‌شود با استفاده از هنرمندان توانا و فیلم‌ها و سریال‌های مناسب و در خور جامعه‌ی ولایی ایران، در زمان‌های مناسب، بهره‌های درست و مفیدی برای جامعه و مردم داشت و به‌جای براندازی روحی و معنوی، برازندگی و شایستگی را برای آنان به ارمغان آورد.

به هر روی، در زمانه‌ی ما با حاکمیت نظام ولایی، هم معنای این شعر و هم معنای غنایی که در زمان صدور روایات بوده از دست رفته است و دیگر شعار باطل و اصطلاح کفر و قاعده‌ی شرک دانسته نمی‌شود و این شعار با تغییر در موضوع و تبدیل معنای آن اشکالی ندارد و دیگر معنای آن با غرضی که داشته است به ذهن نمی‌آید و همانند عَلم مرتجل

می ماند، اما همین حکم در امروز نیز جاری است و در صورتی که غناخوانی ترانه‌ای سبب اندراس دین گردد و ترویج باطلی را در پی داشته باشد، حرام است.

مداحی براندازانه

در این جا لازم است نگاهی به وضعیت موجود در جامعه‌ی مداحان کشور بیندازیم و کار آنان را با رویکردی فقهی بررسی نماییم تا به دست آید آیا کار آنان در خدمت جبهه‌ی حق و ولایت است یا نه، نوعی گشودن جبهه‌ی باطل در برابر جبهه‌ی حق می‌باشد. بررسی کارنامه‌ی تبلیغی مداحان و عالمان دینی در دهه‌ی محرم و دیگر ایام سوگواری و چگونگی کارکرد آنان نشان می‌دهد هم‌اینک علم دینی در حاشیه‌ی احساس برانگیزی مداحان قرار گرفته است و اقبال مردم به آنان از علم، وعظ و خطابه‌ی عالمان بیش‌تر است. این امر با همه‌ی کاستی‌هایی که در نظام آموزشی روحانیان دیده می‌شود، بیش‌تر به جامعه‌ی مداحان باز می‌گردد و آنان که امروزه داعیه‌ی دفاع و ترویج دین مسبین را دارند، با عملکرد خود، به اضمحلال و اندراس دین کمک می‌کنند. امروزه گاه مداحی در طول شبانه‌روز، چند مجلس مختلف را اداره می‌کند و گاه با اندکی تأخیر، خسارت می‌گیرد؛ اما به روحانیانی که حقیقت و مغزای دین را باید در دست داشته باشند، اعتنایی نمی‌شود. مداحی که چند بیت شعر بیش‌تر نمی‌داند، جای اهل علم را گرفته است و اوست که گاه صدها گزاره‌ی مهممل را در دقایقی اندک، به احساسات توده‌ها می‌نشانند. چنین

مداحی مصداق بارز اندراس دین و حمایت از باطل است. البته، عالمان دینی باید در بالا بردن سطح معلومات و از جمله شناخت دستگاه‌های موسیقی که در روضه کاربرد دارد و دل هر صاحب قساوتی را نرم می‌کند و او را به گریه می‌اندازد، آشنا باشند و نیز به واقع علم دینی داشته باشند. علمی که ما از آن در کتاب «جامعه‌شناسی علم دینی» سخن گفته‌ایم و چیستی و چگونگی آن را بررسی کرده‌ایم.

هرچند امروز چنین نیست، ولی شاید به سبب وضعیت موجود و ضعف و کاستی برخی از اهل منبر، روزی برسد که مداحی مداحان غیر اهل علم، حرام گردد؛ چرا که مداحی آنان؛ هرچند به نام اهل بیت علیهم‌السلام است، سربازان این خاندان را به حاشیه می‌راند و از این جهت، اندراس دین به شمار می‌رود و حرام است. متأسفانه برخی از این مداحان که چهره‌های شناخته شده‌ای هستند در عوض خون‌هایی که از اهل بیت علیهم‌السلام رفته است، پول‌های آن‌چنانی آن‌هم با توقعاتی فراتر از آن می‌گیرند.

در زمان حضرت امام خمینی رحمه‌الله مرحوم امام، به غیر روحانیانی که در مسجد نماز می‌خواندند، اشکال می‌گرفتند؛ چرا که برخی به همین بهانه و با یک عبا و مقداری ریش، مساجد را که سنگر اسلام است، از دست آنان می‌گرفتند و بعضی نیز صوت و صدیا باطل می‌شدند. در آن زمان، اگر غیر روحانی در مسجدی برای نماز، امام می‌شد، اشکال داشت، اگرچه مجتهدی بدون لباس روحانیت باشد.

این‌گونه احکام، مقطعی و برای زمانی خاص است و دایمی نیست؛ بلکه تازمانی که آفت‌ها و آسیب‌های آن موجود است، حکم حرمت بر آن

بار می‌شود. اما با کنار رفتن این لازم باطل، گزاردن نماز توسط فردی غیر روحانی نیز اشکال ندارد؛ چرا که عمده وظیفه‌ی روحانیت، انجام کارهای فکری، علمی و تحقیقی است و در مدرسه، بیمارستان، اداره یا زندان‌ها می‌توان آدم‌های خوبی یافت که احکام خود را بدانند و بتوانند عهده‌دار نماز جماعت شوند.

روحانی سالیان متمادی درس خوانده و تحقیق نموده است تا فکر و فرهنگ دین را گسترش دهد، نه این که خود را تنها و تنها به خواندن نماز جماعت مشغول دارد. خواندن نماز جماعت از عهده‌ی هر ظاهر صلاح مؤمنی که احکام خود را بداند بر می‌آید؛ ولی اگر شرایط زمان و مکان به گونه‌ای شد که گزاردن نماز توسط فردی که روحانی نیست اندراس دین را سبب شود؛ همان‌گونه که در زمان امام خمینی علیه السلام چنین بود، حکم همان است که ایشان فرمودند و ملاک آن نیز اندراس و روی‌گردانی از دین است. برای نمونه، چنانچه مؤمنانی عهده‌دار برپایی جماعت باشند و نمازگزاردن آنان موجب شود که عالمان به کارهای فکری و علمی روی آورند، بدون آن که لازم باطلی داشته باشد و شکوفایی دین را در پی بیاورد، باید گفت انجام این کار برتر است؛ همان‌گونه که در صورت مثبت بودن آثار مداحی برای دین و جامعه، مداحان غیر روحانی نیز می‌توانند در سلک بهترین حامیان دین، مردم و روحانیت قرار گیرند، ولی اگر آنان خود را مستقل از روحانیان بدانند؛ روحانیانی که نماینده‌ی دین هستند، هم‌چون برخی از مداحان کنونی که متأسفانه بعضی از مسئولان نیز به آن دامن می‌زنند، باید گفت این کار، اشکال دارد. البته در این مورد نباید ضعف روحانیان و طلاب را نیز نادیده گرفت.

غنا، موسیقی، شعر و شاعری، گزاردن نماز جماعت از سوی غیر اهل دین و مداحی غیر روحانیان از موضوعاتی است که ثابت نیست و تابع شرایط و مقتضیات زمان و مکان می‌باشد و البته فقاهت نیز در چنین موضوعاتی است که معنا می‌یابد و قدرت فقیه را آشکار می‌سازد. نتیجه‌ی این روایت نیز این است که غنا و موسیقی و حتی قرائت قرآن کریم اگر مصداق «قول زور» باشد و امور باطلی را در چهره‌ی حق و حقیقت ترویج نماید، حرام است.

مداحی‌های حرام

هم‌چنین مداحان نباید از دستگاه‌های شناخته شده‌ی افراد طاغوتی و نیز اهل فسق و فجور و گناه استفاده کنند. برخی مداحان گاه چنان تبخیری دارند که به صوت خود غنای حزن‌آمیز می‌دهند و شنونده را غرق در سوز و ماتمی عمیق می‌سازند؛ ماتمی که سبب می‌شود آنان لباس از تن بیرون کنند و محکم بر سر و سینه‌ی خود زنند و گاه برخی از آنان بی‌هوش می‌شوند و برخی بی‌تاب، و در چنین حالاتی احساس سبکی و خوشایندی دارند و چنین ندبه‌هایی آنان را به نشاط می‌آورد، اما استفاده از سبک‌های خاص افراد جبهه‌ی باطل که به نام آنان شناخته شده است، هم در موسیقی و هم در مداحی، حرام می‌باشد.

پرهیز از افراط در موسیقی

برخی از حظوظ و لذایذ نفسانی، عقلانیت و ایمان و اراده‌ی آدمی را رو به ضعف می‌کشاند، از این جهت، استفاده از آن زیان دارد؛ چون برای

آدمی لازم است عقلانیت وی روز به روز پویا و شکوفا باشد، نه آن که نفسانیت وی بر او چیرگی داشته باشد. با نیرومندی و غلبه‌ی نفسانیت، عقلانیت آدمی ضعیف می‌شود، و در نتیجه‌ی ضعف عقلانیت، ایمان کاهش می‌یابد و فرد، دیگر نمی‌تواند در برابر تمایلات نفسانی و گناهان خویشتن‌دار باشد. استفاده از لذت صوت غنایی و موسیقی، بدون داشتن مربی لازم و شایسته که بر پیچیدگی‌های روان آدمی آشنا باشد، نفس را لغزنده می‌سازد و ضعف اراده‌ی او را موجب می‌شود.

از پی‌آمدهای این بحث می‌توان به موضوع زیر اشاره کرد: جامعه‌ای که انواع صوت‌های موزون را رواج می‌دهد، نیروی بازدارنده از معصیت و نیز تصمیم‌های ارادی در آن کاهش می‌یابد. چنین جامعه‌ای به راحتی و با اندکی برنامه‌ی هدفمند فرهنگی، در انواع خواسته‌های دستگاه‌های برنامه‌ریز فرو می‌غلطد. هم‌چنین می‌توان آن را از تقوا، عقلانیت، کرامت و ایمان دور گرداند. دستگاه‌های تبلیغی هدف‌دار با ترویج موسیقی و صوت‌های خوشایند، می‌توانند جامعه‌ی هدف را به راحتی به سوی خواسته‌های خود سوق دهند؛ چرا که آنان هستند که اراده‌ی جامعه را با موسیقی و صوت، در دست گرفته‌اند. اراده امری نفسانی است و حرکت خارجی معلول آن اراده و ظهور آن است. کسی که اراده‌ی با صوت موزون تضعیف شده است، هرچند کاری را درست و برحق بداند، اما وقتی برای انجام آن کار یا دفاع از حق اراده می‌کند تا در پی آن رود، با آن که اراده‌ی انجام آن را نیز دارد، اما نفس وی چنان لیز شده است که توان نفسی وی نیروی حرکت و انرژی لازم را نمی‌تواند با آن کار درگیر سازد، در نتیجه

نمی‌تواند آن را عملی گرداند و اراده‌ی وی ظهور فعلی نمی‌یابد. به هر روی، استفاده از غنا در همه‌ی اقوام و ملل و از روزهای اول هبوط آدم به زمین رواج داشته و جزو سرشت او به شمار می‌رود. شریعت نیز هیچ‌گاه با اموری که با فطرت آدمی سازگار است، مخالفت نمی‌نماید، بلکه اگر آدمی این فطرت را آلوده سازد، به سبب وجود آلودگی و گناه، از آن منع می‌شود و مصداق: «رَبِّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ یَلْعَنُه» می‌گردد؛ چرا که آلودگی قاری است که چنین تأثیری را از قرائت خود می‌بیند و تلاوت قرآن کریم از آن جهت که تلاوت قرآن کریم است نه تنها اشکالی ندارد، بلکه گاه ضرورت می‌یابد.

اگر اطراب و تطریب و غنا و موسیقی و تهییج و تجوید و تغرید در دست اهل حق و حقیقت باشد انسان را به یاد ذکر و توجه به معرفت و شهود و قرب الاهی سیر می‌دهد و همانند زیبایی می‌ماند که بیننده را خواه ناخواه به گفتن ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ وا می‌دارد؛ همان‌گونه که خداوند از کار خویش خوشامدی دارد و خود را تبریک و تحسین می‌گوید.

نتیجه‌ی این تحقیق چنین شد که طرب یا صوت و صدا و کامیابی و لذت‌بردن، ناپسند و زشت نیست و دین مخالفتی با کامیابی ندارد و خود به قرائت قرآن کریم، خواندن نافله، علم و دانش اندوزی، کسب معرفت و عرفان و مناجات سفارش می‌نماید که همه کامیابی و شور است و امام سجاده^(علیه السلام) نیز با قرآن کریم و مناجات‌های خویش عشق عالم را نمود. غنا و طرب چاقویی است که هم می‌تواند شکم ظلم را پاره کند و

انسان را به صلاح برساند و هم می‌تواند حربه‌ای اقتضایی در دست آمریکا و ایادی او باشد و آن را به عنوان سلاحی برای مقابله با دین و ارزش‌های انسانی به کار برد.

فرهنگ موسیقی مبارزه و غنای محبت ولایی

دولت‌های استکباری ده‌ها سال است که با سلاح خشونت و سکس به جنگ دولت‌های عقب‌نگاه داشته و عقب مانده می‌رود. این حقیقتی است که به راحتی می‌توان به آن اذعان نمود. آیا ما جوانانی داریم که بتوانند از امیال خود بگذرند و به شهوات سرگرم نباشند؟ آمریکا نخست گروه ضربت خود؛ یعنی سکس و موسیقی را به کشورهای خاورمیانه آورد و سپس نیروهای نظامی را به آن وارد نمود؛ چنان‌که این سیاست را در میان جوانان سوری، از زمان حافظ اسد پیش گرفته بود.

امروزه جنگ با توپ و تانک تمسخرآمیز گشته و عاملان آن به وحشیان تشبیه می‌شوند؛ بلکه جنگ‌های نوین و مدرن امروز، زمینه‌های فرهنگی پیچیده دارد که استفاده از موسیقی، از گزینه‌های مهم آن است و اگر ما این حربه را نادیده بگیریم، نه تنها از دنیای امروز عقب می‌مانیم، برای دین و ایمان نیز کارایی خود را از دست می‌دهیم و با گذشت چند دهه جوانانی خواهیم داشت که از چهره‌ی آنان و در اندرون قلبشان جز فرهنگ وارداتی غیر دینی چیزی دیده نمی‌شود. آنان عروسک‌هایی خواهند شد که در خیمه شب‌بازی سیاست، بند آنان را بالا و پایین می‌کشند.

امروزه موسیقی پاپ آمریکا دنیا را در چیره‌ی خود درآورده و

دانسینگ‌ها و مراکز فحشا و فساد را فرا گرفته است. البته به حمد الهی این موسیقی هم‌اکنون - که این متن به نگارش می‌آید و در دهه‌ی دوم انقلاب می‌باشیم - در ایران گسترش نیافته و تنها در پارتی‌های زیرزمینی یا باغ‌ها و خانه‌های بیش از هزار متر و در طبقه‌ی مرفه دیده می‌شود.

موسیقی پاپ با نور و تیمپو تشنج را به بیننده تزریق می‌نماید. امروزه بخشی از موسیقی‌های ایران همان تیمپوی ضربی آمریکایی است که کم و بیش اعصاب جامعه را به تشنج سوق می‌دهد. سکس و عریانی نیز در کنار آن وجود دارد و این امور جوانان بیش از پنجاه کشور اسلامی را تهدید می‌کند؛ بدون این که پنجاه کشور یاد شده در مقابل این نوع موسیقی هنری برای گفتن داشته باشند؛ چرا که فقیهان آنان به حرمت مطلق موسیقی فتوا داده‌اند و با این فتوا، حرام نیز از دست آنان خارج گردیده و جامعه‌ی مسلمانان در عمل، همه‌ی آن را حلال می‌شمرد. البته، سیاه‌پوستان آمریکایی در مقابل پاپ، موسیقی رپ را تبلیغ می‌کنند، از این رو آمریکا این موسیقی را ممنوع کرده است.

ما با بیش از هزار سال سابقه‌ی موسیقی و عرفان و فلسفه‌ی غنی نتوانسته‌ایم رقیبی برای آمریکا در دنیای موسیقی باشیم، ولی سیاه‌پوستان آمریکایی نه با فقه و عرفان، بلکه با موسیقی رپ و خرد کردن شیشه‌های کانادا بر سر دیگری، تشنج در تشنج راه می‌اندازند تا بساط موسیقی پاپ را براندازند. هر تزی، آنتی تز خویش را می‌طلبد. آمریکا در پی آن است که موسیقی ایرانی، عربی و هندی را که آرام و همراه با عشق و لطافت است به موسیقی متشنج و آزاردهنده‌ی اعصاب تبدیل کند و

آسیا را به طغیان وا دارد. نرمی و لطافت موسیقی شرقی کجا و تندی، زمختی، خشونت و سکس و بازی با نور در موسیقی غربی کجا، و متأسفانه، امروزه موسیقی آمریکایی که رقیبی برای خود نمی‌شناسد، بر فرهنگ بیش‌تر کشورها حاکم شده است و گفتیم که موسیقی زبانی بین‌المللی و فراگیر است و کسانی که زبان خواننده را نیز نمی‌دانند از آن بهره می‌برند. اگر موسیقی چنین آثار شومی داشته باشد حرام است و چنانچه خواننده‌ای هم‌چون داود نبی بخواند یا نغمه‌ی سجادی سر دهد و یا دعای کمیل را در دستگاه‌های ویژه‌ی آن بیاورد و اثرات عالی و برکات متعالی در روان و نهاد آدمی بر جای گذارد جایز است.

اگر اسلام بخواهد در مقابل دنیای کفر بایستد - که باید بایستد و گریزی از آن نیست - باید همه‌ی اهرم‌های قدرت را فراهم آورد و از مهم‌ترین اهرم‌های قدرت، مهارت استفاده‌ی بهینه از صوت، صدا، موسیقی و غناست و باید طهوری را در برابر خمور پاپ آمریکایی طراحی نماید وگرنه نمی‌تواند کارایی لازم را در دنیای امروز داشته باشد.

در روایات شیعی، دستگاه‌هایی وجود دارد که ما آن را در جای خود استخراج کرده‌ایم. دستگاه‌هایی که از چشم فقیهان به دلیل آگاهی نداشتن از دانش غنا و موسیقی به دور مانده است و گاه به حرمت آن فتوا داده‌اند، در حالی که در روایت، از آن استفاده شده است. بحث موسیقی از بحث‌هایی است که جای آن، همواره در حوزه‌ها خالی بوده و حوزویان اقبالی خوش به آن نشان نداده‌اند. از این رو همواره در افراط و تفریط بوده است.

متأسفانه گاه از سویی در حوزه‌های علمیه دیده می‌شود که می‌گویند صدای ضرب قاشق به قابلمه حرام است؛ چرا که طنین دارد و شاید گفته شود صدای درِ خودرویی که روغن نخورده، موسیقی حرام است و گاه می‌گویند چون تیمپو از پوست است، اشکال دارد و گاه هم برخی با نسبت دروغ به پیشوایان دین، بسیاری از موسیقی‌ها را حلال می‌دانند.

افراط در موسیقی - به‌ویژه از نوع خشن آمریکایی - سبب می‌شود ذهن‌های جوانان تخدیر شود و آنان در اندیشه‌ی خود تضعیف گردند و نتوانند حق را از باطل تشخیص دهند و گاه با تبلیغات روانی معاندان یا گروه‌های سیاسی، به ضعف اراده که حاصل گوش فرادادن افراطی به موسیقی است و به انحراف دچار آیند. عالمان خبره و شایسته و حایز شرایط لازم، باید بسیار هوشمندانه به راهنمایی مقلدان خود در این زمینه پردازند و نیز جای خالی تحقیق و پژوهش‌های علمی و کارشناسانه - نه عامیانه، مزاجانه و متعصبانه - را با جدیت و با احساس مسؤولیت پر نمایند.

رشد کشورهای اسلامی درگرو پرورش نیروهای متعهد دینی است که با توپ فوتبال، پینگ پنگ، بستکبال، شطرنج و صوت و صدا و موسیقی به میدان مبارزه با کفر آیند و پیام‌آور صفا و صمیمیت شیعی و محبت ولایی به همه‌ی ساکنان کره‌ی زمین باشند به این قصد که در جبهه‌ی اهل حق و ظلم‌ستیز بر استکبار و استعمار و ظلم و نمادهای باطل اعم از باطل محض و باطل‌های حق‌نما، هجوم جهادی آورند و از عالمان دینی پیشرو، در این راستا رهنمون فتوایی گیرند.

نیازمندی دین به نظریه پرداز

دین در هر دوره‌ای به نظریه‌پرداز و لیدر نیاز دارد. رهبری که مذاق دین را به دست آورده باشد و بر آن باشد تا در مبارزه با جهان‌خواران - که از اهرم لذایذ نفسانی برای تسخیر ذهن و اندیشه‌ی جوانان و مردم استفاده می‌برند - بهترین لذایذ حلال را شناسایی و در مدل‌های متنوع مُجاز، طراحی نماید و آن را در برابر داده‌های دنیای استکبار و کفر، به مردم بشناساند. دنیای کفر با تمام توان خود، حرام‌های دینی را گسترش می‌دهند و به هرچه دنیای معنوی است، دهن‌کجی می‌کنند و آن را به چالش می‌کشانند. رهبر دینی جامعه، در چنین فضایی نمی‌تواند فقط به نوشتن رساله‌ای خشک یا به سجاده‌ای هم‌آورد بدخواهان خلق و مستکبران گردن‌افراز حق‌ستیز گردد. وی باید مهندسی فرهنگ دینی را ترسیم نماید و روش‌های توسعه‌ی دین را شناسایی کند و از انواع آن بهره‌برد و دنیای استکبار را - که اهرم لذایذ حرام در دست دارد - با حفظ نفسانی حلال، به چالش بکشاند. این امر، تنها با مدیریت ایدئولوگ توانمند قابل پی‌گیری است، گرچه امری مشکل می‌باشد.

باید در برابر ترها و ایده‌های حق‌ستیز دنیا، آنتی‌تزو ایده‌ای جدید، اما دین‌پسند و سازگار با فرهنگ شیعی، داشت و از این طریق، با مستکبران معنویت‌ستیز به رقابت برخاست تا بتوان اداره‌ی دنیایی با چند میلیارد جمعیت را به دست گرفت. با توجه به مقتضای آموزه‌ی: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا

اَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ^۱، آمادگی تنها به ادوات نظامی خلاصه نمی‌شود و همه‌ی امور- از جمله مسایل مربوط به کامیابی نفسانی- را شامل می‌شود. امروزه جامعه‌ی مسلمین به‌ویژه جوانان، از عدم کامیابی رنج می‌برند، بلکه نمی‌دانند کامیابی چگونه است. استعمار با استفاده از همین امر، بر آن است تا جوانان مسلمان را به خود جذب کند و آنان را به ذلت بکشاند. روش‌های کامیابی باید هماهنگ با مذاق دین که صفای نفسانی و سلامت جسمی را همراه دارد و نه تنها بیماری نمی‌آورد، بلکه جسم را جوان‌تر و روح را بانشاط‌تر می‌سازد و غنایی که روان را به سوی معنویت و عالم ملکوت سوق می‌دهد، تعریف گردد. خلاصه آن که سخن ما این است که باید نغمه‌ی داود و جمال یوسف و شب‌شور و شعر الگودهی شود تا دین برای جامعه‌ی جوان و عموم مردم به عنوان عامل خمودی، سستی و تنگ‌نظری شناخته نشود. امروزه برخی خود را به آن سوی مرزها می‌رسانند تا قدری خوش باشند و چون دین به دور از پیرایه‌ها برای آنان بیان نشده است، دین را در داخل کشور سبب ناخوشی خود می‌دانند، در حالی که دینی که از پیرایه دور باشد، نشاط و شادمانی را توصیه می‌کند. باید برای شادی‌ها و عروسی‌ها متد و الگوسازی نمود و حرام‌ها را به گونه‌ای منطقی، عقلی و عرفی، از این مجالس زدود. مؤمنان، نخست باید آزادی‌های مشروع جوانان را در برپایی مجالس شادی و جشن، مشروع بدانند و احتیاط‌های غیر شرعی را کنار گذارند و نیز در چارچوب مرزهای

مشروع و تناسب‌ها، الگوهای متنوعی را طراحی نمایند و آن را در اختیار جامعه قرار دهند. تحقق این دو امر مستلزم اطلاع و آگاهی کامل از احکام الهی و داشتن ذوق، سلیقه و مدیریت فعال و پویاست؛ به‌ویژه آن که ما در کنار بهترین و نجیب‌ترین مردم هستیم. اما نباید با افکار خشک چنین جامعه‌ی نجیبی را از کامیابی‌های مشروع محروم نمود و آنان را بیمار ساخت. تنگ‌نظری‌ها سبب می‌شود زنی که خداوند به او بدنی زیبا با انعطاف بسیار عنایت نموده؛ به‌گونه‌ای که بتواند لحظه به لحظه بر کامیابی شوهر خود بیفزاید و او را با خود سیر نگاه دارد، چنین قدرت و توانایی را از دست دهد و تنها هیکلی بس بزرگ پیدا کند که جز پختن و شستن کاری از او بر نیاید و زندگی دیگر در کام هیچ یک شیرین نیاید.

دین‌داری در عصر حاضر اگر با چالش میدان‌دار نبودن نظریه‌پرداز حکیم و توانمند روبه‌رو گردد و به فقدان حکمت نظری و ضعف اندیشاری مبتلا شود، افراد چیستی و چگونگی دین را در نمی‌یابند و دزدگی و یأس از دین یا دین‌مداران را احساس می‌نمایند. دین و ایمان در عصر حاضر نیازمند عقلانیت است و عقلانیت دینی نیازمند شکوفایی و بازپروری توسط لیدری ماهر و حکیمی توانمند و فقیهی آگاه به مقتضیات زمان و مکان است.

فتوا و حکم فقهی نمی‌تواند برکنار از مقتضیات زمان و مکان و شناخت موضوعات - به‌ویژه موضوعاتی که تحویل پذیرفته است - باشد. دیگر زمان آن نیست که فتوا داده شود: اگر زنی از دنیا رفت یا در حال احتضار بود و جنینی در شکم داشت که ممکن است زنده باشد، باید

شکم او را از ناحیه‌ی چپ پاره کرد؛ چرا که تشخیص این مورد، بر عهده‌ی پزشکان متخصص است، نه فقیه و او عمل را از هر جا تشخیص دهد، به سامان می‌رساند. چنین فتوایی یا در مقام آموزش دادن به پزشک است، یا به مردم. فرد متخصص نیاز به چنین آموزشی ندارد و افراد عامی حرام است، در چنین کاری که تخصص ندارند، وارد شوند. صدور چنین حکمی در زمان‌های قدیم، درست بوده است، اما در جامعه‌ی کنونی، نه تنها کاربردی ندارد، بلکه افزوده بر شرعی نبودن، مضر و خطرناک است.

مردم دیندار جامعه‌ی ایران، هم‌اکنون تشنه‌ی معرفت و عقلانیت در همه‌ی زمینه‌ها - به‌ویژه در زمینه‌ی کامیابی و لذایذ نفسانی - هستند و آنان که سیاست بی‌دینی یا جدایی دین از سیاست را دنبال می‌نمایند، در پی سرایت افکار خود در دل و جان مردم با استفاده از وسایل طرب‌آور و بهجت‌آفرین در همه‌ی شکل‌های گوناگونی که دارد - از موسیقی غنایی گرفته تا تبلیغ جاذبه‌های مجازی جنسی و قرص‌های اکس و برپایی پارتنی‌های سیستماتیک - هستند و خشک‌سالی این‌جا زمینه را برای جذب این آب‌های گندیده فراهم آورده است. اگر متولیان دینی هیچ چیزی برای عرضه در این رابطه نداشته باشند، این زمین خشک، آن آب را با همه‌ی ولع در خود فرو خواهد داد و مردم را به فرهنگ خویش عادت می‌دهد. متولیان دینی باید آیه‌ی شریفه و آیین‌نامه‌ی ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ

مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ^۱ را که به توان جنگی محدود نیست، نصب عین خود قرار دهند و با پرهیز از هرگونه التقاط و اختلاط حلال و حرام، مرزهای کامیابی را در چارچوب شریعت و متناسب با عصر حاضر، تنوع بخشند و به گفته‌خوانان خویش بشناسانند و زمینه‌های استفاده از آن را برای مردم فراهم آورند.

متولیان امور دینی باید به تبع شریعت قدسی اسلام که ادعای خاتمیت و زندگی برتر و بهتر را دارد، بهترین نوع زندگی اجتماعی را برای مردم ترسیم نمایند. آنان لازم است موسیقی را تعریف نموده و اگر برای آن، نمونه‌های مجازی می‌شناسند، آن را به جهانیان عرضه کنند.

امروزه، دنیای غرب بسیاری از گوشه‌ها و راسته‌های موسیقی را به نام خود به جوانان جامعه تحمیل می‌کند؛ در حالی که از موجودی غنی ایرانیان غفلت شده است. روزی برخی فقیهان، پوشیدن لباس سربازی بر تن عالمان را مذموم می‌شمردند، ولی امروزه تقدس یافته است و عالمان بسیاری با لباس سربازی به جبهه‌های دفاع مقدس رفتند. کنسرت‌های دینی نیز بر همین سلیقه است. می‌شود کنسرت‌های ولایی داشت و مردم بسیاری را به سوی دین دعوت نمود. می‌شود شعر آیینی را در یکی از دستگاه‌های موسیقی ارایه داد. می‌توان با نام موسیقی دینی و آهنگ ولایی، آیین تشیع را بر تمام سیستم‌های موسیقی موجود غلبه داد، بدون آن که با مبانی و بررسی‌های فقهی مخالفتی داشته باشد، بلکه فقه اگر

جدای از سیاست و نظام حاکم موجود نیندیشد و انزواگرا نباشد، برگزاری کنسرت‌های دینی را تشویق می‌نماید.

ما یاد داریم به گاه کودکی خود، یکی از عالمان دینی استفاده از بلندگو را که امری نوپدید بود حرام می‌دانست و از این رو وی به حرم امام زاده‌ای که از بلندگو برای پخش اذان استفاده می‌شد نمی‌آمد و می‌گفت در این امام‌زاده، آلات لهو و موسیقی به کار می‌برند و هنگامی که به ایشان گفته می‌شد مرجع تقلید زمان حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی در درس خود از بلندگو استفاده می‌کند می‌گفت من به کسی کار ندارم. حال، پس از گذشت سالیانی نه تنها از بلندگو، بلکه از تلویزیون، ویدئو، ماهواره، اینترنت و انواع گوشی‌های همراه بهره برده می‌شود و مردم آن را حلال می‌دانند.

حوزه‌ها مسئولیتی بس عظیم دارند و حیطه‌ی کاری آنان نه تنها ایران، بلکه جهان می‌باشد. اگر ما نتوانیم اهرم‌های مثبت را رواج بدهیم، استکبار جهانی، ملت ما را با همه‌ی فرهنگ پر بار و سابقه‌داری که دارد به سوی خود می‌کشاند. امروزه بیش از هزاران سایت و کانال ماهواره که قابل دسترسی است، وجود دارد، اما نقش سایت‌های اسلامی در این میان چه میزان است! امروزه در اینترنت، تالارهای گفت‌وگویی وجود دارد که به خدا اشکال می‌کنند و چه سخنان بدون استدلال و پشتوانه‌ای را زمزمه می‌کنند؛ اما سایتی قوی و با امکانات وسیع دارند. اگر این سایت‌ها با تمامی امکاناتی که در اختیار دارد، به دست اهل آن باشد، معلوم خواهد شد چه کسی می‌تواند میدان‌دار بحث‌های علمی و عقلی در زمینه‌ی مسایل دینی باشد.

اجتهاد پیشتاز و اجتهاد عزلت جو

ما از عصر حاضر سخن می‌گوییم، در این دوران، به غیر از حرکت انقلابی حضرت امام خمینی علیه السلام، متأسفانه دیگر عالمان به صورت غالب، بعد از مردم قرار گرفته‌اند و سمت پیشتازی خود را از دست داده‌اند.

اجتهاد بر دو گونه‌ی اجتهاد اجتماعی و پیشتاز و اجتهاد انزوایی، واپس‌گرا و عزلت جو تقسیم می‌شود. اجتهاد انزوایی به این معناست که مجتهد با نشناختن موضوع و درک نکردن واقعیت‌های جامعه، فتوا صادر کند. اجتهاد اجتماعی همانند کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: ﴿تَعَالَوْا﴾؛ بیایید و حضرت جلودار جامعه است و مردم را به سوی خود می‌خواند و در کنار مردم است. امروز، اگر نظام اسلامی بخواهد جلوداری جامعه را در اختیار گیرد و راهنمای همگان باشد، به اجتهاد اجتماعی نیاز دارد. اجتهادی که متن واقعیت‌های جامعه را در می‌یابد و آنان را در پیچ و خم این امور راهنمایی می‌کند و او رهبر عرف است و پاسخ‌گوی آنان در نیازهای روز و بلکه آینده‌ی جامعه است. البته، این امر و تشخیص موضوعات را سازمانی باید ساماندهی و اداره کند و این سازمان باید در شناخت موضوعات پاسخ‌گو باشد و به هنگام لزوم و در مواقع اضطراری که این سازمان از پاسخ‌گویی ناتوان می‌گردد به رهبران دینی مراجعه شود.

فقیهان صدها سال است که بر این باور پای می‌فشرند که: «تشخیص موضوع شأن فقیه نیست» و ما به تفصیل در علم اصول این گزاره را به نقد گذارده و آن را به چالش کشیده‌ایم؛ در این جا تنها اشاره نمایم که اگر مجتهدی موضوع را تشخیص ندهد، حکم آن را از کجا می‌تواند استفاده

نماید. مگر شأن فقیه شأن زندگی نیست و او نمی‌خواهد در جامعه و با همین موضوعات زندگی کند. پژوهش‌های فقهی ناچار از شناخت موضوع است. برای نمونه، در روایت است که «حداخوانی» اشکال ندارد، اما حدا چیست و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بوده است که اشکال ندارد و آیا «حداخوانی» نیز نوعی غناست. کسی که می‌خواهد فتوا یا حکم دهد باید در شناخت موضوع خبره باشد تا بتواند بگوید کدام موسیقی حلال و کدام یک حرام است. چگونه می‌توان گفت: چیزی را که من نمی‌دانم چیست، حرام یا حلال است؛ به ویژه امروزه که نظام حاکم، اسلامی است و حکومت به دست ولی فقیه است و مردم نیازمند حکم موضوعات بسیاری هستند. تشخیص موضوع خارجی حکم بر عهده‌ی فقیه است و این روش که دریافت و شناخت موارد خارجی حکم شرعی در شأن فقیه نیست، شیوه‌ای بی‌اساس است که اندیشه و نظام اجتماعی دین‌داران و نظام فقهی را در گوشه گوشه‌ی خانه‌ها و ذهن‌ها به انزوا می‌کشاند. فقاهت و درک عمیق از دین، جز از طریق تماس با رخدادهای زمان و شناخت موضوع خارجی و دریافت پاسخ دین در هر مورد جزئی به دست نمی‌آید و دور ماندن از فهم موضوعات، اسلام‌شناسی عزلت‌جو را در پی می‌آورد؛ چرا که فقاهت باید در متن حرکت سیال زندگی بشر جریان داشته باشد تا پویایی و کارآمدی خود را به دست آورد و با شناخت موضوعات خارجی و نگاه وسیع به زمان حال و آینده بتواند نیازهای هر عصر و آینده را دریابد و از امروز برای موجی که فردا برخواهد خواست، چاره‌اندیشی نماید.

حوزه‌های علمیه باید همانند دانشگاه‌ها و علوم تجربی دارای لابراتوار و آزمایشگاه باشد و طلاب خود را با موضوعات روز از نزدیک آشنا سازند و وقت خود را تنها به حرف و سخن و موضوعات ندیده نگذرانند.

اگر حوزه‌های علمی به واقع و حقیقت بخواهد علمی شود و پیشتاز در رهبری و هدایت جامعه گردد، گریزی ندارد که به طلاب خود طرح کاد دهد و صرف سخن گویی و بسنده کردن به ثواب اخروی از آن برداشته شود و هر درسی ملاک، معیار و میزان خود را با ابزار مورد نیاز بیابد و لازم است طلاب، مبادی اولی هر کتاب علمی، به‌ویژه دانش فقه و موضوعات آن را بشناسند.

درست است امروزه در دنیا وارسته‌تر، مؤمن‌تر و با حقیقت‌تر از عالمان شیعه وجود ندارد؛ ولی چون آنان در پشت سر مردم قرار گرفته‌اند، امور نظام و سامان نمی‌گیرد. متولیان دینی باید با زیرکی و کیاست و دور از هرگونه افراط و تفریطی جلودار مردم باشند. در این راه، امری که بسیار مهم است این است که در اجتهاد باید مراقب بود نه خود را به احتیاط‌های بی‌مورد گرفتار نمود و نه خشک‌مزاجی و تعصب را بهانه‌ی حلیت یا حرمت حکمی قرار داد، بلکه باید بر مدار شرع حرکت کرد.

همان‌طور که گاه احتیاط در ترک احتیاط است و نمی‌توان به صرف سند ضعیف و یا اجماع یا فتوایی که شهرت دارد اما مدارک و مآخذ آن موجود و قابل نقد است، حکمی را صادر نمود، در بحث از موسیقی نیز - که بحثی لغزنده است - باید خود را از آماج تسویلات شیطان حفظ نمود تا رنگ حلال و دینی به امری حرام داده نشود.

مجتهد باید چنان تیزبین باشد که خود را به «الاحوط» و «الاحتیاط» نیازمند نبیند و حکم را با درایت تمام دریابد و هر جا که با وجود اجتهاد، به حکم نرسید، بگوید نمی‌دانم؛ نه آن که حکم به احتیاط دهد. وجود احتیاط‌های بسیار و گاه افراطی، باعث شده است مسلمانان ابزارهای تبلیغ، تحقیق، دفاع، حرکت و حمله و اهرمی مثبت که با آن بتوانند دشمن را نابود کنند، در دست نداشته باشند. از این سو نیز اگر نوعی از موسیقی حرام است، باید آن را اعلام داشت. گاه برخی مداحان و روضه‌خوانان دستگاه‌هایی که برای گریه و روضه مناسب است؛ مانند: شوشتری، افشار، ماهور و بیات ترک را در چند جلسه آموزش می‌دهند و گاه به سبک برخی از خوانندگان طاغوتی، غنا و موسیقی حرام در مجالس روضه یا مداحی اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌کنند که این امر نیز از تسویلات شیطان است. گاه برخی از مداحان، مداحی خود را در دستگاه ترانه‌های برخی زنان خواننده که گرایش طاغوتی دارند - و صدای آنان صدای جبهه‌ی باطل می‌باشد - می‌آورند و صدا و سیما نیز بدون آن که حلال و حرام آن را تشخیص دهد، آن را پخش می‌کند. باید مراقب بود حلال خدا حرام نشود که در این صورت، تحریف در دین است و اگر حرام خدا حلال شود، بی‌مبالاتی است و خسران به همراه دارد. بسیار ناپسند است که کسی به نام مرثیه‌خوانی و امام حسین علیه‌السلام، حرام خدا را حلال کند و حرام دین را نادیده انگارد. برخی می‌گویند غنالهو است و کارلهوی - به صورت ذاتی - باطل و حرام است؛ اما اگر برای موضوعات معنوی و الهی و برای اولیای معصومین علیهم‌السلام یا در قرائت قرآن کریم باشد، اشکال ندارد؛ در حالی که اگر

غنا لهو، باطل و حرام باشد، استفاده از آن در امور دینی نه تنها بدون گناه نیست؛ بلکه گناه آن مضاعف و دوچندان است و نمی‌شود به نام امام حسین علیه السلام با غنا مصالحه و آن را توجیه نمود. چنین بحث‌هایی را باید بحث‌ها و موضع‌گیری‌های مزاجی خواند تا علمی؛ در حالی که نتیجه و فتوا باید برآیند مقدمات صحیح باشد، نه تابع پیش‌فرض‌های نادرست ذهنی، مزاجی و تعصبی شخص.

در هر حال، بررسی علمی نیازمند نظام‌مندی و تبعیت از سیر علمی است و در هر موضوعی نباید از فرایند اجتهاد و نظام استنباط حکم دور گشت و به بهانه‌ی تعصب، خشک مزاجی یا با اهمال و التقاط، حرامی را حلال یا حلالی را حرام دانست. ما شیوه‌ی نظام‌مند استنباط حکم غنا و موسیقی را در کتاب «فقه غنا و موسیقی» آورده‌ایم و اگر مطلبی در این بحث‌ها می‌آوریم، با ارتکاز ذهنی نسبت به آن مطالب است، نه مبتنی بر قضاوت‌های عجولانه و پیش‌فرض‌های خارج از چارچوب فقهی آن.

